Adab. Kabul
Vol.25, No.1, Hamal-Jawza 1356
(March-May 1977)

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۶۱۸

ادب

سال بیست وپنجم
شماره اول
۱۳۵۶

نویسندگان ومضامین این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده-مترجم
۱	بیست وپنجمین سال ادب	مدیر مسوول
۲	مقرری رئیس پوهنتون کابل	اداره
۳	مزاج	پوهاند میر امان الدین
۹	اهمیت سفر(شعر)	حکیم سنایی(رحمه الله)
۱۰	چند غزل باز یافته ازحافظ	بناغلی روز به مایل
۱۴	نظری بعلوم اجتماعی	پوهندوی ولی محمدرحیمی
۲۹	کدام «ی» ؟	پوهندوی محمدعمر زاهدی
۵۰	حسن دلارای بهار(شعر)	دانشمند محترم عبدالهادی داوی
۵۱	کلیله و دمنه	دکتور قیام الدین راعی
۶۳	علم و جهد (شعر)	مرحوم علامه اقبال
۶۴	طینت وسرشت انسان	پوهاندم فاضل
۸۳	نغمهٔ بلبل (شعر)	علامه اقبال
۸۴	پیمایش آموزش اکتسابی	پوهندوی گل رحمن حکیم
۹۴	جوش لاله	حکیم قاآنی
۹۵	مقایسه پهلوانی اخلاف رستم واوس	پوهندوی عبدالقیوم قویم
۱۰۳	منشا زبان دری وانتشار آن	پوهنوال م.ن نگهت سعیدی
۱۱۰	آرزوی هلالی (شعر)	هلالی
۱۱۱	فشردهٔ سیر فلسفه تعلیم وتربیت	پوهنیار عبدالغیاث نوبهار
۱۱۸	ترحم	ابوالفضل بیهقی
۱۱۹	پیدایش و منشأ شعر	پوهاند محمد رحیم الهام
۱۲۷	ادبیات معاصر دری	دکتور اسدالله حبیب
۱۳۴	کیف جهان(شعر)	بناغلی محمدحیدر نیسان
۱۳۵	سیدجمال الدین افغانی متفکر بزرگ ...	دکتور سری واستاوا
۱۴۸	گوشه هایی ازفرهنگ عامیانه	پوهنیار محمد علم ماه بار
۱۵۱	گویا نوشتم (شعر)	بناغلی غلام حبیب نوابی
۱۵۲	بهار ناز(شعر)	رابعهٔ اثیر
۱۵۳	اخبار سه ماهه	اداره
	برخ فرانسوی :	
	مهاجرت هاومسافر تهادر ازمنه قدیم(بزبان فرانسوی)	بناغلی ر . ف

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۵۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

نشریهٔ سه ماهه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست و پنجم شمارهٔ اول حمل-جوزا ۱۳۵۶

بیست و پنجمین سال ادب

حکماء ودانشمندان، هرسالی را که برعمر شان افزود می شود، بر کفهٔ ترازوی معنوی سنجش عقل میگذارند وبا موازنهٔ خوب ونا خوب، از حاصل آن نتیجه برمی آرند وسی بینند که چه مایه از عمر گرا نمایهٔ خویش بهره برده اند! اگر مقدار حسنات وزین تر باشد، مرد فرزانه از عمر خود با کردن کار های نیک سود بیشتر برده است، و در غیرآن عکس قضیه صادق خواهد بود.

سعدی فیلسوف بزرگ در سنین پنجاه و هفتاد، هنوز میکوشید که لحظات گرانبهای عمر خود رابیهوده نگذراند وباآنکه تا آندم آثاری بزرگ همچون گلستان وبوستان بوجود آورده بود، میگفت:

الا ای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که برباد رفت؟

این گونه محاسبه خیلی دقیق وخردمندانه است. زیرا عمر مرد خردمند هر لحظه اش جهانی سی ارزد وارزش آن ازجهتی بیش است که تنها برای التذاذ نیست بلکه برای مثمر بودن و افاده برای دیگران وبهره وری برای همنوعان است.

***

از عمر گرا نقیمت «مجلهٔ ادب» مدت بیست وچهار سال گذشته است.

محقق ودانشمندی که گذشتهٔ این مجله را بررسی کند وبرماضیش نظر بیفگند وبسنجد که تا کدام اندازه ، این نامه مصدر خدماتی شده است که در راه معرفی فرهنگ ما مؤثر ومفید بوده است، یقیناً از مطالعهٔ شماره های مختلف آن برایش هویدا خواهد شد که این نامه تاکجا راه موفقیت پیموده است .

***

از امور بس عمده ییکه در حیاة ملی ما سهم بسیار بارز و ارزنده دارد وادب نیز در کنار همه نشرات وطن ، خاطرهٔ بزرگ واثر سترگ آن را همیشه در دل نگهداشته ونگاه خواهد داشت ، تصویب نخستین قانون اساسی دولت جمهوری است که انفاذ آن بتاریخ ۲۰ دلو ۱۳۵۵ اعلام گردید وبر اساس مدلول همین وثیقه مهمه ملی ، بتاریخ ۲۶ دلو ، بناغلی محمدداود ، رهبر انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ، بحیث اولین رئیس جمهور افغانستان از طرف لویه جرگه انتخاب گردیدند. با انفاذ این قانون در زندگانی علمی، سیاسی واداری این کشور تحولات نمایانی به دیده می آید، وآرزومندیم آینده را بادرخشانی بیشتر پذیرایی کنیم .

***

در سال ۱۳۵۵ ، درین نامه مطالبی دربارهٔ صوفی بزرگ خواجه عبدالله انصاری، فارابی، تاثیر فرهنگ مشرق زمین برمغرب زمین ، تاثیر داستانهای شاهنامه فردوسی برآثار مابعد، فرهنگ عامیانه افغانستان وده ها مطلب دیگر که مفید انگاشته شده ، دربارهٔ تاریخ وثقافت این سرزمین نشر گردید ، ابراز علاقه مزید دانشمندان وهمکاری ایشان وترغیب ادب دوستان موجب حوصله افزایی ماشد، امید وارم درآینده خدمات سودمندی تری نمایم .

ومن الله التوفیق .

شاه علی اکبر

مقرری رئیس پوهنتون کابل

حسب پیشنهاد وزارت تعلیمات عالی وتصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری بناغلی محمدداود رئیس جمهور، بناغلی پوهاند عبدالسلام عظیمی معاون علمی ریاست پوهنتون بحیث رئیس پوهنتون کابل مقرر شده است.

ادب : مقرری پوهاند عظیمی را که از همکاران قلمیش میباشد، به عهدهٔ جدید تبریک گفته موفقیتش را تمنی دارد .

یوهانس دمیرامان الدین

مزاج

موضوع مزاج باموضوع هیجان ارتباط نزدیکی دارد. زیرا اکنون این عقیده عمومیت پیدا کرده است که نوع مزاج شخص تابع خصوصیت هیجانی است که بمیراث برده وبه شرایط باهمی میراث هیجانی باسحیط وماحولش مربوط می باشد. درقرن پنجم قبل ازمیلاد بقراط حکیم ادعانمود که جسم انسان مشتمل ازچارعنصر است که عبارت باشد: ازهوا، آب، آتش، خاك وبمقابل این چارعنصردر جسم انسان چار عنصردیگر است که عبارت اند: ازخون، بلغم، صفراء وسودا. امادرقرن دوم قبل ازمیلاد جالینوس حکیم همین مفکوره رابرای تقسیم اشخاص با نواع خونی، بلغمی، صفرایی وسودایی بکاربرد والبته مقدار این عناصر یا کمی وزیادی یکی یادیگری اشخاص راازلحاظ مزاج ازهم متفاوت میسازد. درکسانیکه عنصر خون زیادتر باشد مزاج دموی دارند واین ها اشخاص خوشبین و امیدوار می باشند. کسانیکه مزاج صفراوی دارند ازلحاظ هیجان وجذبات ثابت نمی باشند. واشخاص سودایی مزاج مالیخولیائی داشته و همیشه اندوهناك می باشندو اشخاص بلغمی سست وغیر فعال اند.

ولیم جیمز دسته بندی متفاوتی را بکار می برد ومردم را باشخاص سخت سر و اشخاص سست تقسیم میکند. اما مطلب ما از استعمال کلمهٔ مزاج بیش از همه وضع و حالت مختص شخص است که دسته بندی وتصنیف جالینوس تجویز می دارد. ما بایست مراتب آتی رادرنظر بگیریم: (۱) کثرت وقوع وتغیرات در هیجانات شخص. (۲) ثبات هیجانی شخص. (۳) اندازه وحدود هیجانات (۴) قوت وشدت هیجانات.

حالت اول باشخاصی تطبیق شود که بدون کدام علت یا دلیل واضح ازحالت افسردگی دفعةً به شادی میگرایند ودرحالت دوم اشخاصی اند که تحت شرایط مختلف علی الاکثر یکنوع توازن را نگهداشته می توانند، البته بصورت یقین ومطلق نمیتوان گفت که یکنفر دارای ثبات هیجانی در مقابل هر نوع بحران بدون از دست دادن زمام اختیار احساسات و هیجانات خودایستادگی کرده می تواند. نوع سوم ازطریق حساسیت خودشخص تعیین میشود. بعضی کسان نسبت بدیگران بمقابل یک تعداد زیادتر

زمینه های هیجانی عکس العمل نشان میدهند، یعنی حدواندازهٔ هیجان شان زیادتر است. مگر با لاخره درحالیکه یك عده اشخاص اند که پهنا یاوسعت هیجان شان زیادتر است اماقوه یاشدت هیجان شان شاید کمترباشد. بعضی هاشدیداً متاثر میشوندوبسهولت نمی توانند هیجانات خودراجاوگیری بنمایند. تفاوت نمیکند که کدام دسته بندی امزجه راموردمداقه قرارمی دهیم، دریافت مینمائیم که برعلاوه یاجدا ازحالت مختص شخص که دموی، صفراوی، بلغمی، ویاسالیخولیائی است باندازه های متفاوت، درجات مختلف، کثرت وقوع، تغییر، ثبات، وسعت و عمق هیجان هم وجوددارد.

البته باید بخاطرداشته باشیم که این تقسیمات وصنف بندی هاصرف رهنمائی است جهت فهمیدن اینکه چرا زنان ومردان درعکس العمل های هیجانی خوداز همدیگر اختلاف دارند. علی الاکثراستزاج عین همین او صاف مشکل است که مزاج یکنفر رابصورت درست وواقعی بماسعرفی بدارد. عین همین کیفیت بر دسته بندی جنگ Jung که اشخاص را به «درون گرا» و«برون گرا» تقسیم کرده است صدق میکند. این دومزاج ازهم بسیار تفاوت دارند، امادر حالیکه در یکنفر حاکمیت درون گرائی «انفسی» ودردیگری حاکمیت برون گرائی «آفاقی» مشاهده میکنند امادر نفرسوم درجات درون گرائی و برون گرائی رابنحوی مشاهده مینمائی که حیران سیمانی اورابکدام دسته پیوندد هی: بیائید خصوصیات مختلفه شخصیت رااز نظربگذرانیم ودرین جا به صورت جدول ارائه میشودتافهمیدن و مقایسه آن ها به همدیگر برای خوانندگان آسان ترشود.

انفسی

(۱) دلچسپی ها یش عندی است یعنی شخصی و باطنی

(۲) کردارش زیر تاثیر اصول اخلاقی است

(۳) طرز تلقی وی باوضعش بمقابل بیگانه محتاطانه ومحافظه کارانه است.

(۴) متمایل باین است که حیات راپر ازمشکلات تصور کند.

(۵) درباره تظاهرات وضع شخص خیلی محتاط ودربارهٔ تفصیلات فوق العاده دقیق است.

(۶) احساس کهتری ازگوشه گزینی بیشتر و متفکربودن آشکار است.

آفاقی

(۱) دلچسپی هایش آفاقی است یاخارجی

(۲) کردارش ازهمه اولتر زیر تاثیر ضرورت وصوابدید واقع میشود.

(۳) طرز تلقی وی بمقابل بیگانگان بجرأت وقوت است

(۴) پیش آمدهای تازه، مشکلات وعقده ها راآنقدر مشکل تصورنمیکند.

(۵) چندان به وضع شخصی خودمحتاط نیست ودر تفصیلات دقیق نیست.

(۶) برای رفع احساس کهتری یاعقده کهتری بتلاقی مبالغه آمیزی پردازد.

ظاهراً چنین معلوم میشود که مطالعه دقیقانه یك دسته از زنان ومردان باجدول فوق در پیش نظر به ما میفهماند که هریك چه نوع مزاجی دارد. طرز تلقیات مختص شان درباره خودشان ودر بارهٔ دیگران ودرباره تمام محیطشان ازچه قرار است. اما این فهم بما یقین کلی نمی دهد که بصورت واقعی پیش گوئی بتوانیم که تحت شرایط مختلف شخص چه نوع کرداری ازخود نشان میدهد. برای مثال یکنفر بیرون گرا در اثر تکان های زلزله کاملا سراسیمه میگردد وباسرعت وعجله تمام روبه فرار می نهد اما در کدام وقت دیگر اگر تکان های زلزله را احساس میکند آرام وبی تفاوت می باشد. شخص درون گرا امکان دارد باری در مقابل اشخاص بیگانه بسیار محتاط و درموقع دیگر اگر بسیار نیازمند آن باشد که نیازاو ازشخصی برآورده شود مثلا که سرویس ازنزدش نرود بجرئت با اشخاص بیگانه که در ایستگاه گردآمده اند نزدیك شده وازبعضی در باره پروگرام حرکت پس پرسش بعمل آرد . برای شناختن اشخاصی که زود مشتعل میشوند بایستی د و عامل را مد نظر بگیریم :

الف : هیچوقت ویابندرت خواهیم توانست شخصی رابیابیم که صدفیصد بیکنوع یابیك دسته تعلق داشته باشد. هرنفر یا هرفرد مخلوطی ازدرون گرائی وبیرون گرائی است و بعضی اوقات امکان دارد یکی بر دیگری حاکمیت داشته باشد .

ب: هرگاه نوع شخصیت یامزاج یکنفر رامیدانیم چنین معنی نمیدهد که کردارش را تحت شرایط مختص همیشه پیشگویی کرده میتوانیم .شاید یك مفکوره داشته بتوانیم که تحت آن شرایط چگونه عمل میکند ، اما آزادی اودرانتخاب عمل و کردار امکان دارد پیشگویی ما را غلط ثابت کند.

حال بیایید ازفرضیه «دوتایی »فوق بفرضیهٔ «سه تایی» برویم . در مباحث گذشته دیدیم که در هر تجربه شعوری سه عامل ذیدخل است: عامل شناخت ،عامل هیجان و عامل اراده. این سه عامل را برای ایضاح انواع شخصیت ها بکاربرده میتوانیم . عامل اول که عبارت از شناخت یا تشریح است براشخاص متفکر دلالت میکند. این نوع اشخاص زیاد مطالعه میکنند وزیاد بتعمق می پردازند. پیش ازینکه یك دلیل درست ومتکی بعقل نداشته باشند اقدام بعمل نمیکنند. در مباحثه همیشه ازراه منطق ودلیل پیش می آیند ودلچسپی عمومی شان نسبت بچیزهای عملی بفرضیه ها ونظریات بیشتر است وعکس العمل شان باشیاء واوضاع علی العموم از روی فکر است نه ازروی هیجان .

شخص هیجانی بمحیط خود بیش ازهمه ازروی اساسات عکس العمل نشان میدهد. درتخمین ارزش های آفاقی اشیاء آنقدر استعداد ندارد زیرا ازهمه بیشتر از رهگذر عکس العمل های احساساتی خود بآن ها مشغولیت وسرگرمی دارد وازهمه زیادتر احساس خود را باآنها می چسپاند نه اینکه آن ها را بصورت بیغرضانه بنگرد. دلچسپی وی بیك فرضیه یا نظریه از لحاظ این نیست که آیا نظریه

مذکور منطقی و متکی برد لایل است یا خیر . بیش از همه نظریه ها بنزد وی از این لحاظ مهم است که آیا بوی قناعت و تطمین میدهد یا نه، آیا برایش حظ و سرور می بخشد یا خیر .

دلچسپی شخصی ارادی بیشتر عملی است . آنقدر باین علاقمند نیست که صحت و سقم یک نظریه را تثبیت نماید. باین وقعی نمیگذارد که آیا خوش میسازد ش یا خیر . یگانه د لچسپی او این است که آیا فرضیهٔ مطلوبه عملی است یا نی . آیا نتایج درست عملی از آن گرفته میشود یا خیر. هنگام کار و مصرو فیت خود و هم در اوقات تفریح و بیکاری تر جیح میدهد که کار عملی و ابتکاری بکند و دلچسپی او خصو صیت عملی را دارلست. اختلاف بین شخص هیجانی و شخص ارادی از روی مثال ذیل بیشتر رو شن خواهد شد. دو کود ک با والد ین خود بر دسترخو ان نان نشستند. پدر از درد شد یدی شکایت کرد . در اثر آن یک کود ک که شخصیت یا مزاج هیجانی داشت احساس قوی، نارامی از خود نشان داد تا اندازهٔ که اشک از چشمانش جاری گردید. کود ک دیگر که خود را بحالت موجوده مرتبط و علا قمند تلقی کرد بمادر خود گفت: «چرا کسی را برای آور دن دا کتر نفر ستیم ؟» اگر کد ا م کو د ک سوم از نو ع متفکر هم وجود مید اشت شا ید سعی میکرد که بد اند چرا پدرش احسا س درد میکند و چه چیز باعث د رد وی گرد یده است.

جنگ که اصطلاح درون گرائی و بیرون گرائی زادهٔ فکر اوست از جمله سه نمونه فوق الذ کر نه تنها نمونه ها ی «فکر کننده» و «احساس» را ذ کر میکند بلکه از نمونه های (Intuitive) و متحسس هم نا م می برد. به نمو نهٔ مذ کور تمام آ نها ئیکه از و قا یع آینده و مسایل آن پیشگو ئی میکنند تعلق دارند، . نمونهٔ متحسس صر ف به مسرت و الم سرو کار دارد. باین چهار نوع شخصیت نام نمونه های (Funetion) را میگذارد. در ین انواع شخصیت ها با سا س حالات مختلف اظهار انسانی از هم تفریق میشوند و این هارا باصطلاحات د رون گرائی و برون گرائی التصاق مید هد که از این لحاظ عوض چار نوع شخصیت در حقیقت هشت نوع شخصیت وجود دارد. برای مثال نمونه برو ن گرای فکر کننده خود را با حقایق و اینکه چطور آن را د سته بندی نمو د ، مصر وف میسازد و نوع فکر کنندهٔ درون گرایش از همه با فرضیه ها و تشکل آنها دلچسپی دارد. نوع بر و ن گرایی احساسی میل دارد خود را باد نیای بیر ونی هما هنگ بسازد. نوع درون گرای ا حسا سی میخواهد احساسات در ونی خودش با هم هما هنگ با شند.

نوع برون گرای کشفی (Intuitive) آنچه را در خارج نفس او احتمال وقوع دارد پیشگوئی میکند نوع درون گرائی کشفی آنچه را بر خودش احتمال و قوع دارد پیشگوئی میکند. بسیار وقت خودش را صرف این میسازد که در بین خطوط استخراجی کند یعنی از خواندن موضو عا ت حد سی بز ند

واستثنائی بعمل آرد. اما قضاوت وی بروقایع مثبت وآفاقی اتکاء ندارد بلکه متکی بر کوائفی است که از ساحهٔ غیرشعوری خودش بدنیای خارجی پیشگو یی میشود. نوع برون گرای حسی (Sensation) میل دارد توسط دیگران مورد دلچسپی قرار گیرد زیرا در خود کدام چیزی نمی بیندفی الواقع حیات اومتکی برین است که دیگران برای وي چیزی بنمایندو هرگاه تنها باخودگذاشته شود. غمین میشود. درین حصه قضاوت خوب دارد که کدام چیزهالذایذحسی بخشیده می تواندامااز تعیین نیاز مندی های اشخاص دیگر عاجز است. نوع درون گرای حسی برای کسب لذت خواه مادی باشد خواه بد یعی ذوق بیشتری دارد. وی انعکاسات خود را مثلیکه برون گرا آشکار میسازد — آشکار نمیسازد. اگر چه انعکاسات وی پنهان اند اما خودبینی وغرور ازوی استنباط میگردد. بعضی اوقات درخلال احساس ناراحتی نشان میدهد زیراخوف دارداز اینکه تجربهٔواقع شده چه برسرش خواهدآورد.

اینکه فیصله نمائیم اشخاص بکدام دسته و نوع دسته بندی شده می توانند کارآسانی نیست و اگر از نوع اول شروع کرده به نوع هشت برسیم کار مشکلتر شده میرود. شاید این سوال بمیان آید که چه فائده دارد که مردم را از لحاظ تفاوت های مزاجی بشناسیم. آیا اصطلاحات درون گرا و برون گرا صرف مهر یا نشانه های است که برپیشانی اشخاص نوشته شده؟ وفوائد عملی از آن متصور نیست؟ جواب این سوال منفی است. زیرا:

الف: هرگاه شخص بداند که بکدام نوع تعلق دارد در توافق روزمره اش کمک میکند هرگاه بنوع برون گرای حسی تعلق داشته باشد میداند که چرا چیزهای را که رفیقانش می پسندند وتمجید مینمایند اوهم می پسندد وتمجید میکند، اومیخواهد با رفقای خود هماهنگ باشد. تحت بعضی شرایط این روش آنقدر هاخوب نیست و بنا بر آن بعضی اوقات نیازمندآن است که چه انتقاد واحتیاط را بکار ببرد ودلیل پیدا کند که بین خوب وبد وراست وغلط فرق کرده بتواند. از طرف دیگر هرگاه شخص به نوع درون گرای متفکر تعلق دارد ومیداند که چرا یک طرز تلقی علمی بیغرضانه را به مقابل نظریات وفرضیه های که دارای ارزش عملی نیستندالادرصورتیکه بزندگی وی ویا بزندگی جامعه وی قابل تطبیق باشند اختیار میکند. انزوای علمی رشته های رفاقت را از هم میگسلاند وامکان دارد بتنهائی مطلق که نه به انسان و نه بحیوان مفید است منجر گردد. اگر شخص برنوع شخصیت خود بتفکر می پرد از دمیتواند طرز تلقی مبالغه آمیز خود رابجنبه علمی کمتر سازد وبین تمام جنبه ها وعوامل شخصیت خود یک هماهنگی وانسجام وارد سازد. از ین گذشته هرگاه انسان خود را ازین نقاط نظر خوب تربشناسد درانتخاب پیشه یامشغلهٔ زندگی براه

غلط نمیرود و هر گاه نشناسد و شغلی را اختیار کند که بشخصیتش نمیخواند امکان دارد بدبخت گردد.

ب : معلومات در باره انواع شخصیت بما کمک میکند که اشخاص را خوبتر بشناسیم و برای استخدام اشخاص جهت وظائف مطلوب اشخاص مناسب و مستعد را انتخاب نمائیم. بسیار آسان است با اشخاصی که مثل خودما رفتار و سلوک ندارند از روی بیحوصله گی و بی صبری پیش آییم نوع احساسی بفتح وظفر یکه نتیجه اتحاد و باهمی باشد بخوش وقتی عکس العمل نشان میدهد. نوع متفکر ترجیح میدهد که در موضوع بفکر واندیشه بپردازد که مطلب هر دو طرف در نتیجهٔ آخری بشاغلی جنگ چیست. در یک جمعیت هر دو عکس العمل خوب است زیرا موازنه لازمه را بین خوش بینی افراطی و ناامیدی تباه کن تهیه میکند. اما اگر یک جانب بجانب دیگر بسیار انتقاد بوده و در مقابل همدیگر از بیحوصله گی کار بگیرد بجامعه مضر تمام میشود. باز هم طوری که روان شناسان صناعتی میدانند برای اینکه نفری را برای کار خانه ویا ذخیره خانه استخدام میکنید لازم است از شخصیت وی اطلاع کافی داشته باشید. نفر برون گرا نسبت به درون گرا در کار اعلان بمراتب تاثیر بیشتر دارد. اما نوع موخرالذکر در تولید محصولات زیبا تر بحیث یک کارگر بهتر است.

خلاصه : هیجانات تهداب واساس مزاج انسان راتشکیل میدهد وبنابر دلایلی که هنوز هم قابل توضیح است هیجانات مسؤول آن است که اشخاص از لحاظ امزجه به نوع های مختلف تقسیم شوند. دونوع عمومی عبارت اند ازبرون گرا ودرون گرا. اما اینها را مزیداً به نوع های فرعی، ، معرفتی، احساساتی ، و Corative تقسیم می توانیم. یا طوری که جنگ میگوید به انواع تفکری ، حسی، احساساتی وادراکی تقسیم مینمائیم. بسیار کم اشخاص اند که صدفیصد بیکنوع تعقل گرفته بتوانند. اکثر آن هامخلوطی از درون گرائی و بیرون گرائی، متفکر احساساتی وادراکی و حسی اند و در هر کدام یکی نسبت بدیگر اوصاف باندازهٔ تبارز وحاکمیت میداشته باشد که از آن لحاظ با شخصی تحت همان نوع دسته بندی میتوانیم کرد. بعضی اوقات بسیار مشکل است شخص را بیکی از انواع شامل سازیم زیرا میشود اشخاصی که صاحب یک توازن این اوصاف باشند. اما باید متوجه بود که ولو بطور ظاهر یک شخص از لحاظ این اوصاف متوازن بنظر می آید باز هم مشکل است شخصیت او کاملا

متوازن تلقی شده بتواند. اینچنین شخصیت نه تنها بر«نوع» یا بر«انواع مزاجی» خود متکی است بلکه برتمام انکشاف روحی خود-برعواطف خودوانسجام آن‌ها اوضاع خود وانسجام آن، باعواطف بر طرز فعا لیت ذهنی و یاطرح های روانی ، باپیش بینی‌ها ی کا مل برای تلافی عقده‌ها-

-مطالعهٔ نوع های مزاجی نه تنها مارا آماده آن میسازد که د یگران را بشناسیم بلکه خو د را نیز . دانستن وشنا ختن خو د مهمتر ین مو فقیت انسا ن ا ست وشر ط ا ولیهٔ آن ا ین است که انسان بخود راست باشد- سقراط به پیروان خو د همین نصیحت را میکرد که خود را بشنا س خوشبختانه ما امروز نسبت به پیرو ان سقراط خوش بخت تر هم زیرا روانشناسی انکشاف ز یا دی نموده وزمینهٔ خود شناسی را نسبت بزمان سقر اط زیا دتر میسر ساخته است .

اهمیت سفر

قدر مر دم سفر پدید آرد
خا نهٔ خو یش مر د را بند است
چون بسنگ اندرون بود گوهر
کس ند اند که قیمتش چند است

* * *

منگر تو بدان که چست وتیز آید مرد
یا عا قل وفاضل و د بیر آید مر د
در عهد نگر چو دل بدر آید مرد
از خلق بجمله بی نظیر آید مرد

«سنا یی»

روز به مایل

چند غزل باز یافته از حافظ

چندی قبل که غرض دیدار یکی از دوستان کتاب شناس به خانه‌اش رفته بودم، در لابلای نسخ او بدیوان دستنویسی از حافظ برخوردم که رقم آن نظر مرا جلب کرد. بعد از اینکه نسخه را بطور امانت به خانه آوردم و بانسخه های چاپی حافظ سر دادم و مقابله کردم، محقق شد که این نسخه چند غزل و چندین بیت زیاده دارد، و تاآنجائیکه بنده اطلاع دارد چاپ نگردیده و شاید آن محققان و حافظ شناسان را سودمند افتد.

کاتب این نسخه عبدالرحمن خوارزمی است که از جمله استادان نستعلیق نویس قدر اول قرن نهم هجری بشمار میرود، و همدورهٔ اظهر تبریزي و سلطان علی مشهدی بوده و هموست که در شیوه خط نستعلق تغیراتی داده تصرفاتی کرد، که بعد ها اسلوب خوارزمی مقبول استادان خط و خوش نویسان فارس و عراق و آذربایجان افتاد (۱)

دیوان حافظ را خوارزمی با حوصلهٔ تمام به نستعلیق بسیار خوش کتابت کرده و چنین رقم نموده، «کتبه العبد الفقیر المحتاج الی رحمة الغنی، عبدالرحمن الخوارزمی عفاالله عنه، فی رابع عشرین رمضان، ثمان وستین و ثمانمأة»

نسخه موردنظر در سال ۸۶۸ هجری قمری کتابت یافته، وهفتمین نسخه مخطوطست از دیوان حافظ به این ترتیب:

(۱) نسخه خطی آقای خلخالی، سال کتابت ۸۲۷ هـ

(۲) رر رر رر مرآت معاصر با نسخه سابق

(۳) رر رر رر نخجوانی سال کتابت اوایل قرن نهم

(۴) رر رر رر اقبال رر رر رر

---

(۱) رك به: شرح احوال و آثار نستعلیق نویسان، دکتور میدبیانی ذیل عبدالرحمن خوارزمی ج ۲ ص ۳۷۸

(۵) نسخهٔ خطی کتابخانه مجلس ایران سال کتابت ۸۵۴

(۶) رر رر شور ای ملی ایر ان سا ل کتابت ۸۵۸

(۷) نسخه مورد گفت وگو.

غزل شمارهٔ ۱

مدتی شد کاتش سودات اندر جان ماست — زان تمنایی که دایم در دل و یران ماست

آب حیوان قطرهٔ زان لعل همچون شکرست — قرص خور عکسی ز روی آن مه تابان ماست

تا نفخت فیه من رو حی شنید م شد یقین — بر من این معنی که سازان وی، او ز ان ماست

مر د م چشمم بخو ناب جگر غر قند از آن — چشمه مهر رخش در سینهٔ نـالان مـاست

هردلی را اطلا عی نیست بر اسر ا ر عشق — محرم این سر معنی دار علوی جان ماست

چند گو یی مذ کر شرح د ین خا موش شو — دین ما در هر دو عالم صحبت جانان ماست

حافظ تا روز آخر شکر این نعمت گزار

کان صنم از روز اول مونس و مهمان ماست

غزل شمارهٔ ۲

د ا د گر ا فلک تر ا جر عه کش پیاله با د — دشمن دل سیاه تو غرقه بخون چو لاله باد

ای مه چر خ معد لت چشم و چر اغ عالمی — بادهٔ صاف دایمت در قدح و پیاله باد

چون مه به هو ای مجلست زهره شود ترانه ساز — حا سدت از سماع آن همدم آه و ناله باد

نه طبق سپهر و آن قرصهٔ سیم و زر کر است — از آب خو ان حشمتت سهلترین نواله باد

د رره کا خ ر تبتت را ست ز فر ط کبر یا — راه روان و هم را راه هـزار ساله باد

د ختر فکر بکر من ، محر م مد حت تو شد — مهر چنان عروسی را هم بکفت حواله باد

غزل شماره ۳

د ل شوق لبت مدا م د ا ر د — یا رب ز لبت چه کام د ا ر د

جان شر بت مهر و با د هٔ شو ق — د ر سا غر د ل مد ا م د ا ر د

شو ر ید هٔ ز لف یا ر د ا یم — د ر د ام بلا مقام د ا ر د

تا صید کنـد د لی بشو خی — بر گل ز بنفشه د ا م د ا ر د

آ خر رسد م که با ز پر سم — کان د لبر ین چه نا م د ا ر د؟

با یا ر کجا نشیند آ ن یـا ر — کاند یشهٔ خا ص و عا م د ا ر د

خر م د ل آ نکسی که صحبت — با یا ر علی الد وا م د ا ر د

حا فظ چو د می خو شست مجلس — اسبا ب طـر ب مد ا م د ا ر د

غزل شماره ۴

سر سود ای تو اندر سر ما میگردد — بنگرد رسر شوریده چها میگردد
هر که دل در خم چوگان سر زلف تو بست — لاجرم گوی صفت بی‌سر و پا میگردد
از جفای فلک و عنصر دوران صد بار — بر تنم پیرهن صبر فنا می گردد
در ضعیفی و نزاری تن بیچارهٔ من — چون هلالیست که انگشت‌نما میگردد
بلبل طبع من از فرقت گلزار رخش — دیرگاهیست که بی‌برگ و نوا میگردد
بهوادار یت ای سرو قد لاله عذار — بس که آشفته و سرگشته چو ما میگردد

دل حافظ چو صبا بر سر کوی تو مقیم
دردمند است و بامید دوا میگردد

غزل شماره ۵

بسحر چشم تو ای لعبت خجسته مثال — بر مز خط تو ای آیت همایون فال
بنوش لعل تو ای آب زندگانی من — برنگ و بوی تو ای نوبهار حسن و جمال
بگرد راه تو یعنی بتوتیای امید — بخاک پای تو یعنی برشک آب زلال
بجلوه های تو و شیوه های رفتن کبک — به غمزه های تو و عشوه های چشم غزال
بطیب خلق تو و نغمهٔ شمامهٔ صبح — ببوی زلف تو و نکهت نسیم شمال
بآن عقیق که ما راست مهر خاتم چشم — بدان گهر که شما راست در درج مقال
بآن صحیفهٔ عارض که گشت گلشن عقل — بدین حدیقهٔ بینش که شد مقام خیال
بسرو ماه نمایت بآفتاب بلند — بآفتاب بلندت بآسمان جلال

که در ولای تو حافظ گر التفات کنی
بعمر باز نماند چه جای مال و منال

غزل شماره ۶

ره روانرا عشق بس باشد دلیل — آب چشم اندر رهش کردم سبیل
آب چشمم را کی آرد در حساب — آنکه کشتی راند در خون قتیل
ساقیا بی می به فردوسم مخوان — راحتی فی السراح لا فی سلسبیل
آتش روی بتان در خرمن زن — ورنه بر آتش گذر کن چون خلیل
یا مرو بر خود که مقصد گم کنی — یا منه پای اندرین ره بی دلیل
یا رسوم پیل بانی یاد گیر — یا مده هندوستان با یاد پیل

اختیاری نیست بدنامی من — احیینی فی العشق من هدا السبیل
یا مکش بر چهره نیل عاشقی — یا فرو بر جامهٔ تقوی به نیل
هر کسی تدبیر کاری میکند — مارها کردیم یا نعم الوکیل
معجز است این نظم یا سحر حلال — هاتف آورد این سخن یا جبرئیل
کس ندانند گفت رمزی زین نمط — کس نیارد سفت دری زین قبیل
حسن این نظم از بیان مستغنیست — بر فروغ خود کسی جوید دلیل
آفرین بر کلک نقاشی که داد — بکر معنی را چنین حسنی جمیل
عقل در حسنش نمی یابد بدل — طبع در لطفش نمی یابد بدیل

حافظا گر معنیی داری بیار
ورنه دعوی نیست غیر از قال وقیل

غزل شماره ۷

نصیب من چو خرابات کرده است اله — در این میانه بگو زاهدا، مرا چه گناه
کسی که در ازلش جام می نصیب افتاد — چرا بحشر کنند این گناه ازو درخواه
مراد من ز خرابات چونکه شد حاصل — دلم ز مسجد و از خانقاه شد سیاه
بگو بصوفی سالوس خرقه پوش دو روی — که دست کرده درازست و آستین کوتاه
تو خرقه بهر هوا و هوس همی پوشی — که بزرق بری بندگان حق از راه
غلام همت رندان بی سر و پایم — که هردو کون نیرزد بنزدشان یک کاه
بروگدای در هرگدا [خانه] شو حافظ — مراد خویش بیابی مگر ز شی لله

غزل شماره ۸

جای حضور و گلشن امنست این سرای — زین در بروی خرم و عزم طرب درای
ای کاخ دولتی ز چه خاکی که مدرجست — در شاخسار گلشن توسایهٔ همای
هر صبح در هوای درت می کند صبوح — جمشید تخت چرخ بجام جهان نمای
باد تو همچو آتش موسی خجسته پی — خاک تو همچو آب خضر زندگی فزای
هر خندهٔ گل تو چمن را حیات بخش — جعد بنفشهٔ تو صبا را گره گشای
مرغول سنبل از دم لطف تو خوش نسیم — زلف صبا ز خاک جناب تو مشک سای
خورشید در هوای تو چون ذره پای کوب — جمشید در حریم تو چون بندگان سای

حافظ مقیم درگه او باش و عیش کن
کاندر بهشت خوشتر از این گوشه نیست جای

نظری به علوم اجتماعی ـ موقف و معضله های آن

پوهندوی ولی محمد رحیمی

ماهیت علوم اجتماعی

اهمیت علوم اجتماعی بعد از انقضای مدتی که در طول آن از ین علوم به نفع علوم طبیعی اهمال و فروگذاشت شده بود، امروز بصورت روز افزون تبارز نموده است. علوم اجتماعی به انسان قدرت می بخشد تا جامعه ییرا که در آن بسر میبرد خوب بشناسد ـ هکذاء نیاز مندی های اساسی و اولی خویش را تشخیص کند و برای رفع این نیاز مندیها نظامهای اقتصادی ـ سیاسی فرهنگی و ساختمان های اجتماعی تشکیل داده وانها را توسعه دهد. این علوم در راه پیدا نمودن راه های علمی حل پرابلم های موجوده و آینده جوامع بشری مساعدت می نماید. این علوم در تعیین پالیسی های اجتماعی و بمنظور بنیان گذاری و انکشاف زیر بناهای اساسی حیات اجتماعی بصورت متعادل و مرفه مساعدت میکند.

در حال حاضر مضامین و رشته هاییکه تحت نام علوم اجتماعی قرار میگیرد کم وبیش به تمام سویه های تعلیمی و بصورت روز افزونی در پوهنتون ها و سایر مؤسسات تعلیمات و مطالعات عالی در اکثر کشورهای جهان تدریس میشود. اما در آن از نگاه تدریس به سویه های مختلف ازیکطرف وشقوقی راکه این علوم دربر میگیرد از طرف دیگر یکسانی دیده نمیشود. علت آنست که هنوزهم بین علمای علوم اجتماعی و مؤسسات تعلیمی که همین اکنون این علوم در آنها تدریس میشوند و در مورد شقوقیکه علوم اجتماعی آنرا احتواء میکند توافق نظر کلی و مطلق وجود ندارد. جوانب ذیدخل نظریات فلسفی و جامعی بطرفداری شمول دسته یی از شقوق علوم اجتماعی بردیف علوم اجتماعی یا اخراج آن از ین قلمرو ارائه میکنند.

بحث فلسفی در مورد نظریات علماء به اغلاق وپیچیدگی موضوع میافزاید. علاوه برآن بطول کلام که هدف اصلی این نوشته نیست نیز می انجامد. از آنرو سعی بعمل می آید که بحث ما پیرامون علوم اجتماعی درین مضمون جنبهٔ غیر فلسفی را بخود بگیرد و به آن از دیدگاه مناظر عملی موضوع نگریسته شود و علوم اجتماعی طوری تعریف گردد که علما با ن ابراز موافقت کرده اند. سپس شقوقی‌را که علوم اجتماعی‌آنرا احتوا میکند از نظر علمای مختلف‌اجتماعی مورد مطالعه قرار داده شود تادر اثر آن‌تصور و تخیل‌مادر مورد علوم اجتماعی از یك طرف وشقوق مختلف آن ازجانب دیگر به‌واقعیتی‌بگراید که‌آنرا اکثرمجامع وحلقه های‌علمی، اجتماعی‌قبول کرده اند تااگرباشد این مبحث‌زیر بنای طرز دید و استفاده از موضوعات و مسایلی‌راتشکیل دهد که‌آنرا دسپلین های مختلف‌اجتماعی‌احتوا میکند. زیرا این ها مسایلی‌اند که‌ارتباط بسیار قریب‌با شناخت علوم اجتماعی وحدود مطالعاتی این رشته ها دارند.

تعریف علوم اجتماعی و تشعب آن:

علوم اجتماعی به رشته هایی اطلاق میشود که‌به مطالعهٔ انسان بحیث یك موجود اجتماعی می پردازد ودرین مطالعه‌از روش علمی استفاده‌میکند. این تعریف‌موضوعاتی را که علوم اجتماعی مطالعه میکند وروشی که‌به کمك آن‌این‌مطالعات صورت‌میگیرد در بر دارد. از همین جهت‌تعریفی است مطابق به معاییر و موازین علمی. علوم را که باین تعریف مطابقت نداشته باشد نمی توان اجتماعی خواند.

ا م. ا س، ادیسی شیا عالم‌اجتماعی‌هند این‌دورکن اصلی‌تعریف‌علوم اجتماعی: (یکی مطالعهٔ انسان بحیث یك‌موجود اجتماعی و دیگر تطبیق روش علمی درین مطالعه) را اساس‌قرار داده چار رشته را درهسته علوم‌اجتماعی‌جای میدهد. این‌رشته ها عبارت اند از اقتصاد ـ جامعه شناسی علوم‌سیاسی و روان شناسی. به عقیده او پنج دسپلین دیگری نیز وجود دارد که پیرامون پدیده های اجتماعی به بحث و مطالعه می پردازد مانند بشر شناسی ـ جغرافیه، تاریخ و زبان شناسی.

طوریکه ازین انشعاب و دسته بندی معلوم میشود در آن خلایی به نظر میرسدوآن اینکه‌در مورد فلسفه که‌از آن شقوق اجتماعی اشتقاق یافته‌است، بحیث مادر علوم شناخته‌شده است، ذکری بعمل نیامده است. به زعم این عالم در واقع ضعف‌فعلی در کار وبررسی های دانشمندان ماد رآن است که آنها از عنعنهٔ فلسفی خویش ـ مطالعه اساسات میتا فزیکی، اشتقاق این اساسات و موارد تطبیق آن بر فرد و حیات اجتماعی ـ فاصله گرفته ایم. با وصف آن به عقیدهٔ او لازم است که با

برگشت باین عنعنه‌وشمول‌انگونه مباحث و موضوعات فلسفی که جنبه اجتماعی دارد بهتر است فلسفه را در زمرهٔ علوم اجتماعی قرار دهیم (۱،صفحه ۲-۳،۱۹۷۳).

باین حساب مضامین و رشته هایکه بدون ابهام یا تصور ناشی‌از اشتباه درمحراق تصویر علوم اجتماعی جای دارند آنهایی اند که به مطالعه و تحلیل علمی سیستم های اجتماعی و صور عمل کرد آنها میپردازند - مطالعه ساختمان های و اجتماعی تأسیسات آنها را در بر میگیرند وبالاخره عملیه هاو میکانیزم های‌اجتماعی را احتواء میکنند. تی.اچ مارشال(۵،صفحه ۲۲،۱۹۵۴) مدعی است که تحت‌این عنوان آن دسته از علوم اجتماعی قرار دارد که‌آنهارا بنام‌اقتصاد- علوم سیاسی- جامعه شناسی و بشر شناسی‌میشناسیم. هکذا مناسبات بین‌المللی‌را نیز در جمله آنها قرار میدهد. اینکه چرا مناسبات‌بین المللی درین دسته شامل است‌بحثی‌را ایجاب‌نمی کند زیرا درین باره بین علماء توافق نظر حاصل است. ولی آنچه که راجع بآن بین‌علمای‌اجتماعی،آراء مختلف و متمایز وجود دارد اینست که ایا این رشته بحیث مضمون جداگانه و مستقل شناخته شود و یا بحیث یکی از شعبات علوم سیاسی (۵،صفحه۳۴،۱۹۵۴).

این امری واضح است که حقوق نیز درجملهٔ علوم اجتماعی‌قرار دارد زیرا قانون وسیله یی برای کنترول‌تنظیم‌و ادارهٔ مسایل‌اجتماعی‌بحیث‌یکی‌ازعملیه هاوسیکا نیزم های جامعه شناخته شده وتاسیسات قانونی‌درجمله ارکان مهم ساختمان اجتماعی‌بشمار رفته‌است .حقوق رشتهٔ‌ایست قدیم وهکذامحقق‌و ثابت که مانند بعضی‌از رشته های‌دیگر به معضله‌تعیین سرنوشت وموقف‌اکادمیک قرار ندارد .

هدف قسمت قابل ملاحظه موضوعات و مباحث این‌مضمون یارشته انتقال دانش‌است‌بمنظور تطبیق قانون با نظر داشت‌ماهیت مسلکی آن تا تحلیل علمی‌این بحیث وظیفه‌آن در اجتماعات بشری . ولی از جانب‌دیگر حقوق‌مقایسوی من حیث یکی‌از شعب‌علوم‌اجتماعی در بررسی که در اواخراین قرن ازطرف یکی ازسازمان های بین‌المللی‌بعمل آمده است‌درجمله‌علوم اجتماعی‌داخل است. زیرا مطالعات مقایسوی ازروی ماهیت‌اصلییکه‌دارند واجد شرایط و اوصاف علمی‌شناخته شده اند . (۵، صحفه /۸۱-۸۴، ۱۹۵۴)

روان شناسی نیز درجمله علوم اجتماعی قرار میگیرد . ولی باآنهم روان‌شناسی‌ازجمله رشته هایی‌است که تااندازه یی‌از شقوقیکه درسطور قبل از آنهانام بردیم فرق‌دارد.این اختلاف نه تنها درمطالعه عملیه ها ومیکانیزم های‌جامعه‌نهفته است‌بلکه درعملیه ها و میکانیزم‌های‌رفتارو کردار افرادیکه جامعه را تشکیل داده اند نیز بوضاحت دیده میشود . بعضی ازموضوعات‌روان شناسی

بیشتر به بیولوژی رابطه دارد تا جامعه شناسی وشقوق دیگرآن به سایر رشته ها . از همین رهگذر روان شناسی اجتماعی موقف نیم مستقل رابخود گرفته است. این موقف ازطرف بعضی از علمای اجتماعی قبول و نزد عدهٔ دیگر آنان حدود وساحه موضوعات آن قابل بحث ومناقشه دیده میشود .

جغرافیه نیز دارای موقفی است مشابه به روانشناسی. این رشته بصورت مستقیم جامعه رامطالعه نمی کند بلکه محیط فزیکی را مورد بررسی قرار میدهد. ازهمین جهت بستگی نزدیك با علوم طبیعی دارد .ولی از جانب دیگر جغرافیا باموضوعات و مسایل اجتماعی نیزسرو کار دارد چنانچه اصطلاحات و عناوین جغرافیای بشری ـ جغرافیای اقتصادی ـ جغرافیای اجتماعی و فرهنگی این مطالب را به نحو بهتری افاده میکند .

رشته هایکه ازآنها درین جانام برده شددر یکی از بررسی یونسکوتحت نام علوم اجتماعی گردآورده شده اند. رشته های دیگری نیز وجود دارد که می توان آنهارا در فهرست علوم اجتماعی جای داد. اینها عبارت اند از کریمینولوجی (علم جزاء) ودیموگرافی .این دورشته دربعضی ازتصنیفات علوم اجتماعی تحت نام یکی از علوم متذکره مانند جامعه شناسی آمده ویا موضوع بحث رشتهٔ دیگری از علوم اجتماعی قرارگرفته اند. علاوه بران ، شقوق دیگری را می شناسیم که اگر درزمرهٔ علوم اجتماعی قرار نگیرند لااقل در تربیت علمای اجتماعی نقش و ماهیت خاصی دارند مانند تاریخ . همچنان است دسپلینهای دیگری مانند رشته های روش شناسی ازقبیل احصائیه، منطق وورش علمی . گرچه رشته های اخیرالذکر در چوکات اصلی علوم اجتماعی شامل نیست ولی بدون کمك آنها مطالعات اجتماعی بصورت علمی صورت نمی پذیرد. اهمیت این رشته ها در پروگرامهای تربیتی تحقیق خود بخود واضح است. بالاخره لازم است ازمضامین و رشته های فلسفی خاصتا اخلاقیات و فلسفه اجتماعی نام ببریم. این دو رشته در ردیف علوم اجتماعی قرارنمی گیرند ولی از رهگذر اینکه مطالعات عملی مسایل مربوط به قضاوت ها وارزش ها درحیات اجتماعی جزومهم مطالعات عینی جامعه بحساب میرود لازم است که به دانشجویان علوم اجتماعی زمینه مطالعه این رشته ها نیزدر پروگرام های تحصیلی وتربیتی مهیا گردانیده شود .

نظریات علما پیرامون شناخت علوم اجتماعی و انشعاب آن در همین جاخاتمه نمی پذیرد , از همین جهت لازم است طرز دید ونظر سایر علمای اجتماعی رایکی بمنظور وسعت دانش و جهان بینی ها درمورد علوم اجتماعی ودیگری بغرض تکمیل تصویر این علوم ورشته های متعلق بان مطالعه وبررسی نمائیم .

کلکهون عالم اجتماعی دیگری دریکی ازآثارش بنام آیینه انسان (۲، صحفه ۲۲۱، ۱۹۶۸)

شقوقی‌را که علوم اجتماعی احتوا میکند عبارت از جامعه شناسی - رو انشناسی فرد - روانشناسی اجتماعی- تاریخ- علوم سیاسی - اقتصاد وانسان شناسی دانسته وبهر کدام تعریفات کوتاه‌و مختصری ارا ءة کرده است .

رگبرن‌ونیم کف در کتاب زمینه جامعه شناسی ترجمه آریان پور (۱ ،صحفه۵۴- ۵۵، ۱۳۴۵) نخست علوم رابه علوم‌فزیکی(کیمیا -فزیك-زمین‌شناسی‌واخترشناسی) وعلوم‌حیاتی(زیست‌شناسی فزیولوژی- گیاهشناسی وحیوان‌شناسی) وعلوم‌اجتماعی تقسیم کرده‌است.درعلوم اجتماعی‌ازاقتصاد تاریخ - روانشناسی و جامعه شناسی نام برده است .

دکتور نراقی درکتاب‌علوم اجتماعی وسیرتکوین آن (۴،صفحه ۸۷ ، ۱۳۴۴)علوم‌اجتماعی را متشکل ازعلوم روانی - جامعه شناسی- جغرافیای بشری یاانسانی - علوم سیاسی ، احصائیه و دیموگرافی،اقتصاد وبشرشناسی‌میداند وبحثش رادرین اثر به‌همین ساحه هاتمرکز ساخته‌است.

در سال ۱۹۵۰ دیپارتمنت‌علوم اجتماعی یونسکو خواست‌تاتدریس‌علوم اجتماعی رابه‌شکل منظم درپوهنتون‌ها تشویق نماید وبه این‌منظور تاسیس دیپارتمنت ها و پوهنځی های علوم اجتماعی را بعد از یك سروی در کشور هائیکه این تشکیلات وجودنداشت‌سفارش نمود. دران‌وقت سعی بعمل آورده شدتا نخست علوم اجتماعی‌تعریف گرددو طوریکه راپورهانشان‌میدهد این‌تقاضا که از آن وقت بیش‌از ۲۲سال میگذرد به‌مقاومت شدیدی برخورد زیرا همین اکنون‌مابه علومی سرو کار داریم که‌دران ها تغییرات زیادی ازنگاه محتویات و حدود مطالعات آن رخ داده‌است. این‌علوم عبارت‌انداز اقتصاد-جامعه‌شناسی، بشرشناسی، اجتماعی‌و ثقافی- روانشناسی‌فردواجتماعی (به استثنای روانشناسی های طبی)درحالیکه رشته های‌دیگری‌مانند کریمینولوژی- دیموگرافی- جغرافیای‌بشری-ایکولوژی انسانی-رشته های‌فرعی‌جامعه‌شناسی(ازقبیل اجتماعیات‌سیاسی،اجتماعیات مذهب و غیره یا رشته های‌فرعی اقتصاد (ازقبیل اقتصاد زراعتی و اقتصاد صنعتی) در جمله آن دسته از علوم اجتماعی قرار داشت که در موسسات تعلیمی وتربیتی قابل تدریس میباشند . (۳، صفحه۴۰۶ , ۱۹۶۹) .

نظریه کلاسیك علوم اجتماعی :

نظر قدیمه کلاسیك درمورد علوم اجتماعی ورشته های مختلف آن‌هما نا نظر سلگمان است که در دایرة المعارف‌اجتماعی سلگمان (۴، صفحه ۳ - ۷ ؛ ۱۹۴۹)به‌تفصیل ووضاحت کامل بیان یافته است .این عالم اجتماعی‌علوم اجتماعی‌را به‌سه دسته تقسیم میکند :

۱ - علوم اجتماعی‌مطلق:مانندعلوم سیاسی- اقتصادی- تاریخ وفقه.عالم‌موصوف‌این‌رشته ها

را در جملهٔ علوم اجتماعی قدیم حساب کرده است. در ردیف علوم اجتماعی مطلق بشرشناسی پیتالوژی وجامعه شناسی را نیز قرار داده وا ین ها را بنام علوم اجتماعی جدید خوانده است.

۲ ـ علوم نیمه اجتماعی: مانند پیدا گوژی (فن تربیت) ـ فلسفه ور وانشناسی. این علوم هم به دودسته تقسیم میشوند برخی ازآن مانندپیدا گوژی ریشه اجتماعی داشته وهنوز قسما این خصوصیت را حفظ کرده است. عدهٔ دیگرآن مانند فلسفه اصلا مستقل بوده قسمامتن اجتماعی را حایزشده است.

۳ ـ علومیکه بصورت ضمنی متن اجتماعی را بخود گرفته اند: مانند جغرافیه ـ بیولوژی زبانشناسی وآرت. طوریکه به ملاحظه میرسد بعضی ازین علوم مانند (جغرافیه و بیولوژی) طبیعی و برخی ازآن مانند (زبانشناسی وآرت) فرهنگی است. این رشته هابصورت ضمنی متن اجتماعی را حاصل نموده اند. ازجمله این رشته ها هرگاه جغرافیه مورد مطالعه وبررسی قرار گیرد. فهمیده خواهد شد که این علم اصلا به منظور مطالعه عوارض فزیکی سطح کرهٔ زمین به وجودآمده بود ولی دیری نگذشته که مسایل بشری را نیزنظر به موقعیت های جغرافیائی و گسترش انسانها به نقاط مختلفه سطح زمین نظر به اوضاع طبیعی وفزیکی آن در برگرفت وبه مطالعه مراودات انسانها واجتماعات مختلف کتله های بشری باساس مناطق واوضاع جغرافیایی پرداخت. خلاصه، از خلال مطالعه اثاریکه انهارا درین مختصر بررسی نمودیم چنین استنباط می شود که بین نظریات علما در مورد شقوق مختلفه علوم اجتماعی ابهام واغلاقی وجود ندارد. هکذا درنظریات انها تناقض کلی نیزبه نظر نمی رسد. چنین معلوم میشود که اختلاف نظر انان ماهیت وجنبهٔ کمی داشته باشدتا کیفی. چنانچه برخی ازعلما ازچند دسپلین یا رشته محدود اجتماعی نام گرفته اند در حالیکه عدهٔ دیگری فهرست علوم اجتماعی را از تر وآنها را رنگین تر ساخته است. چون تخصص در علوم اجتماعی، تشعب درین علوم را بارآورده است فلهذا این علوم با وصف دارا بودن حدود وچوکات معین، مطالعاتی متداخل بنظر میرسند و از همین جهت در تصنیف علوم اجتماعی تاثیر نموده درآن دگرگونی وتنوع بار اورده است.

در کنفرانس های منطقوی علوم اجتماعی طی چندسال نیز کدام فهرستی که تمام شقوق اجتماعی بدان شامل شده باشد تهیه نگردید. ولی آنچه ازخلال مباحثات و راپورهای اعضای کنفرانس معلوم شده توانست آن بود که این علوم جنبهٔ انحصاری نداشته مختص بشخص وبا یك جامعه بوده نمی تواند. تعداد وفهرست آنها تابع مطابقت این رشته ها به تعریفیست که در قسمت های اول این مضمون ارایه شده است.

درینجا دیاگرامی راکه با استفاده از راپور ها و آثار مختلفه تهیه وترتیب شده و در آن در بین متن ساحات و رشته های عمده و مختلف علوم اجتماعی نشان داده شده است ارائه میکنیم.

دیاگرام علوم اجتماعی ورشته ٔ مختلف ان

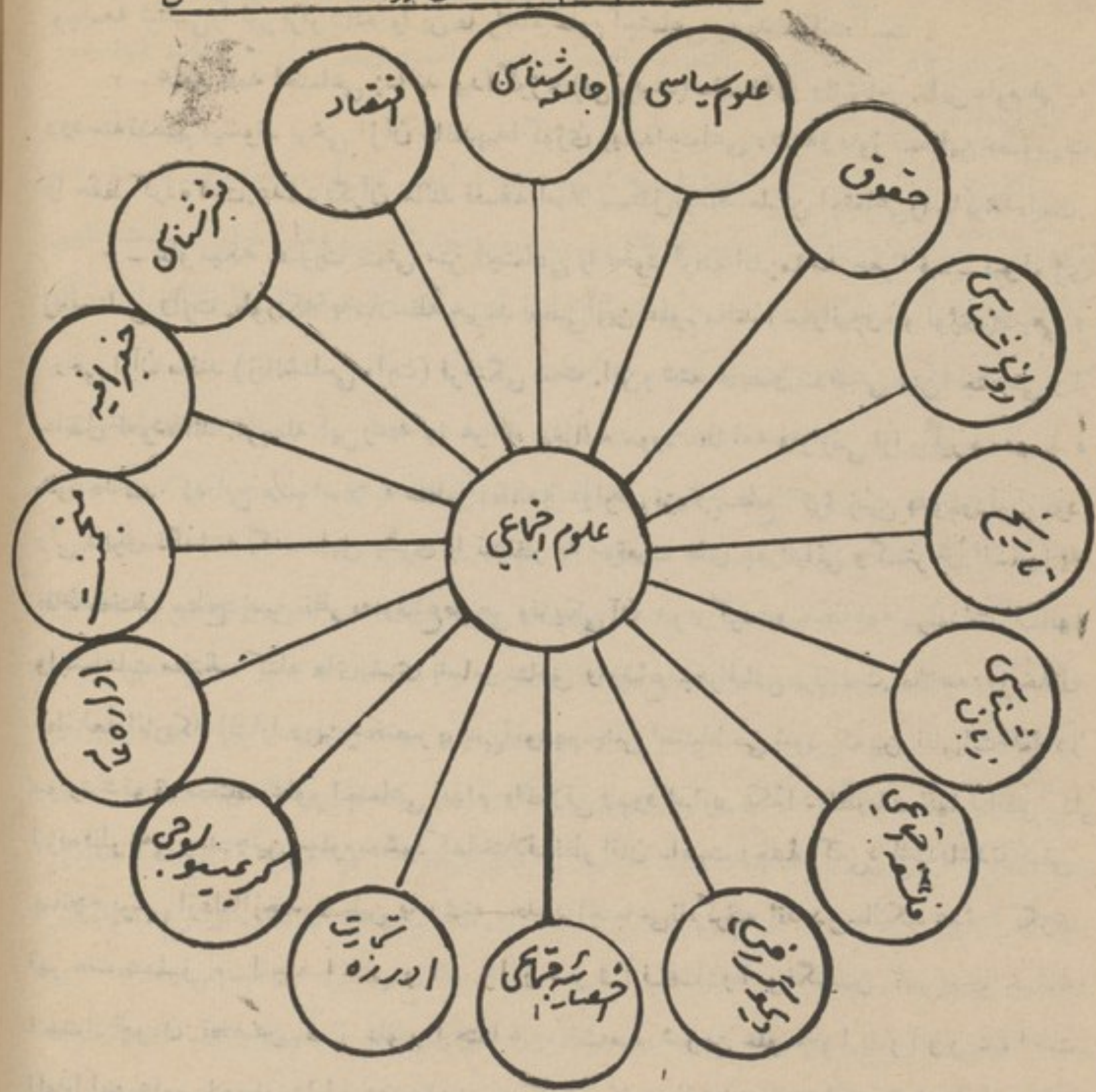

در تمام دسپلین های اجتماعی یا رشته های فرعی و شقوق فرعی آن هر نوع ارایه را مغلق تر و هر نوع فهرست را طولانی تر میسازد. مطالعه و بررسی پروگرام های پوهنتون ها، پوهنځی ها و دیپارتمنت های علوم اجتماعی این موسسات تصویر کلی علوم اجتماعی ورشته های مختلفه آن را باساس واقعیت و شناختی که این دسپلین ها درین سازمان ها و کلتور ها بخود حاصل کرده است ـ تمثیل میکند.

تا این جا در مورد علوم اجتماعی (ماهیت ـ تعریف وتشعب آن) بحث نمودیم، اکنون میخواهیم که موقف موجوده علوم اجتماعی در اسیا را که ـ کشور عزیز ما نیز درین قاره موقعیت دارد مطالعه و بررسی کنیم و در اخیر در پرتو مشاهدات و تجاربی که درین سیستم آموخته و اندوخته ایم و یا در

نظر است و نیازمندی های جامعه ما ساحاتی را تشخیص ویکایك نام بریم که در انکشاف وتوسعه بهتر وضع و تدریس و تحقیق در ساحات اجتماعی به سویه های مختلف در کشور عزیز ما نقش بارز و اساسی دارند.

موقف موجودهٔ علوم اجتماعی ومعضله های آن :

علوم اجتماعی در دو دهه اخیر در اسیا به پیشرفت های قابل ملاحظه ئی نایل شده است . به تعداد دیپارتمنت ها و مضامینی که توسط این دیپارتمنت ها در پوهنتون ها و موسسات تعلیمات عالی تدریس میشود افزایش بعمل آمده است . گراف محصلان علوم اجتماعی صعود نموده است. به تعداد موسسات ـ مراکز وانجمن های علمی وتحقیقاتی اجتماعی تزاید صورت گرفته است. مراکز وموسسات اجتماعی تربوی وتحقیقاتی منطقوی وبین المللی بوجود آورده شده است .

رشد علوم اجتماعی در کشورهای اسیایی بیش از هرچیز دیگر تابع نفوذ فرهنگ ومعارف عصری میباشد رشد علمی علوم اجتماعی بشکل عصری ترآن در کشورهای آسیایی که افغانستان یکی ازآنست پدیده ئیست نسبتاً تازه که آنقدر سابقه طولانی تاریخی ندارد . موضوع تاسیس وبر قرار نمودن رابطه مناسبت بین طرز تفکر عصری وواقعیت های موجود در جوامع اسیایی هنوز هم ادامه دارد تاحال تمام رشته های علوم اجتماعی در کلیه ممالك اسیائی شناخته نشده است . علاوه بر ان مضامینی که تحت عنوان علوم اجتماعی درین کشورها تدریس میشود ازیك کشور تا کشور دیگری فرق دارد .

با وجود آنهم از خلال مطالعه راپورها واستادیکه درزمینه موجود است چنین معلوم میشود که در واقع شناسائی علوم اجتماعی درآسیا جنبه رسمی رابخود گرفته است وآن باین معنی که در پوهنتون ها کرسی ودیپارتمنت های که درآن یکی یاچند ین دسپلین اجتماعی تدریس میشود بوجود آورده شده است وعلمای علوم اجتماعی در آسیا درصدد آن شده اند که علوم اجتماعی را باستقامتی سوق دهند که بتواند برنیازمندی ها وتقاضای ممالك جهان سوم پاسخ دهد. همین اکنون کشور های آسیائی احتیاج شدیدی به کمك و همکاری علمای علوم اجتماعی در ساحات انکشاف پلان گذاری های ملی دارند. ولی تقاضا باین دسته ازعلمای اجتماعی درین کشورها بیشتر از آنچه است که درآن ها استعداد ها ومهارت های مختلف علوم اجتماعی میسر میباشد .

در اکثر کشورهای آسیائی ـ علوم اجتماعی از قلت ویاغیر کافی بودن منابع مالی برای تدریس بهتر و همچنان برای انجام دادن تحقیقات در ساحات اجتماعی و کمبود قوای بشری تعلیم یافته وتربیت دیده متاثر شده است . ولی باوجود آنهم ـ علمای اجتماعی درین کشورها سعی بعمل می آورند که تحقیقات ومطالعات علمی خویش راباحتیاجات ملی ربط دهند . همچنان آنها متوجه آن شده اند تا

روش ها ی ابتکاری را بوجود آورند که برای تحقیقات پدیده های اجتماعی در ین کشور ها قابل تطبیق وموثر باشد .

با وصف آنکه زبان های ملی رسماً به حیث زبان تدریس درین کشورها شناخته شده ست وی باآنهم موضوعات دیگری ازقبیل ترجمه وتهیه کتب ومواد درسی در ین زبان ها بحیث معضله های بسیار عمده وبارز درین کشور ها باقیست .

طرفداری از مفکوره استفاده ازروش تکی به مضمون واحد (Unidicplinary) مشکلاتی را در انکشاف مفکوره روش بین المعارفی یا روش بین العلومی Interdisciplinary ایجاد کرده است. هکذا تشکیلات تحقیقات علوم اجتماعی وتمویل آن نیز از جمله مسایلی بشمار میرود که بایست طرف توجه قرار گیرد . این امر ایجاب میکند تا سازمانی بسویه ملی بوجود آورده شود که بتواند باین مسایل رسیدگی نماید . دربعضی از کشورها تمام تحقیقات از طرف علماء ومحققین خارجی که از طرف منابع بیرونی تمویل میشود صورت میگیرد. نتایجی که از همچو تحقیقات بدست می آید محتوای نظر چند تن اجنبی در مورد جامعه خواهد بود . این بی موازنگی زمانی بحالت توازن در آورده شده میتواند که علما ودانشمندان ملی و داخلی به تحقیقات به پیمانه بزرگ دست زنند ومساعی بخرج دهند . مطالعات وتحقیقات علمی میان فرهنگ ها و سیستم ها در مرحله بسیار ابتدائی قرار دارد می بایست این احتیاج با ثر همکاری های علمی و تحقیقاتی میان کشور های آسیائی از بین بر داشته شود .

با نظر داشت این معلومات اجمالی و مقدماتی وهم چنان با ستناد آنچه تا اینجا گفته آمد دوموضوع مشخص رادر موردوضع یا موقف موجوده علوم اجتماعی باعلاقمندی و دلچسپی که با ن داریم درسطور بعدی مطرح وبحث میکنیم، یکی تدریس و دیگری تحقیق .

در تدریس علوم اجتماعی در کشور های آسیائی می بایست سویه ها وگروه های مردمان مختلفی که بانها این علوم تدریس میشود در نظر گرفته شود . اینها به دو دسته تقسیم میشوند: یکی آنهائیکه مصروف تحصیل وکسب دانش اند دیگر ، آنهائیکه به کار های مختلف دولتی و کشوری اشتغال دارند.

دسته اولی نظر به دوره های مختلف (ابتدائی ، متوسط و ثانوی وپوهنتون) وهکذا نظر به شقوق اختصاصی شان به دسته ها وسویه های مختلف دسته بندی میشوند. علاوه بران ـ کسانیکه درمسالك وپیشه های زراعت ـ انجنیری وطب تربیه شده اند احتیاج مبرمی به معلومات علوم اجتماعی دارند که بایست جزوپروگرامهای تربیتی موسساتشان ساخته شود . اهداف ومقاصد این

نوع تربیه بانواع مختلف تعبیر وتفسیر میابد، بعضی از اجزوتعلیم وتربیه لبرال وبرخی آنرا جزو ضروری اندوخته های مسلکی این دسته از پیشوران میشمارند . آنها ئیکه وظیفه تدریس دسپلین های اجتماعی را باین گروه ها بدوش میگیرند آنرا باتوجه به ضروریات علاقمندان ونیاز مندان مختلف تشخیص تعریف می نمایند تا باساس آن مدرسان ومعلمان علوم اجتماعی در انتقال این مفاهیم به محصلان و شاگردان مسوولیتی را بخود متوجه د اند .در تدریس علوم اجتماعی این دو هدف در نظر گرفته میشود :

اول)انتشار واستعمال فرهنگ علوم اجتماعی،(دوم) تهیه یك کادر متخصصین و علمای اجتماعی مسلکی .

انتشار فرهنگ علوم اجتماعی محتوی مطالب ذیل میباشد:

۱- تعمیم میتود و لوجی تحقیق در علوم اجتماعی.

۲ معرفت با مفاهیم وتیوریهای عمده.

۳- تبادل اطلاعات راجع به اوضاع اجتماعی در چوکات علم اجتماعی.

۴- آگاهی از وظایف ونقش هائیکه علم اجتماعی بتواند از عهده ایفای آن بدراید .

کسانیکه در ردیف کدر مسلکی می آیند برای آن تحت تربیه گرفته میشوند تابتوانند یکی بحیث انتشار دهندگان فرهنگ علوم اجتماعی ودیگری بحیث تولید کنندگان دانش اجتماعی (از طریق تحقیق)ایفای وظیفه نمایند .

پروگرامهای تدریسی وتربیتی این دسته طوری طرح میابد که بتواند در تحقق اهداف متذکره مدد واقع گردد.

چون سویه ها ازهم فرق دارد لذا ایجاب میکند که ستراتیژی تدریس برای سویه های مختلف ازهم فرق داشته باشد وبه سوالی ازقبیل (چه چیز بایست تدریس گردد ؟چطور تدریس صورت گیرد؟ کی آنرا تدریس کند ؟) پاسخ دهد.

ازلحاظ اینکه در اکثر کشورهای آسیائی علوم اجتماعی به سویه ابتدائی تدریس نمیشود لذا محصلانیکه درپوهنتون ها وسایر موسسات تعلیمات عالی کورس های علوم اجتماعی را مطالعه می نمایند درعلوم اجتماعی تهداب ضعیف میداشته باشند. لذا ایجاب میکند که بمنظور حفظ تسلسل معلومات وموضوعات و ایجاد تهداب مناسب ومستحکم ـ مضامین علوم اجتماعی درین سویه معرفی وتدریس گردد.

تعداد محصلانیکه به تحصیل در رشته های مختلف علوم اجتماعی میپردازند درپوهنتون و

موسسات تعلیمات عالی روبافزایش است ولی به تناسب آن تعداد استادان تعلیم یافته وتربیت شده خیلی کم به‌نظر میرسد. در بعضی ممالك بسیاری از معلمانی که تدریس مضامین اجتماعی رابه عهده دارند اهلیت تدریس آنرا ندارند. ازهمین جهت از یکطرف به معلمان ورزیده وچیز فهم ضرورت بیشتر دیده میشود واز جانب دیگر تربیه معلمان داخل خدمت توجه خاصی را ایجاب میکند.

حفظ مقام وحیثیت مسلك مستلزم آنست که برای معلمانیکه تدریس علوم اجتماعی رابه‌عهده دارند معیارهاوشرایطی بوجودآورده شود. همچنان پروگرام های تربیه داخل خدمت برای معلمان دارای سویه های مختلف طرح ودر تطبیق آن اقدام جدی بعمل آورده شود. معلمان بایست برای تدریس معلومات کافی داشته باشند ازوظیفه آنها ست تامحصلان علوم اجتماعی راتشویق نمایند که درین رشته‌ها علاقه ودر انکشاف آن سهم فعال بگیرند.

درنصاب تعلیمی موسسات تربیتی اکثر ممالك معلومات کمی راجع به ممالك همجوار وجود دارد. کتب درسی درتمام سویه هاو خاصتاً تعلیمات عالی کتب غربی است. مثالها واشکال آن از واقعیت های زندگی در ممالك آسیائی باندازه کافی فاصله میگیرد واز واقعیت دوری میجوید طوری که اکنون محصلان آنهارانمی پسندند. فقدان کتب و مواددرسی ییکه ازآن بجای مواد متذکره استفاده شود تربیه علمای اجتماعی نسل جوان را متاثر ساخته است.

نظر به دلایل فوق این امر ضروری می نماید که محتویات مضامین علوم اجتماعی به نیازمندی های جامعه رابطه بسیار قریب داده شود. مفردات پروگرام های درسی بقسمی عیارگردد که خلا بین نظر وواقعیت اجتماعی راکم سازد یابکلی آنرا از بین بردارد. این نظروقتی میتواند جنبهٔ عمل گیرد که تدریس بر اساس موادی صورت گیرد که باثر تحقیق بدست آمده باشد. معلمان آزاد گذاشته شوند که همچو مواد را جهت تدریس خوب ومفید انتخاب نمایند. وتعدیلات رادرصورت لازم در مفردات پروگرام درسی نظر به مقتضیات وضع تدریس بعمل آورند. سعی بخرج دهند تامواد کافی برای تدریس وآموزش به شکل کتاب درسی ـ لوازم درسی، کیت های علوم اجتماعی تهیه گردد وموزیم های فرهنگی و بشرشناسی تاسیس یابد.

عامل دیگری که به‌معضله تدریس علوم اجتماعی میفزاید اینست که محصلان امروزی درالسنه بین المللی کم مهارت دارند. کتب و موادی درسی مطلوب درالسنه ملی که زبان تدریس و موسسات تربیتی است وجود ندارد. بعضی از کتب فروشی ها را کتب کم سویه استیلا کرده است. علمای برجسته به تالیف کتب معتبر در زبان های ملی اقدام نمی ورزند. زیرا آنها به وقت کافی دارند و نه تسهیلات لازمه به انهامهیا گردانیده شده است. این نقص بزرگ مستلزم اصلاحات جدی است.

چون اکثر ممالك اسیائی زبان ملی رسمی را به حیث زبان تدریس بکار می برند این اقدام بالذات ایجاب میکند که پروگرام منظمی بمنظور ترجمه آثار گزیده - و منتخبه علاوه بر تشویق تهیه اثار ابتکاری به شمول کتب درسی - طرح شود و تحت تطبیق قرار گیرد .

نتایج تحقیقات بدون ضیاع وقت بلافاصله راهی به مفردات پروگرام ها نمی یابد. علت اینست که نشر راپور های تحقیق وقت طولانی بکار دارد. (دوم) علما به اثار و نوشته های هموطنان و یا علمای منطقه متوجه نمی شوند و همیشه میکوشند به علمای غربی بحیث ماخذ رجوع نمایند .

باوصف انکه بحث کافی در مورد علوم اجتماعی مختلفه صورت گرفته است اما سعی کمی بخرج داده شده است که در تدریس شقوق مختلف اجتماعی روش بین المعارفی تطبیق گردد تدریس در پوهنتون ها مضمونوار صورت میگیرد. حتی در موسسات مسلکی نیز عین شکل تعقیب و تکرار میشود، از همین جهت هیات تدریس به شناسائی یا روش بین المعارفی شدیدا احتیاج دارند.

علمای اجتماعی نقش ارتباط عامه را نیز ایفا نمایند. تحقیقات علمای اجتماعی به نحوی از انحا به اطلاع عامه رسانیده شود طوریکه به انها قابل فهم باشد. نمیتوان این مامول را از طریق خطابه های رسمی براورد. لذا بایست بعوض آن از وسایط ارتباط همگانی به حیث یك وسیله ایده الی برای تحقق این مرام که تا اکنون از ان باین معنی کار گرفته نه شده است، استفاده کرد.

تحقیق در ساحات مختلفه علوم اجتماعی در کشور های آسیائی بعد از تدریس درین رشته ها آغاز یافته است . وآن از جهتی که در آسیا منابع چه از نگاه پول و چه از لحاظ اشخاص تربیه یافته کمیاب بوده است .

علاوه بران عوامل تشویقی برای انجام دادن تحقیق در رشته های علوم اجتماعی درین کشور ها یا میسر نبوده و یا اینکه ندرةً بان رجحان داده شده است .حتی در بعضی کشور های سازمان ها و موسساتیکه تحقیقات در رشته های مختلف اجتماعی را تنظیم و رهنمائی کند یا اصلا وجود ندارد و یا اینکه در حالت ابتدایی و تشکل زیر بنائی قرار دارد . این وضع ایجاب میکند که فعالیت های تحقیقاتی بعد از تنظیم به ساحاتی متمرکز گردانیده شود که به نیازمندی اجتماعی رابطه نزدیك داشته باشد و برای انجام دادن تحقیقات درین رشته ها و برای مطالعه پرابلم های متکثر و متنوع جمعیت های مختلف روش ها و تکنیك های جدید تحقیق را بوجود آورد و آنرا انکشاف دهند . در غیر آن با اتکا به تقلید محض نتایج مطلوب از تحقیق را نمیتوان توقع برد.

تحقیقات تطبیقی و تحقیقات نظری هر دو لازم و ملزوم یکدیگراند .تحقیقات خوب تطبیقی از آن تحقیقات نظری منشأ میگیرد که در نوعیت خود دارای کیفیت عالی باشد . بدان ملحوظ هر دو

نوع تحقیق در کشور های آسیائی قابل تشویق وتو سعه میباشد .علاوه بران بان د سته مسایل وموضوعات تحقیقاتی قدامت وحق اولیت داده میشود که بتواند به منفعت انکشاف ملی و مصالح کشوری منتج گر دد .

این مرام وقتی بر آورده خواهد شد که:(۱) به اعمار وتقویه زیر بنای تحقیق وتهیه تسهیلات لازم بر ای استادان در دیپار تمنت های کالج ها وپوهنتون ها وسیان آنها حق اولیت داده شود. راه ها وطرق مناسبی برای بر قراری واستحکام روابط بین دیپا ر تمنت های علوم اجتماعی پوهنتون ها وموسسات تحقیقاتی غیر پو هنتون جستجو گردد .

(۲) تحقیقات علوم اجتماعی بوسی ساخته شود .باین منظور زبان های ملی من حیث وسایل تحقیقات علوم اجتماعی تقویه وانکشاف یابد .دانشمندان و محققان تشو یق گرد ند که به نشر و تالیف آثار ابتکاری در شقوق مختلفه علوم اجتماعی بزبان های ملی رسمی بپر دازند .از استعداد ها — نیرو ها ومها رت های ملی در پیشبرد تحقیقات علمی تحت یك پلان منظم استفا ده بعمل آورده شود .مطالعات وتحقیقات علمی به استقامتی سوق داده شود که به تشکل مفا هیم و آراء منتج شده بتواند که به اوضاع وشرایط ملی ار تباط قریب دا شته با شد . (۳) با ستا دا ن پوهنتون ها و کالج ها وقت کافی -تسهیلات لازمی ومساعدت های ما لی با ندازهٔ کا فی فرا هم گرد د وبدسترس شان قرار داده شود تا با استفاده از آن بتوانند در تحقیقات علمی نافع و سود مندبه سویه ها ی مختلف اقدام ورزند . برای بر آورده شدن این مرام لازم است که مکلفیت های درسی در پوهنتون ها و کالج ها به حداقل لازمی آن نگهداشته شود . در کتا بخانه ها تسهیلا ت لا زمه بد سترس شان گذاشته شود .مقرراتی از قبیل رخصتی های باسعاش وضع گر دد تامحققان واستادان جوان بتوانند در چوکات آن به تشبثات و اقدام لا زم جهت حصو ل کمك های ما لی و تسهیلات تحقیقا تی دست زنند.

(۴) برای ارتقای سویه محققان تربیه یافته امری ضرو ر یست که موضوعات و محتویا ت مضامین وهم روشهای مطالعا تی آن به شکل عصری در آورده شود. هکذا کورس های روش شناسی تحقیق دریك رشته وساحه علوم اجتماعی وهم چنان در تحقیقات بین المعار فی جزو پر وگرام های موسسات تعلیمات عالی ساخته شود . (۵) اطلاعات منظم و موثق در مورد و ضع اجتما عی کنونی جوامع اسیایی احتیاج درجه اول- کشور های اسیایی راتشکیل میدهد . این کشورها نه تنها به معلومات توصیفی نیازمندی دارند بلکه به مطالعات و تحقیقات تحلیلی و توجیهی نیز جداً احتیا ج میداشته با شند .درجمع آوری اینگونه اطلاعات رعایت اصل عینیت (objectivity) شرط

ضروری پنداشته میشود . هکذا استفاده از تکنیک های مناسب احصائیوی برای تحلیل اطلاعات .

(۶) این معلومات وواقعیت های اجتماعی دراین کشور هابا نظرداشت جوامع هر یک ازان در ایجاد و انکشاف تیوریهای اجتماعی نقش ارزنده دارد که می بایست درنظر گرفته شود . ماهیت وچگونگی علمی این تیوری ها طوری باشد تابتواند درایجاد وانکشاف زمینه های کمک نماید که دارای اعتبار بیشتر علمی بوده ساحه وموارد تطبیق آن جامع تر ووسیع تر باشد .و بتواند راه را برای ایجاد تیوری های عمومی وجهانی هموار سازد .(۷) تحقیق بهر پیمانه وماهیتی که باشد بدون میسر بودن منابع ومدارک مالی امکان پذیر شده نمی تواند. روی این علت وبتاسی ازتمایلی که در جهان اسیا وجود دارد یک فیصدی معین عاید ملی برای تحقیق وانکشاف واز ان جمله یک فیصدی معین دیگری برای تحقیق در علوم اجتماعی تخصیص میابد .

این بود بررسی مختصر علوم اجتماعی ـ موقف ومعضله های آن درمتن اسیایی آن . انکشاف علوم اجتماعی درمتن اجتماع وکلتوریکه این علوم درآن پرورش میابد بدون تحقیق و مطالعات علمی اجتماعی امکان پذیر شده نمی تواند . انکشاف بیشتر علوم اجتماعی درین کشور ها بیش ازهر چیز دیگر تابع تقویه زیر بنا های موجوده وبمیان آوردن زیربناهای جدید آنست . این درآن وقت میسر خواهد بود که :

اول ـ پالیسی ساینس طرح یابد .

دو ـ یک شورای ساینس به سویه ملی بوجود آورده شود .

سوم ـ یک شورای تحقیقاتی علوم اجتماعی تاسیس یابد .

چهارم ـ علوم اجتماعی درموسسات تعلیمی وتربیتی وپروگرامهای مکاتب مطابق به اقتضاات ونوعیت هرموسسه وچگونگی پروگرامهای آن تعمیم یابد وانکشاف بیشتر نماید .

(۵) یک پروگرام علمی بمنظور بهبود بخشیدن پروگرام ووضع تدریس علوم اجتماعی به تمام سویه وخاصتاً دوره های ابتدایی وثانوی بعدازمطالعات مقدماتی طرح یابد .

(۶) بعضی دیپارتمنت های علوم اجتماعی که فعلا درچوکات پوهنتون موجود نیست بوجود آورده شود .

(۷) تدریس روش های تحقیق درعلوم اجتماعی درپوهنځی های مربوط تعمیم یابد.

(۸) یک پلان وپروگرام منظم ودامنه داری برای تهیه وترجمه اثار و کتب علوم اجتماعی طرح یابد ودنبال گردد .

(۹) ارتباط موسسات ومراکز و انجمن های اجتماعی داخلی وخارجی (حوزه آسیا) تاسیس گردد و استحکام یابد .

منابع و ماخذ

۱ـ اکبر ن ونیم کـــف . زمینه جا معه شنا ســـی تر جمه اریان پور . طهران :شر کت سها می افســـت ۱۳٤٥.

۲ ـ رحیمی ، ولی محمد .مبادی علوم اجتماعی ، کابل :نشرا ت پو هنتو ن ۱۳٤٥.

۳ـ رحیمی ، ولی محمد . روش های تحقیق درعلو م اجتماعی و تر بیتی کابـــل :نشرات پو هنتو ن ۱۳٥۰.

٤ـ نراقی ، احسان . علوم اجتما عی و سیـــــر تکوین آن . تهرا ن:انتشارات دانشگا ه ۱۳٤٤.

1. Adeseshia, M. S. "Teaching and Research in Social Sciences" Address, Published in Asian Conference on Teaching and New Delhi: Indra PrasthaPress, 1973.

2. Kluckhon, Clyde. Mirror for Man. Connecticut: Faucett Publication Inc. 1968.

3. Marri Anne de Franz, "Implanting The Social Sciences". International Social Science Journal. V. 1, XXI, No. 3, 1969

4. Sligman, Edwin "What are the Social Sciences" Encyclopedia of Social Ssiences (1949) Vol. 12 pp. 3—7.

5. Unesco, Teaching of Social Sciences in South Asia. New Delhi: Hind Union Press, 1954.

پوهندوی محمد عمر زاهدی

کدام «ی» ؟

دانشمندانی که راجع به دستور زبان دری تحقیقات نموده اند و نتیجهٔ تحقیقات شان یا به شکل کتاب ورساله یا بصورت مقاله در نشریه های موقوته طبع شده است در بارهٔ جنبه های مختلف زبان دری بروشهای مختلف تحقیق کرده اند. یکی از جنبه هایکه مورد توجه دستور دانان وزبانشناسان قرار گرفته است «ی» است که نظر به وظایف دستوری ومعنویش بگونه های مختلف تلفظ میشود وبه نحوه های متنوع دسته بندی شده است. درین تحقیق بریک نوع «ی» یعنی «ی» شروع فقره وصفی تحقیق مختصری صورت خواهد گرفت ونشان داده خواهد شد که این «ی» شامل دسته بندی مروج ومتداول نمیباشد ودرتشخیص آن اشتباهاتی رخ داده است.

اما قبل از انکه به اصل مطلب بپردازیم آنچه را که بصورت عموم راجع به دسته بندی «ی» گفته شده است بصورت مختصر بیان میکنیم.

بصاری «ی» را به چهار نوع عمده در زمرهٔ پسوند ها دسته بندی کرده است (ص ۴۲۸). همایونفرخ نیز «ی» را به چهار دسته تقسیم کرده است (ص ص ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹). حمیدی هفت نوع «ی» را ذکر میکند (ص ۱۱۸). مشکور سیزده نوع «ی» را می شمارد (ص ص ۳۰۵-۳۰۶). لمپتن پنج نوع «ی» را ذکر می نماید (ص ص ۱۲۴ - ۱۲۸)[1]:- بهمین گونه میشود تقسیم بندی «ی» را از نظر دانشمندان دیگر ذکر کرد. ولی آنچه ذکر شد نشان میدهد که اختلاف نظر وسیع درین باره موجود است وبرای نشان دادن این نکته همینقدر بسنده است.

---

(۱) برای اینکه عین موضوع به تکرار نوشته نشود از ذکر نام انواع «ی» صرف نظر شد. خوانندگان محترم جهة دستیابی برانواع (ی) به اصل صفحه های داده شده ماخذ رجوع نمایند. همچنان در متن تنها صفحهٔ کتاب ماخذ داده شده است و از ذکر معلومات دیگر راجع به ماخذ صرف نظر شد زیرا معلومات حذف شده در فهرست ماخذ گنجانیده شده است.

کنون اصل مطلب را که عبارت از تشخیص و تثبیت نوعیت (ی) شروع فقرهٔ وصفی است زیر بحث قرار میدهیم. مگر اول می‌بینیم که دیگران پیرامون این (ی) چه گفته‌اند. مشکور آنرا (علامت نکرهٔ مخصصه) دانسته‌است. او میگوید این (ی) نکره را، از شناخته بودن و ابهام بیرون میاورد و گاه با (که) موصول آید مانند چیزی که شنیدی بکس مگو، کسی که دیدی از دوستان من است... گاهی (ی) حرف تعریف نیست، زیرا اسم مابعد را معرفه نمیسازد، فقط از نکره بودن و ابهام مطلق بیرون میاورد ... بهمین مناسبت این (ی) را علامت نکرهٔ مخصصه نامیده اند.. ۳: فهم آنچه که مشکور پیرامون این (ی) گفته است بسیار مشکل است. (شناخته بودن و ابهام) کلمه های مترادف نه بلکه کلمه های متضاد اند بیقین منظور مشکور (نا شناخته بودن) بوده است ولی در چاپ آن غلطی رخ داده است که باعث نا رسایی اصل مطلب گردیده است.

بصاری مینویسد: «گاه بعد از اسم نکره «که» موصول یا «که» و «را» هم میاید. درختی که کاشتم خشک شد. کتابی را که خواندم مفید بود. دارمستتر Darmesteter، زالمان Zalemann، و شوکوفسکی Shukovski مستشرقان معروف این «ی» را «ی» اشاره یی یا تعریف نامیده اند. ولی این «ی»، «ی» تعریف نیست چون اسم ما قبل خود را معرفه نمیکند و آنچه اسم را از ابهام مطلق خارج میسازد اجزای دیگر جمله است. بنابرین بهتر است که آنرا علامت نکره مخصصه نامید.» ۳: مگر بصاری در جریان این بحث هیچ ذکر نمیکند که کدام اجزای جمله و چگونه اسم را معرفه میسازند. دکتور محمد معین هم تقریباً عین مفهوم و معلومات را بیان میدارد. ۴: حسین وثوقی این «ی» را نشانهٔ نکره دانسته است و در قانون دوم خود بنام «تاویل اجباری افزایش» آنرا بیان می‌نماید. ۵: بهمین گونه یک عده گرامر نویسان دیگر

۲- محمدجواد مشکور. دستور نامه در صرف و نحو زبان پارسی. (تهران: موسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۶) ص، ۲۳۶.

۳- طلعت بصاری. **دستور زبان فارسی** (تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۸) ص، ۱۶.

۴- محمد معین. **اسم جنس و معرفه و نکره** (تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱) ص ص، ۲۲-۲۳.

۵- حسین وثوقی. «چگونگی تاویل بند های موصولی در زبان فارسی» سومین **کنگرهٔ تحقیقات ایرانی**. (تهران، ۱۳۵۱)، ص ص، ۳۴۹ - ۳۶۵.

هم راجع به این «ی» نظر های متفاوت ابراز داشته‌اند. ۶

حال می‌بینیم که این «ی» از چه نوع است و بکدام یکی از گروههای ذکر شده متعلق است. برای دریافت نوعیت این «ی» فرضیه های ممکن را وضع می نماییم و میکوشیم که فرضیه ها را یا رد کنیم یا به اثبات برسانیم. واضحاً اگر فرضیه با ساس شواهد زبانی رد میگردد نشانه آنست که فرضیه نادرست طرح شده‌است و عکس آن دلیل درست بودن فرضیه خواهد بود.

در فرضیهٔ اول خود این «ی» را نشانهٔ اضافه می‌پنداریم. شاید این «ی» همان کسرهٔ اضافه باشد که میان مضاف و مضاف الیه وجود دارد و در تحت شرایط خاص در نوشته بشکل «ی» در میاید. در نگارش، «ي» اضافت بعد از حروفی میاید که از واولهای کشیده نمایندگی می نمایند. مثلاً در جمله های زیر «ی» اضافت از کسرهٔ اضافت نماینده‌گی میکند.

۱- کاکای عابده در کابل زندگی میکند.

۲- کتابهای عزیز مفقود شد.

ولی اگر حرف قبل از کسرهٔ اضافت از واول کشیده نمایندگی نکند، کسرهٔ اضافت بشکل «ی» نوشته نمی شود. مانند:

۳- کتاب همایون را خواندم.

۴- مژگان جولیا مقبول است.

اما می‌بینیم که در فقره های وصفی تابع، صرف نظر از نوعیت حرف آخر کلمهٔ قبل از «ی»، بصورت منظم و بدون استثناء «ی» در موارد لازم[۷] بکار بسته میشود. مانند:

۵- اسپی که تیز میدود دیر نمیدود.

۶- شاگردی که درس میخواند نمرهٔ خوب میگیرد.

۷- کارهایی که برایم سپرده شد انجام دادم.

۶- لزارد (۱۹۵۷) میگوید این «ی» وظیفه دارد اسم را بافقرهٔ وصفی آن پیوست نماید (ص ۶۸، و ۲۲۳). نگهت سعیدی (۱۳۴۹) آنرا نشانهٔ نکره میداند (ص ۱۳۵). لمپتن (۱۹۶۴) به این عقیده است که «ی» به اسم در صورتی پیوند میگردد که اسم معرفه باشد لاکن اسم خاص، ضمیر شخصی ضمیر اشاره ... واسم عام شامل تمام افراد: generic نباشد (ص ۷۵).

۷- عبارت «موارد لازم» بخاطری گفته شده است که در بعضی موارد قبل از فقره وصفی تابع «ی» بکار برده نمیشود، درجریان تحقیق این نکته روشن خواهد شد.

دیده میشود که درجمله های (۵-۷) قبل ازفقره وصفی تابع «ی» بدون استثنا موجوداست . همچنین دیده میشود که درجمله های (۵-۶) حروف آخر کلمه های «اسپ» و« شاگرد »ازصامت (کانسونانت) نمایندگی میکنند وبا وجودآنهم «ی» بعدازین کلمه ها موجوداست در حالیکه درجمله های (۳-۴) چون حرف آخر کلمه های« کتاب» و«مژگان» ازصامت نمایندگی میکنند «ی» بعداز انهاوجودندارد مگردرجمله های (۱-۲) چون حروف آخر کلمه های« کاکا» و« کتابها» ازو اول نمایندگی میکنند کسرهٔ اضافت به«ی» بدل شده است. این عدم توافق درموجودیت «ی» نشانه آنست که «ی» فقره وصفی تابع از«ی» اضافت متفاوت است. ازطرف دیگر چون درجمله های (۵-۷) مضاف الیه وجود ندارد ، بنابران این «ی» بهیچ صورت «ی» اضافت شده نمیتواند وباید ازگونه دیگر باشد .

چون فرضیهٔ نشانه اضافت بودن« ی» درفقرهٔ وصفی تابع ردشد، میشود فرض کرد که این«ی» همان کسرهٔ باشد که میان صفت وموصوف وجوددارد تاارتباط صفت وموصوف رابر قرار سازد ولی باگذشت زمان این کسر قبل از« که» ،نشانه فقرهٔ وصفی ،درنگارش به «ی» تبدیل شده باشد ،(۸) .

گرچه این فرضیه به نظرسطحی اولی علمی ودرست جاوه می نماید مگردراثبات وبه کرسی نشاندن صورت عمومی وکلی آن به مشکلاتی مواجه میشویم .مشکل اولی دریافت شواهد مقنع زبانی است تا این پدیدهٔ خاص رااز بسی موارد دیگر که کسرهٔ میان صفت وموصوف حفظ شده است تشخیص دهد. مشکل دومی دریافت شواهد کافی تاریخی است که بتواند مارابنتیجه برساند. چون فقره وصفی راصفت اسمی قبول کنیم که پیش ازفقرهٔ وصفی میاید واستدلال نمایم که چون صفت شکل یک عبارت طویل مثلا یک فقره راداشته باشد، کسرهٔ میان صفت وموصوف درنگارش به «ی» نشان داده میشود. ظاهراً دلیل مهمی برای اثبات این فرضیه پیدا کرده ایم. جمله های ذیل پشتیبان این ادعاشده میتوانند.

۸- به جایی که دل برودها می رود .

۹- شاگردی که درس می خواند سوال می پرسد

۱۰- کتابهایی را که برایم دادید خواندم .

درجمله های (۸-۱۰) فقره های« که دل برود، که درس میخواند ، که برایم دادید ، بالترتیب کلمه های«جای ،شاگرد، کتاب» راتوصیف می نمایند. چنین بنظر میخورد که درین جمله ها کسرهٔ میان صفت وموصوف به«ی» تبدیل شده باشد. این جمله ها شواهد معتبر ازبرای اثبات فرضیه فوق پنداشته

۸- موین Moyne (۱۹۷۱) میگوید شواهد تاریخی چنین نشان میدهند که کسرهٔ اضافت ، کسرهٔ ربط دهنده صفت وموصوف ازضمیر موصول انکشاف نموده که درفارسی قدیم موجود بوده است.

میشوند. مگر مشکل سومی هنگامی بروزمیکند که به جمله ها یی مانند (۱۱—۱۳) بر میخوریم:

۱۱—افغانستان، که یک کشور کوهستانی است، زمستان نسبتاً سرد دارد.

۱۲—ساعت، که آله نشان دادن وقت است، بحیث وسیله زینتی بکار برده میشود.

۱۳— خوردن زردک که ویتامین A ز یاد دارد وسیلهٔ جلوگیری از شب کوری است.

دیده میشود که درجمله های (۱۱— ۱۳) «ی» وجودندارد. اگر «ی» ارتباط دهندهٔ صفت وموصوف میبود پس باید درین جمله هانیز ظاهر میگردید. گرچه میشود این جمله هارا در جملهٔ استثنا آت قرارداد وفهرست آن جمله هارا ساخت، مگر این راه بهترین وسیلهٔ ممکن حل مشکل نیست زیرا استثناآت باوجودیکه دسته بندی هم شوند شاید خیلی متنوع ومتعدد باشند. بنا بر موجودیت شواهد خلاف فرضیه به این فرضیه هم شکل کلی وعمومی را داده نمیتوانیم. بنا بران ازقبول آن فعلاً صرف نظر می نماییم.

احتمال میرود که این «ی» همان «ی» وحدت باشد. این فرضیهٔ احتمالی راشواهدزیرتقویت می بخشند:

۱۴— کتابی که بالای میز است متعلق به کتابخانه است.

۱۵— پرندهٔ که درقفس است از نعمت آزادی محروم است.

۱۶— محصلی که غیر حاضر یش از ۲۵٪ تجاوز کرد محروم امتحان گردید.

ولی جمله های زیرکه «ی» درآنها بعداز صورت جمع اسم آمده است شواهدخلاف فرضیه میباشند.

۱۷— کتابهای که بالای میز اند متعلق به کتابخانه میباشند.

۱۸— پرنده ها یی که درقفس اند از نعمت آزادی محروم میباشند.

۱۹— محصلانی که غیر حاضری شان از ۲۵٪ تجاوزکرد محروم گردیدند.

جمله های (۱۷— ۱۹) برعدم وحدت بودن این «ی» حکم می نمایند. همچنان اگر اعدادهم قبل ازاسم استعمال گردند بازهم این «ی» قبل از اسمیکه توسط فقرهٔ وصفی توصیف میگردد میاید. مثلاً

۲۰— درسه کتابی که خواندم چیزی راجع به موضوع مورد نظر نیافتم.

۲۱— هرچهار کتابی را که برایم دادید خواندم.

چون این شواهد به غیروحدت بودن این «ی» دلالت میکنند و شواهد معتبر دیگری هم در دست نیست که وحدت بودن این «ی» رااثبات نمایند، لهذا این فرضیه راهم غیرقبول دانسته ردمی نماییم.

در حالیکه این «ی» ازآنها ییکه ذکرشد، نمیباشد، شاید همانطور یکه بعضی گرامر نویسان به آن اشاره نموده اند. این «ی» همان «ی» نکره باشد. اما علیه نکره پنداشتن این «ی» دلایل قوی وجود دارد. دلیل اول آنست که هر اسمی که توسط یک

فقرهٔ تابع توصیف گردد معرفه میگردد. یک اسم نمیتواند در عین زمان هم معرفه باشد و هم نکره. هنگامیکه اسم معرفه گردید، نکره نمیبا شد. دوم این «ی» بعد از اسمای خاص و هم بعد از اسمایکه قبلا معرفه شناخته شده اند می آید. مثلا:

۲۲ - خدا یی را که تو میپرستی دیگران هم میپرستند.

۲۳ - لیلا یی را که مجنون میدید دیگران دیده نمیتوانستند.

۲۴ - از کتابهای که برایم دادید دو تای شانرا خواندم.

۲۵ - من احمدی را که راجع به او صحبت کردید نمی شناسم.

۲۶ - نکتا یی را که عزیز برایم خرید بسیار مقبول است.

در جمله های (۲۲، ۲۳، ۲۵) اسم خاص قبل از فقرهٔ وصفی واقع شده است، اما باز هم دیده میشود که «ی» در آخر اسم پیوست گردیده است. بهمین قسم در جمله های (۲۴ و ۲۶) اسمهایی استعمال شده اند که قبلا نزد متکلم (گوینده یا نویسنده) و مخاطب (شنونده یا خواننده) معرفه ساخته شده اند. باساس این شواهد میتوان نکره بودن این «ی» را رد کرد. عین شواهد ودلایل را علیه «ی» نکره مخصصه میشود ارائه کرد. بیجا نخواهد بود بحث مختصری راجع به «ی» وحدت و «ی» نکره صورت گیرد وبعد اصل موضوع دنبال گردد.

اگر تصور و پندار ما چنین باشد که «ی» وحدت در زبان دری وجود دارد، منطق این پندار ما را وادار میسازد این را هم بپذیریم که «ی» وحدت به اسمای قابل شمار بی نشانه می پیوندد وانفرادیت را می نمایاند اما نشانهٔ مفرد شده نمیتواند. (جهت معلومات بیشتر رجوع شود به مقالهٔ من در مجلهٔ ادب) ۱۰ چون موجودیت «ی» وحدت در زبان دری بحیث یک حقیقت مسلم واز جملهٔ بدیهیات پنداشته شده است، بنا بران دانشمندان این ضرورت را احساس نکردند که

---

۹ - چنین معلوم میشود که اسمای خاص دنوع باشند: (۱) نوع بی مانند چون افغانستان، احمدشاه کبیر، هندوستان وایران. (۲) نوع با مانند چون تور بیکی، زلمی وقره باغ که بیش از یک جاو یک شخص به آن مسمی شده است. بعداً نشان داده خواهد شد که با اسمای خاص بی مانند فقرهٔ وصفی تحدیدی استعمال شده نمیتواند در حالیکه با اسمای خاص با مانند استعمال شده میتوانند. مانند جمله های (۲۲، ۲۳ و ۲۵) وجملهٔ (قره باغی که در ولایت پروان است از قره باغ ولایت غزنی فرق دارد.)

۱۰ - محمد عمر زاهدی. (عدد در زبان دری) ادب، شماره سوم (میزان قوس ۱۳۵۵)؛ ص ص، ۹۹ - ۱۱۴.

شواهد وبرا هین مقنع جهت اثبات وجود «ی» وحدت در زبان دری ارائه نمایند و موجودیت آنرا چه از نگاه منطق خود زبان و چه از نگاه ضرورت بیان تثبیت نمایند. چون «ی» وحدت متصوره با «ی» نکره در محیط زبانی language environment مشابه واقع میگردد بعوض دانشمندان بفکر افتادند راههایی دریابند که این دو نوع «ی» — «ی» وحدت و «ی» نکره — را ازهم تشخیص وتفریق نمایند.

همچنانکه موجودیت «ی» وحدت درزبان دری ازبدیهیات پنداشته شده است میشود عکس آن یعنی نبودن «ی» وحدت را در زبان دری یك حقیقت مسلم دانست. چنانکه پیشتر گفته شد، چون برای اثبات موجودیت «ی» وحدت در زبان دری دلایل منطقی باساس شواهد زبان ارائه نشده، پس میشود عکس این قضیه رابدون تقدیم دلایل قبول کرد. اگر چنین نماییم، آیا صورت آخری براولی رجحان دارد؟ فایدهٔ آن چیست؟

جواب این سوالها مثبت است. هنگامیکه عکس قضیه قبول شود، بخودی خود متضمن ساده سازی دستور زبان میگردد. چنانکه چامسکی گفته است. ۱۱ بهترین تیوری زبان آنست که اقتصادی ترین باشد یعنی قواعد به کمترین عده ممکن تنزیل یابد و اولی قوه تشریحی شان جامع باشد. هنگامیکه وجود «ی» وحدت رادر زبان دری قبول کنیم، به تعداد قواعد میفزاییم ولی بقوه تشریحی قواعد چیزی افزوده نمیگردد بعوض تشریح زبان مغلق تر میشود. با لخاصه درین مورد بخصوص که «ی» وحدت متصوره با «ی» نکره درعین محیط زبانی واقع میگردند و برای فرق این دو باید آزمایشهای تشخیص وضع گردد.

چون «ی» بدون اینکه تنکیر را نشان بدهد هیچگاه تنها نشانه وحدت شده نمی تواند، پس عملاً این «ی» نشانه نکره بوده ومانند یک ابهامی است. چون این «ی» به اسمای قابل شمار بی نشانه به پیوندد وحدت راهم ارائه میکند ومعادل a انگلیسی درجمله I bought a book میباشد. مثلا وقتی میگوییم (قلمی خریدم) مراد آنست که از نوع اشیا بنام قلم یک دانهٔ غیرمعین و نامشخص راخریدم. آنچه راجع به «ی» وحدت گفته شده است اساس درست ندارد. بعضاً شواهدی که آورده شده است باآنچه ادعا میگردد مطابقت ندارد. ۱۲. وظیفه اصلی این «ی» نکره ساختن است وانفرادیت

---

11. Noam Chomsky, Aspects of the Theory of Syn-tax. (Cambridge, Mass.: MIT Press, 1965), pp. 32-34.

۱۲— رجوع شود بطور نمونه به بصاری (۱۳۴۸)، ص ۱۶، و مشکور (۱۳۴۶) ص ۲۳۵.

را بصورت فرعی میرساند . «ی» وحدت دردری وجود ندارد. پس ازین بحث مختصر بر میگردیم به اصل موضوع .

شاید بخاطر داشته باشید که قبل ازآنکه بحث مختصر خویش را راجع به «ی» وحدت و «ی» نکره شروع کردیم، بحث، راجع به دریافت نوعیت «ی» شروع فقره های وصفی بود . یک نظر دیگر را هم راجع به این «ی» مطالعه میکنیم . هربرت ستالک ۱۳ Herbert F.W. Stahlke در مقاله خویش مثالهایی اززبان دری میاورد و آنها را به هاوستن Houston نسبت میدهد. وی در تحلیل جمله های خویش «ی» شروع فقرهٔ وصفی را از ادات تعریف میشمارد . وی این «ی» را بحیث کلمهٔ تعریف نشانی میکند ونمیگوید که چه نوع کلمهٔ تعریف است. موصوف هیچ دلیلی نمیاورد که چرا آنرا از جملهٔ ادات تعریف دانسته است . وی تمام مثالهای خود را از فقره های وصفی طوری انتخاب کرده است که «ی» در آنها ظاهر گردد یاشاید اصلا برمثالهای بدون «ی» دست نیافته باشد . بهرصورت این «ی» را از ادوات تعریف پنداشتن اشتباه محض است. شاید آنچه ستالک راوا داشته این «ی» را از ادوات تعریفی به پندارد شباهت های ظاهری معادل بین ساختمان فقره های وصفی در زبانهای دری وانگلیسی باشد.

باساس شواهد وبراهین زبانی این اصل قایم گردید که «ی» فقره های وصفی بهیچ کدام از انواع تشخیص شدهٔ «ی» منسوب نیست واز تمام شان متفاوت است . اکنون این سوال پیدا میشود که پس این «ی» چه نوع «ی» است .

برای اینکه دریابیم این «ی» چگونه «ی» است وچه وظیفه دارد به مطالعهٔ بیشتر ضرورت است .به این جمله ها توجه کنید.

۲۷ - اعراب که برای آزادی فلسطین میجنگند مردم شجاع اند (زاهدی) ۱۴

---

13. Herbert F. W. Stahlke "Which that" Language Vol. 52, No. 3 (September 1976) pp. 584-610.

۱۴ - محمد عمر زاهدی، شرحی از «را» (کابل : کتابخانه پوهنتون تایپ، ۱۳۵۴) ص، ۴۳.

۲۸ - اعراب‌ی ۱۵ که برای آزادی فلسطین میجنگند مردم شجاع اند.

۲۹ - افغانها که در مهمان نوازی شهرت دارند آیندهٔ درخشانی دارند.

۳۰ - افغانهایی که در مهمان نوازی شهرت‌دارند آیندهٔ در خشانی دارند. (زاهدی)

۳۱ - از کبوتر که پرندهٔ تیز بال فکر میشد بحیث نامه بر استفاده‌میگردید.

۳۲ - از کبوتری که پرنده‌تیز بال فکر میشد بحیث نامه بر استفاده میگردید. (زاهدی).

درهریک ازین‌سه جوره‌جمله‌فرق‌ظاهری‌جملهٔ‌اول‌باجملهٔ‌دوم اینست که درجملهٔ اول «ی» موجود نیست ولی در جمله دوم «ی» وجود دارد. پس‌میتوانیم نتیجه‌گیری کنیم که بعضی‌وقت «ی» قبل از فقرهٔ‌وصفی استعمال‌میگردد و بعضی‌وقت نمیگردد. اکنون نکتهٔ مهم اینست در یابیم حضور و غیاب «ی» در ین جمله هاچه‌تاثیردارد وتحت کدام‌شرایط خاص «ی» پدیدار میگردد. یعنی‌وظیفه‌ماست شرایطی‌را تشخیص دهیم که «ی» را اجباراً به وجود میاورد. برای اینکه‌این‌شرایط را تشخیص دهیم‌درهر جوره جملهٔ اول ودوم آنرا مقایسه‌میکنیم (در ینجا من‌دلایلی‌را ذکرمی‌نمایم که قبلا درجای دیگر ذکر نموده‌بودم.) ۱۶

درجورهٔ اول (۲۷ - ۲۸) معنی جملهٔ‌اول‌اینست که تمام‌اعراب‌برای آزادی فلسطین‌میجگند وتمام شان‌مردم‌شجاع اند. اما جملهٔ (۲۸) به‌این معنی‌است که تعدادی‌از اعراب، نه همه‌اعراب، برای آزادی فلسطین میجنگند وهمین تعداد جنگنده شجاعند. همچنان در جورهٔ دوم جمله (۲۹) چنین تعبیر میگردد که تمام افغانها درمهمان نوازی‌شهرت دارند وتمام شان آیندهٔ درخشانی‌دارند درحالیکه جملهٔ (۳۰) چنین معنی‌میدهد که شماری از افغانهادر مهمان‌نوازی‌مشهور اندو تنها همین تعداد مهمان نواز آیندهٔ درخشانی دارند. بهمین گونه جمله های جورهٔ‌سوم مطابق بصیرت

---

۱۵ - خلاف قوانین رسم الخط «ی» جدا نوشته شده است تاوجودآن‌بصورت آشکاربنظربخورد صرف نظر ازملحوظات‌دستوری‌این «ی» بایدهنگام تحلیل جمله هاجدا نوشته‌شود. در جدا نویسی آن‌چندمنافع‌متصور است. (۱) بحیث یک‌عنصر گرامری بصورت‌آشکارنمایان‌میگردد. (۲) پیوستن آن به کلمه های‌بعد وماقبل‌ازآن‌مربوط به‌نوع حرف‌آخر کلمهٔ پیش‌از آن‌وحرف‌اول کلمهٔ‌بعدازآن‌یاهردو میباشد. مثلادرمثال (۲۸) میشود به‌شکل «اعرابیکه» نوشته‌شود. بعدازآنکه‌تحلیل ختم‌شدقوانین رسم الخط تطبیق میگردد که «ی» پیوست‌یا مستقل نوشته‌میشودودرصورت گفتار قوانین تلفظ برآن جاری‌میگردد.

۱۶ - زاهدی شرحی از «را» (کتابخانه پوهنتون، تایپ، ۱۳۵۴). ص ص ۴۳ - ۵۰.

زبانی ما تعبیر مشابه دارند یعنی جملهٔ (۳۱) اطلاق بر تمام پرندگان کبوتر نام میشود مگر در جملهٔ (۳۲) کلمهٔ کبوتر شامل تمام افراد نوع نیست . جملهٔ آخری دارای یکنوع تعقید و غرابت نیز میباشد .

مقایسه این جمله ها نشان میدهد که حضور «ی» تغیر مهمی را درمعنی جمله پدید میاورد ماهیت این تغیر عمدتاً درین است که در هرجوره در جملهٔ اول اسمیکه قبل از فقره وصفی واقع شده است شامل تمام افراد نوع است. اما در جملهٔ دوم این جوره معنی اسمیکه قبل از فقرهٔ وصفی واقع شده محدوداست و شامل تمام افراد نوع نیست .

بصورت مشخص تر بگوییم «ی» وظیفهٔ محدود کردن اسمی را دارد که پیش از فقرهٔ وصفی میاید. این تحلیل مارا به این نتیجه میرساند. که «ی» نشانهٔ فقرهٔ وصفی تحدیدی restrictive relative clause در زبان دری میباشد . اگر قبول کنیم که فقرهٔ وصفی تحدیدی در دری وجود دارد ناچار این راهم بایدبپذیریم که فقرهٔ وصفی غیر تحدیدی unrestrictive relative clause هم در زبان دری وجود دارد. چون از تحلیل جمله های (۲۷-۳۲) به این نتیجه رسیدیم که معنی اسمیکه در جمله های (۲۸، ۳۰ و ۳۲) قبل از فقره وصفی واقع شده است بوسیله فقرهٔ وصفی محدود میگردد. این فقره ها را فقره های وصفی تحدیدی می نامیم و نشانهٔ آن «ی» است که قبل از فقرهٔ وصفی و بعد از اسم میاید. چون در جمله های (۲۷، ۲۹ و ۳۱) معنی اسمیکه قبل از فقرهٔ وصفی واقع شده است عمومی است و توسط فقرهٔ وصفی معنی آن محدود نمیگردد فقره های این جمله غیر تحدیدی میباشند و «ی» درین جمله وجود ندارد .

حال جهت تقویت بیشتر این نظر چند جمله دیگر را بعین روش مطالعه میکنیم. به جمله های زیر توجه کنید :

۳۳- افغانستان که یك مملکت کوهستانی است زمستان سرد دارد .

۳۴- *افغانستانی که یك مملکت کوهستانی است زمستان سرد دارد. ۱۷

۳۵- *خانه که ماخریدیم مناسب تمام شد.

۳۶- خانه یی که ما خریدیم مناسب تمام شد .

۳۷- *اسپ که تیز میدود دیر نمیدود .

۱۷- این علامت (*) قبل از یك جمله نشانهٔ آنست که جمله یا از نگاه نحو یا از نگاه معنی یا از هردو لحاظ غیر قابل قبول است .

۳۸- اسپی که تیز میدود دیر نمیدود.

۳۹-* پرنده ها که در قفس اند از نعمت آزادی محروم اند.

۴۰- پرنده هایی که در قفس اند از نعمت آزادی محروم اند.

جمله های (۳۳-۴۰) بصورت جوره یی ترتیب شده اند. فرق بین افراد این جوره ها در حضور یا غیاب «ی» میباشد. جمله (۳۳) این طور معنی میدهد که در جهان کنونی یك کشور بنام افغانستان وجود دارد و این کشور مسمی به این نام کشور کوهستانی است و زمستان سرد دارد. این معلومات با معلومات واقعی قبلی که ما از جهان خود کسب کرده ایم مطابقت دارد. اما جملهٔ (۳۴) چنین معنی میدهد که بیش ازیك کشور بنام افغانستان درجهان وجود دارد و تنها یکی از آنها مملکت کوهستانی است و دارای زمستان سرد است. چون معلوماتیکه بواسطهٔ این جمله ارائه میگردد خلاف معلوماتی است که ما از جهان خود داریم، ایـــن جمله را غیر قابل قبول میدانیم. از مقایسه این دوجمله میتوان استنتاج کرد که چون فقره تابع وصفی تحدیدی درجملهٔ (۳۴) استعمال شده است جمله را غیر قابل قبول ساخته است درحالیکه در جمله (۳۳) فقره تابع وصفی چنین وظیفه یی ندارد ومحض معلومات مزید نسبت به کشورافغانستان میدهد.

درینجامیتوان به این نتیجه رسید که فقره های وصفی تحدید کننده بااسمای خاص بی مانند چون افغانستان نمی توانند یك جا واقع گردند [۱۸] امابا اسمای خاص باسانند استعمال میگردند مانند جملهٔ (۲۵). یعنی با اسمای خاص باسانند هم فقره های وصفی تحدیدی وهم فقره های وصفی غیر تحدیدی استعمال شده میتوانند.

جمله های (۳۴، ۳۵، ۳۷ و ۳۹) غیر قابل قبول اند درحالیکه جمله های (۳۳، ۳۶، ۳۸- و ۴۰) جمله های قابل قبول ودرست میباشند. درجمله های (۳۵ و ۳۷) بعداز کلمه های (خانه) و(اسپ) فقره های وصفی غیر تحدیدی آمده است و(خانه) و(اسپ) به تمام افراد نوع شان در جهان دلالت میکنند. ناممکن است که یکنفر یا چند نفر بتوانند، اگربتوانند بخواهند، تمام خانه های

۱۸- امکان وقوع فقره های وصفی تحدیدی بااسمای خاص بی مانند وقتی میرود که عین مسمی به دوره های مختلف ویامراحل مختلف تکامل خود مقایسه شود. چون (افغانستانی که ما امروز درآن زندگی میکنیم ازافغانستان قبل از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ فرق دارد.) در حقیقت افغانستان از شکل بی مانند پیش کشیده شده. همچنان وقتی کسی میگوید افغانستان قرن نزده، کابل ده سال پیش، هندوستان بعداز سال ۱۹۴۷، ... اسم ازشکل بی مانندی آن کشیده میشود.

جهان را بخرند. بهمین گونه کلمهٔ (اسپ) شامل تمام افراد نوع است. درحالیکه میدانیم تمام اسپ ها تیز نمیدوند. جمله های معادل اینها یعنی جمله های (۳۶ و ۳۸) که در آنها فقره وصفی تحدیدی استعمال شده است قابل قبول اند. در جملهٔ (۳۹) فقرهٔ وصفی غیر تحدیدی استعمال شده است و کلمهٔ (پرنده ها) به تمام افراد نوع دلالت میکند. این جمله غیر قابل قبول است زیرا میدانیم تمام پرنده ها در قفس نیستند تنها تعداد محدودی در قفس نگاه کرده میشوند. اما جملهٔ معادل آن یعنی جملهٔ (۴۰) که دران فقرهٔ وصفی تحدیدی استعمال شده است قابل قبول است.

جمله های (۳۳ - ۴۰) نیز این حقیقت را تایید میکنند که حضور یا غیاب «ی» در تشکیل معنی جمله نقش عمده دارد. همچنان دیدیم که هرگاه قبل از فقرهٔ وصفی «ی» موجود باشد فقرهٔ وصفی معنی اسم قبل خویش را محدود میسازد واگر «ی» وجود نداشته باشد فقرهٔ وصفی نمیتواند معنی اسم قبل خویش را محدود نماید. پس به این نتیجه میرسیم که «ی» قبل از فقرهٔ وصفی نشانهٔ تحدیدی بودن آنست.

گذشته ازین فرقها یک فرق عمدهٔ دیگر نیز بین جملهٔ اول و دوم جورهای (۲۷-۴۰) وجود دارد. این فرق عبارت از توقف است. وقتیکه جملهٔ اول این جورهها گفته میشود یک توقف محسوس پیش و پس از فقرهٔ وصفی در جریان گفتار پیدا میشود، درحالیکه این چنین توقف قبل وبعد از فقره های وصفی در جمله های دوم این جوره ها وجود ندارد. این خود دلیل دیگری برمختلف بودن این فقره هاست. در زبانهای دیگر مطابق تحلیل های که صورت گرفته است دریافت شده است که وقفه ها قبل وبعد ازفقره های وصفی غیر تحدیدی میایند. میتوان گفت که فقره های وصفی که در گفتار شروع و انجام شان توسط دو وقفه محسوس نشانی میشوند فقره وصفی غیر تحدیدی میباشند. چون شروع وانجام فقره های غیر تحدیدی در گفتار توسط وقفه ها نشان داده میشوند، پیشنهاد میگردد که، درنگارش، اینگونه فقره ها توسط دو کامه از بقیه جمله جدا ساخته شوند. چون فقره های وصفی غیر تحدیدی معلومات اضافی ارائه می نمایند وجزء ساختمان اصلی جمله نیستند، اگر توسط عطفیه جدا شوند، حتی اگر حذف گردند، در معنی اصلی جمله باید تغییری پدیدار نگردد. اکنون به جمله های زیر که در آثار مطبوع بدون کامه بکار برده شده اند و در ینجا با کامه نقل شده اند توجه کنید:

۴۱ - این داستان، که اصلا بنام «عقاب مغرور» مشهور است، در کلیات و آثار لافونتن موجود است (شاه علی اکبر، ص، ۱۰) ۱۹

---

۱۹ - شاه علی اکبر «نظری برمتون امثال لافونتن ومقایسه آنها بامتون شرقی وغربی» ادب شماره سوم (میزان - قوس ۱۳۵۵، ص ص، ۱-۱۸

۴۲- ایزشیل ... شاعرو نمایش نامه نویس یونان باستان بوده است ، که دررثا دست قوی داشت. (شاه علی اکبر ، ص، ۱۰)

۴۳- قلعه خیسار که ادبای غور بنام خونسارو قیصار و عوام به اسم قلعه دخترهم یادمیکنند یکی از قلعه های نهایت حصین ومستحکم غور است (صدیقی،ص، ۳۱) ۲۰

۴۴- ملك فخرالدین پناه بقلعه محروسه اسکلجه، که او را اسان کوه میخوانند، برد. (صدیقی، ص ، ۳۲)

۴۵- قلعه اختیار الدین ، که اکنون بنام ارگ هرات مشهور است ، درسمت شمال شهر و در مرکزشهر هرات کهنه واقع است. (صدیقی ، ص، ۳۳) .

۴۶- کهدستان ، را که سیفی هروی در تاریخنامه هرات قهدستان ثبت کرده است، قریه مشهور میباشد طرف شرق هرات (صدیقی، ص، ۳۷) .

۴۷- سیفی هروی، که معاصر این ملك بوده است ، مینویسد (صدیقی ،ص ، ۴۰)

۴۸- در کارنامهٔ بلخ ، که درسال ۹۰۴ نگاشته شده ،شاعر از کمکهای وزیر موصوف یاد آوری می‌نماید (راعی ,ص ، ۴۲) ۲۲

۴۹- درباره سلطان ابراهیم ... ، که درین دوره حکمروایی داشت از سنایی مدحیه یی دردست نیست. (راعی.ص ، ۴۳) .

۵۰- سنایی... بامعاصرش مختاری، که به دربار رابطه داشت... رابطه دوستانه و بسیار نزدیکی برقرارساخته بود. (راعی. ص ، ۴۴)

۵۱- سنایی بخدمت حسن، که خود شاعر وعلاقمند به شاعری بود ، گرفته شد (راعی.ص، ۳۵)

۵۲- الرفاع ، که حادثات فوق رانیز حکایه کرده است، تاریخ وفات سنایی را دوشنبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ میداند . (راعی.ص ، ۵۰)

جمله های (۴۱-۵۲) که ازسه مقاله مختلف اقتباس شده اند مثل خوب فقره های غیر تحدیدی میباشند. توجه کنید که بااستعمال کاسه قبل وبعدازفقره وصفی نه تنها معنی جمله تغییر نکرده است بلکه معنی آن واضح تروروشن ترگردیده است. توجه کنید که اگرجمله (۴۲) به شکل جمله (۵۳) در

---

۲۰ جلال الدین صدیقی .«آبادانیها و بقایای آثار عمرانی از زمان آل کرت هرات» ادب .شماره سوم (میزان - .قوس ۱۳۵۵) ص ص، ۲۸-۴۰ .

۲۱- قیام الدین راعی (مترجم «سنایی» ادب .شماره سوم (میزان-قوس ۱۳۵۵)ص ص، ۴۲ - ۶۲ .

آید معنی آن خیلی واضح تر میگردد زیرا فقره وصفی بدون وقفه بعد از اسمی که به آن مربوط است واقع میگردد.

۵۳- ایزشیل . . ، که در رثا دست قوی داشت، شاعر و نما یشنامه نویس یونان باستان بوده است.

ازجمله سه نفری که ازمقاله های شان اقتباس شده است دو نفر اول قبل و بعد از فقره وصفی غیر تحدیدی کامه استعمال نمیکنند اما نفر سوم تنها در آخر فقره وصفی کامه استعمال میکند. بنا بر دلایلی که قبلاً پیشکش گردید، بسیار بهتر خواهد شد که قبل و بعد از فقرهٔ وصفی غیر تحدیدی کامه استعمال گردد.

تا اینجا «ی» شروع فقره های وصفی از نگاههای مختلف مطالعه شد. دیدیم که «ی» شروع فقرههای وصفی بهیچ یک از انواع تشخیص شدهٔ «ی» رابطه نمیگیرد و در تشخیص آن اشتباهاتی رخ داده است. ما دو نوع فقرهٔ وصفی را به ارتباط موضوع تشخیص دادیم و با ساس شواهد زبانی ونحوی آنهارا بدونوع- تحدیدی وغیر تحدیدی - دسته بندی نمودیم. همچنان گفتیم که نشانهٔ فقرهٔ وصفی تحدیدی «ی» است وعدم حضور «ی» قبل از فقرهٔ وصفی از نوع غیر تحدیدی است. فرق دیگری را که برشمردیم عبارت از توقف محسوس آواز قبل و بعد از فقرهٔ وصفی غیرتحدیدی میباشد و عکس این عمل بر فقرهٔ های تحدیدی صدق میکند. همچنان صورت نقطه گذاری فقره های وصفی پیشنهاد شد.

بیایید نگاه مختصری به ساختمان عمیق جمله های دارای فقرهٔ وصفی بنمائیم و به بینیم که روش بهم پیوست سازی جمله ها چگونه است. گرچه جمله های دارای فقرهٔ وصفی جمله های مختلط (complex) اند که در ساختمان عمیق خود دارای دوجملهٔ ساده میباشند، مگر در شکل ظاهری خود مانند یک جمله ساده بنظر میخورند. شکل ظاهری (surface structure) هر ساختمان مظهر یک مفهوم زیر بنایی (underlying concept) میباشد که توسط قوانین نحوی از مفاهیم مجرد مشتق میگردد. بنابران جهة وانمود ساختن اینکه چگونه اجزای یک جمله بهم پیوست میگردند، نه تنها ساختمان ظاهری جمله باید تشریح گردد، بلکه ساختمان معنوی آن با اشتقاقات تدریجی که منتج به، بمیان آمدن ساختمان ظاهری جمله میگردد نیز تشریح شوند. دانش ما در بارهٔ اندیشه وچگونگی فکر انسان خیلی محدود است. در حال حاضر ممکن نیست که ساختمان مفاهیم را تشریح کنیم. فقط همین قدر میدانیم که ارتباط بین ساختمان ظاهری ومفاهیم زیر بنایی جمله خیلی مجرد و غیر مستقیم است.

تاویل یک ساختمان معنوی به رنگ ساختمان ظاهری، بعلاوهٔ جاگزین ساختن کلمه ها بجای مفاهیم، مستلزم تطبیق عدهٔ از قوانین نحوی میباشد. انتخاب کلمه ها بجای مفاهیم و تطبیق هر

قاعدهٔ نحوی، ساختمان معنوی زیربنایی مجرد را به گونهٔ تغییر میدهد و به‌شکل نهایی ظاهر یش نزدیک‌تر میسازد. بنابران فرق بین ساختمان مفاهیم وساختمان‌ظاهری جمله هارا مجموعهٔ تغییراتی تشکیل میدهد که به اثر انتخاب کلمات بجای‌مفاهیم و تطبیق قواعدنحوی بوجود میاید. ۲۲.

برای‌نشان دادن انواع قـواعدنحوی که‌درشکل‌ساختمان ظاهری جمله های دارای فقره وصفی دخیل اند جمله زیررا بحیث مثال‌مطالعه میکنیم.

۵۴ـ ماری که دست شکاری را گزید دوست کبوتربود.

جمله(۵۴) یک‌جمله مختلط است‌یعنی شامل اجزایی‌میباشد که هرکدام بخودی‌خود ازیک‌مفهوم زیربنایی مجردنمایندگی میکند. یک‌جزء عمدهٔ این جمله‌عبارت ازجمله (۵۵) که بنام جمله مادر یاپایه۲۳ Matrix یاد شده است.

۵۵ـ مار دوست کبوتر بود.

جزءعمدهٔ دیگرآن که‌بنام‌جمله‌دخیل یاجزهٔ ترکیبی ۲۴ Insert یادشده است چنین است.

۵۶ـ مار دست‌شکاری را گزید.

جملهٔ (۵۶) یابشکل(مار دست شکاری را گزید) یابه شکل(که‌دست شکاری را گزید)نشانداده میشود. شکل اولی هنگامی ظاهر میگردد که مفهوم بصورت یک‌فکر مستقل‌واقع گردد ولی‌شکل دومی بحیث جزیی از یک ساختمان بزرگتر میاید.

درتشکیل جمله های دارای‌فقرهٔ تابع وصفی چند گزارش (تاویل) transformationدخیل است. چون‌ساختمان قوانین گزارشی فقره های تابع توسط دانشمندان مختلف بحث‌شده است از ذکر شان صرف نظرمیکنیم ولی قوانین موضوعهٔ وثوقی ۲۵ را که‌مستقیماً به‌زبان دری رابطه میگیرد درینجا ذکر میکنیم. وثوقی قوانین گزارشی را که جمله های(۵۵) و(۵۶) را به جملهٔ (۵۴)تاویل میدهد چهارمیداند.

قانون اول: تاویل اجباری وارد سازی obligatory embeddingمیباشد که جمله

22— Ronald W. Langacker. Language and Its Structure (New York Harcourt, Brace & World, Inc., 1968), pp. 113—115.

۲۳ ـ ۲۴

جمله‌های(۵۵ ـ ۵۶) رابالترتیب من‌بنام جمله های‌مادرودخیل‌یاد کرده‌ام ولی وثوقی آنها رابالترتیب پایه‌وجزء ترکیبی نامیده‌است.

۲۵ ـ حسین وثوقی (چگونگی تاویل بندهای موصولی در زبان فارسی) سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (تهران: ۱۳۵۱)، ص‌ص، ۳۴۹ـ ۳۶۵

دخیل را بلا فاصله درانتهای عبارت اسمی جملهٔ مادر وارد میسازد و در نتیجهٔ آن(۵۷)بدست میاید .

۵۷ - مار (مار دست شکاری را گزید) دوست کبوتر بود .

قانون دوم : تاویل اجباری افزایش addition است که طی آن نشانه نکره (ای)بعد از عبارت اسمی دوم افزوده میشود مگر اینکه عبارت اسمی از ضمایر یا اسامی مشخص مثل هر که ، هر کس وغیره باشد و در نتیجه تطبیق این قانون بر(۵۷)شکل (۵۸)بدست میاید .

۵۸- مار(مار ای دست شکاری را گزید)دوست کبوتر بود .

قانون سوم : تاویل اجباری افزایش که ضمیر موصول« که»را بعد از (ای)درجمله دخول میفزاید.و منتج به(۵۹) میگردد .

۵۹- مار(مار ای که دست شکاری را گزید)دوست کبوتر بود .

قانون چهارم : قانون اجباری حذف که عبارت اسمی دوم یعنی عبارت اسمی جملهٔ دخیل که از لحاظ لفظی ومعنایی عین عبارت اسمی طرف راست جملهٔ دخیل باشد حذف میکند و منتج به (۶۰) میگردد. ۲۶

۶۰- مار ای که دست شکاری را گزیددوست کبوتر بود .

آنچه راوثوقی میگوید بصورت عمومی درست ولی در طرح قوانین چهارگانهٔ وی اشتباهات علمی و تخنیکی وجود دارد که تاجاییکه مربوط به این موضوع است بصورت مختصر برآن هابحث میشود. چنانکه قبلاً باساس شواهد زبانی و دلایل منطقی

۲۶-متوجه بایدبود که کلمهٔ« که»جانشین عبارت اسمی جملهٔ دخیل در صورتی شده میواند که در جملهٔ دخیل عبارت اسمی همانند عبارت اسمی طرف راست جملهٔ دخیل مانند(۵۹)موجود باشد ورنه از تطبیق قانون جلوگیری میشود وکه جاگزین عبارت اسمی جمله دخیل شده نمیتواند . مثلاً در دوجملهٔ(بزسبزه را خورد)و(مرغ دانه راچید)چون دو عبارت اسمی همانند موجود نیست قانون تطبیق نمیگردد .

نشان داده شد «ی» شروع فقره وصفی را نکره شمردن اشتباه است. و ثوقی در افزایش «ی» درآخر عبارت اسمی جمله دخیل که همانند عبارت اسمی طرف راست خوداست کدام دلیلی ذکر نمی نماید. اگر این «ی» نکره پنداشته شود منطقی تراست آنرا به آخر عبارت اسمی جمله مادر که همانند یک عبارت اسمی درجمله دخیل است پیوند نماییم. زیرا هنگامی اسمی دفعهٔ دوم در یک سلسله جمله های بهم مرتبط ذکر میگردد با لاثر ذکر قبلیش معرفه میگردد و «ی» نکره رابه آن افزودن خطاست. وثوقی افزایش «ی» رایک قانون اجباری میداند وشرایطی راکه در افزایش «ی» بعدازعبارت اسمی جملهٔ دخیل وضع میکند نمیتواند از پیدایش جمله های غیر قابل قبول مانند اینها وجمله های که قبلا داده شده اند جلوگیری کند.

۶۱ * کتاب ی که بهترین دوست انسان است درهرجا پیدا میشود.

۶۲ * بهاری که هوای گوارا دارد بهترین موسم سال است.

۶۳ * برانسان ی که موجود مفکر است اطلاق حیوان ناطق هم شده است.

۶۴ * خانه ای که بهترین آسایش گاه مرد است مربوط خانم خانه است.

وثوقی وظیفهٔ دستوری این «ی» راشرح نمیکند ونه هم بین انواع فقره های وصفی فرقی میگذارد. اگر قبول کنیم که «ی» نشانه فقرهٔ وصفی تحدیدی است، بهتر است که قانون دوم را از نگاه ترتیب تطبیق به مرتبهٔ چهارم قرار دهیم نه به مرتبهٔ دوم.

اکنون بصورت مختصر فرق بین فقره های وصفی تحدیدی وغیر تحدیدی رانشان میدهیم. جکوبز Jacobs وروزن بام Rosenbaum ۲۷ عقیده دارند که ساختمان زیر بنایی جمله های دارای فقرهٔ وصفی غیر تحدیدی جمله های مستقل پیوند شده Conjoined میباشند که یکی از جمله های مستقل پیوند شده در بین جمله دیگر داخل میشود. مثلا جملهٔ (۶۵) را میتوان بدون اینکه در معنی تغییری پیدا شود به شکل (۶۶) در آورد.

۶۵- جولیا از یما مراقبت میکند و جولیا دختر خوب است.

۶۶- جولیا، که دختر خوب است، از یما مراقبت میکند.

جملهٔ (۶۵) راتوسط رسم، بمنظور واضح ساختن ساختمان آن، میتوانیم به صورت این شکل تصویر نماییم.

---

27. Roderick A. Jacobs and Peter S. Rosenbaum. English. Transformational Grammar (Waltham: Blaisdell Publishing Company, 1968.) pp. 259—262.

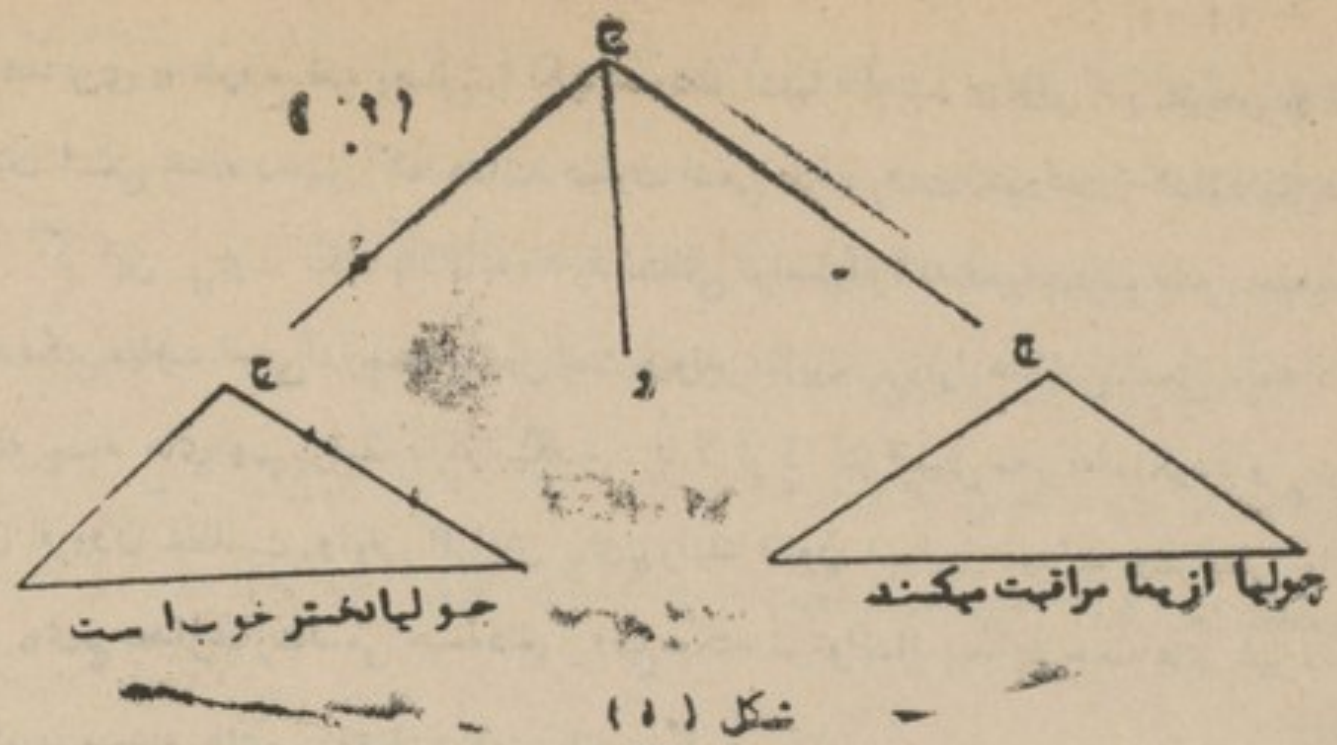

شکل (۱)

این شکل نشان میدهد که دوجمله کوچك توسط کله(و) بهم پیوند شده اندو یک جمله بزرگتر را بوجود آورده اند. تصویر مشرح تر عین جمله چنین شکلی خواهد داشت.

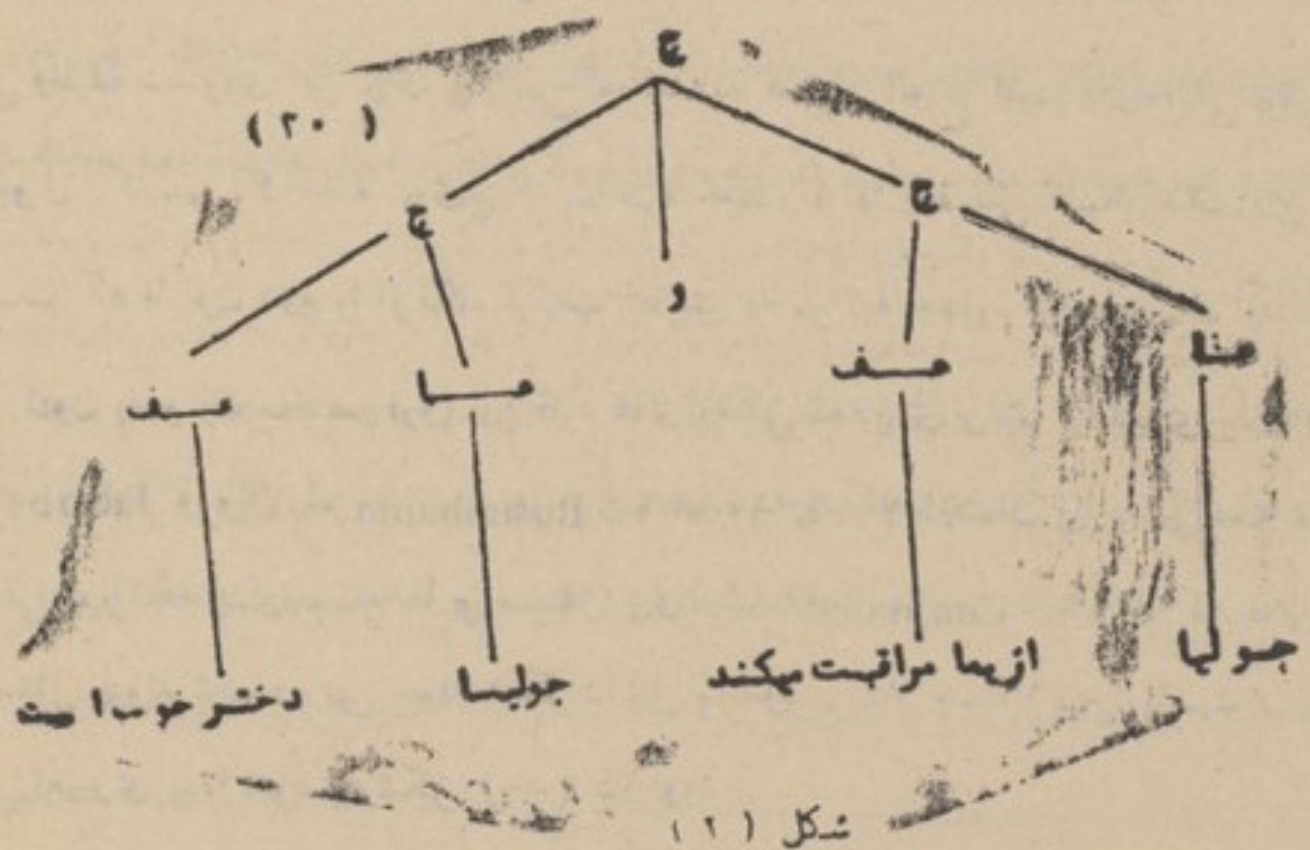

شکل (۲)

شکل (۲) تصویرعین جمله ای را ارائه میکند که شکل (۱) می نمایاند ولی شکل (۲)

۲۸- حرف (ج) بحیث نشانه جمله استعمال شده است. درگرامر گزارشی معمول است که وقتی تحلیل مشرح جمله منظور نظر نباشد به شکل یک مثلث نشان داده میشود.

۳- نشانه های (عا) و (عف) باترتیب مختصر «عبارت اسمی» و «عبارت فعلی» میباشند.

تصویر مشرحتر جملهٔ (۶۶) است. وقتی دوجملهٔ مستقل توسط کلمه (و) بهم پیوست گردند عین مفهوم این دوجمله بواسطه واردساختن یک جمله در دیگر آن انتقال داد میشود مانند جملهٔ (۶۵) که بشکل جمله (۶۶) درآورده شده است. قبل ازآنکه جمله (۶۵) به شکل (۶۶) در آید یک مرحله انتقالی را طی میکند که تصویر آن راشکل (۳) می نمایاند.

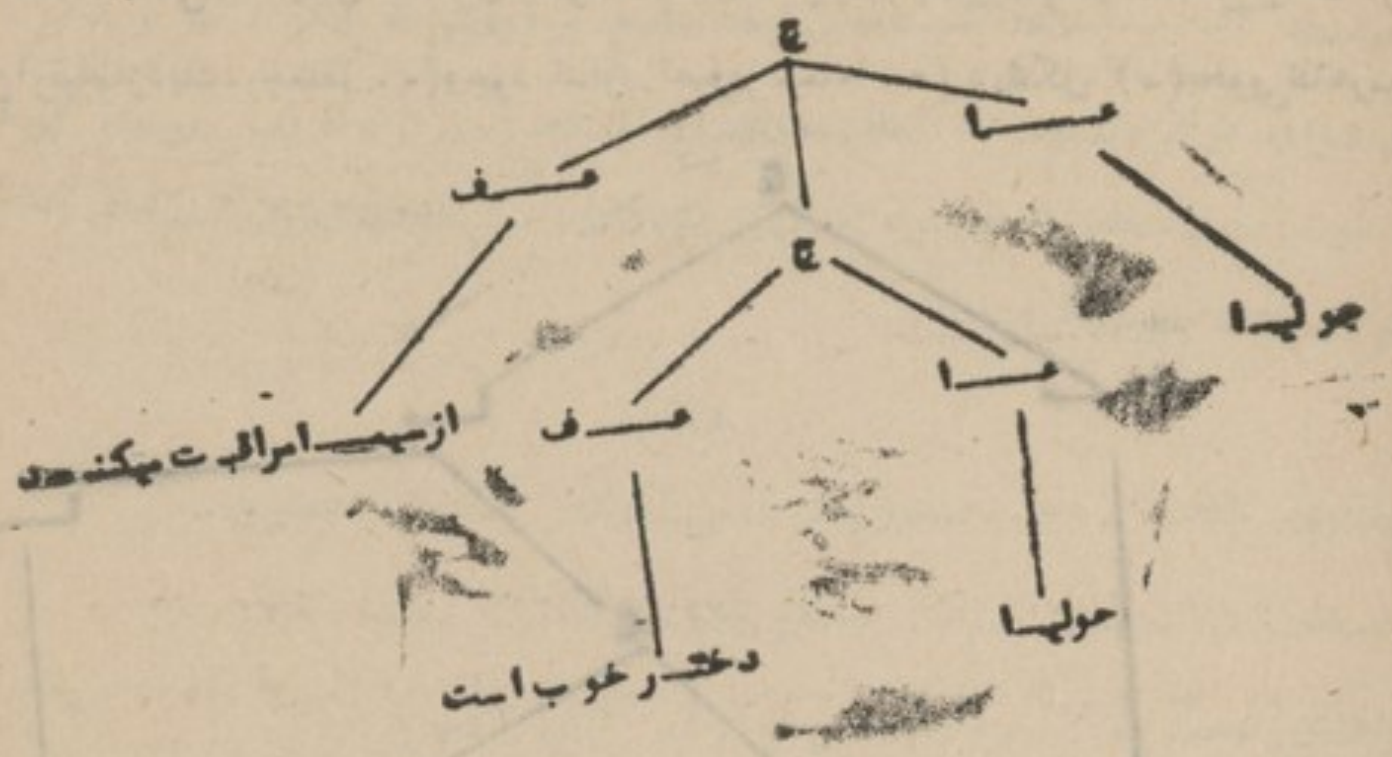

شکل (۳)

حینیکه جمله به این مرحله رسید، اگرجمله وارده عبارت اسمی مانندعبارت اسمی قبل از خودد اشته باشد، ضمیرموصولی «که» جانشین عبارت اسمی جمله وارده میگردد. جمله هایی که در شکل (۳) نشان داده شده دارای چنین اوصافی میباشند یعنی درجمله وارده عبارت اسمی «جولیا» همانند عبارت اسمی قبل ازخود «جولیا» میباشد. بنابران بعوض عبارت اسمی جمله وارده یعنی «جولیا» «که» میاید وجمله (۶۶) رابدست میدهد. شکل (۴) تصویر جمله (۶۶) میباشد.

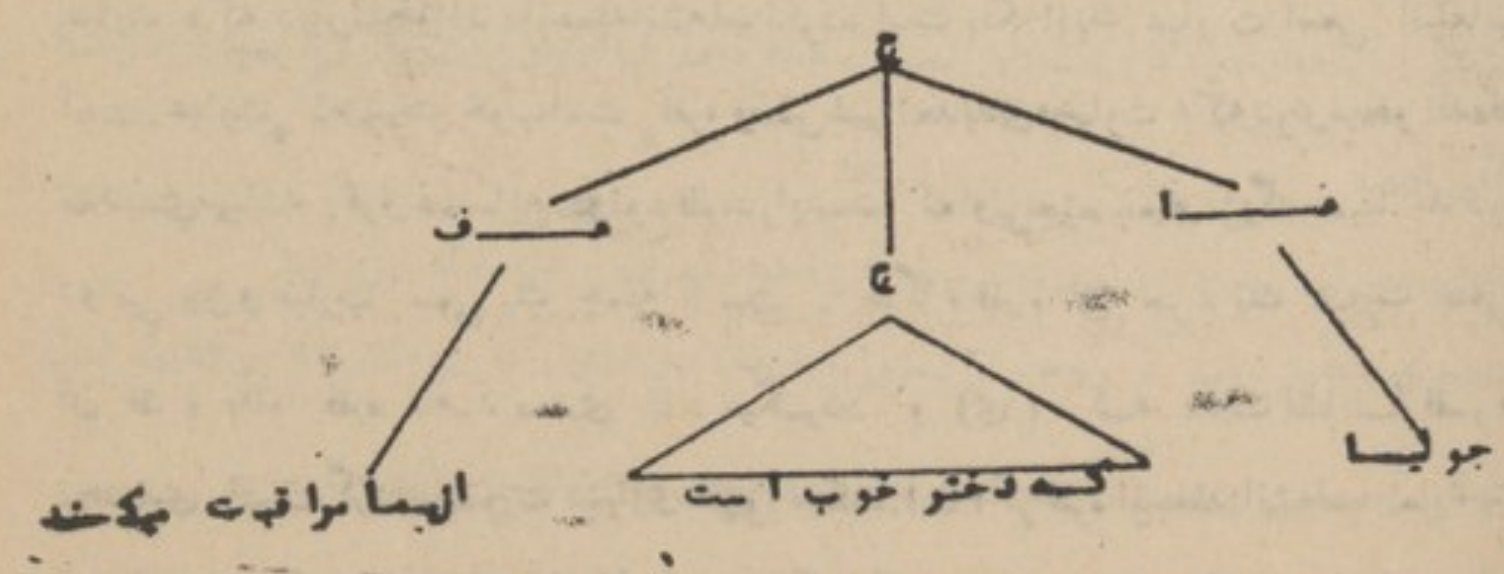

شکل (۴)

فقره های وصفی تحدیدی شکل متفاوت دارند. درفقره های وصفی تحدیدی، فقره جزء عبارت

اسمی است وازعبارت اسمی انشعاب مینماید نه ازجمله . اینگونه فقره هاجزء عبارت اسمی میباشند . مثلا درجمله (٦٧)

٦٧ ـ شاگردي که درس میخواند نمرهٔ خوب میگیرد .

عبارت اسمی «شاگردي که درس میخواند» بحیث فاعل جمله بصورت یك واحد عمل میکند درحالیکه چنین ارتباط نزدیك درجمله (٦٦) وجود ندارد. تصویر جمله (٦٧) درشکل (٥) بخوبی ظاهر میگردد.

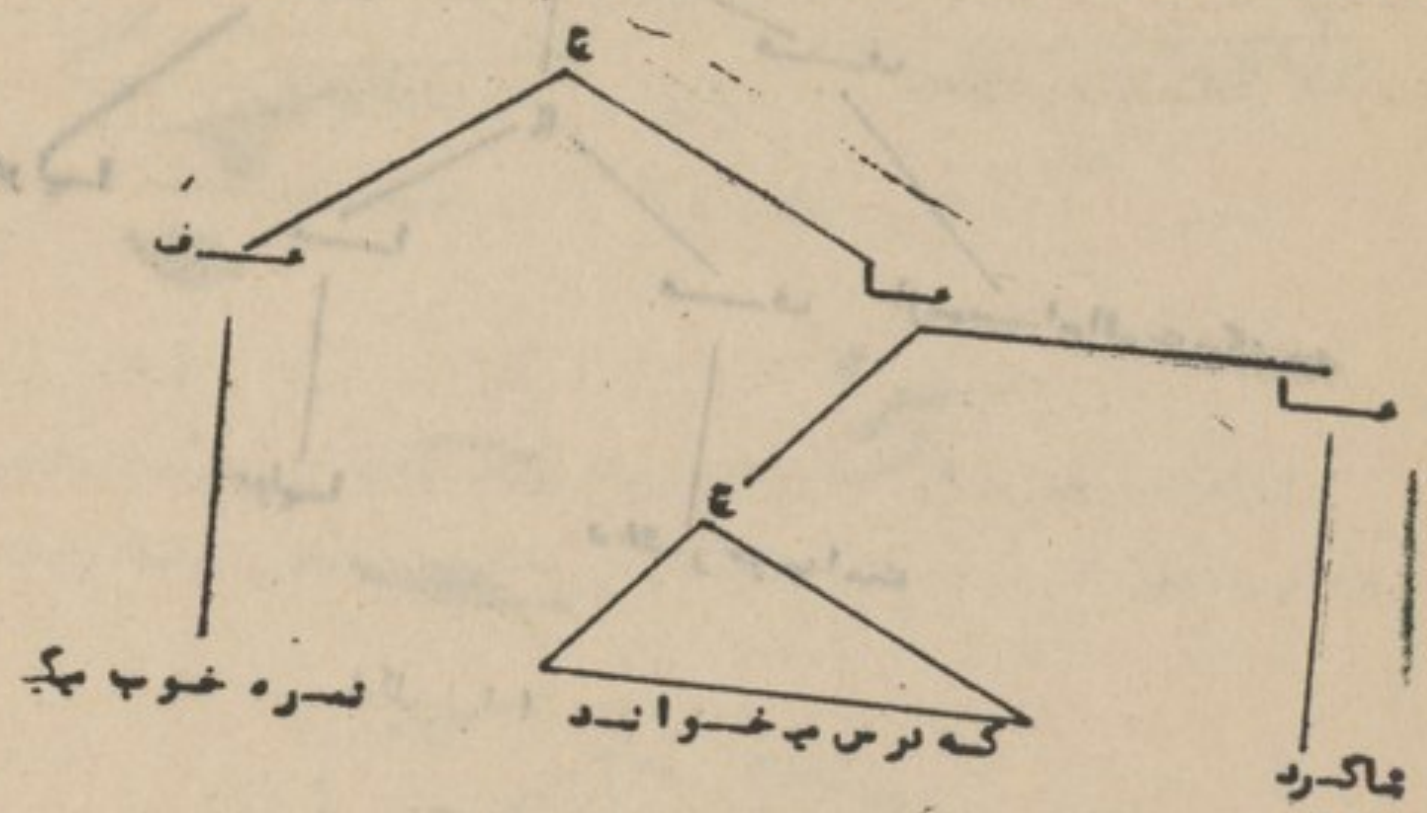

شکل (٥)

هرگاه شکل (۴) باشکل ٥ مقایسه شود، دیده میشود که درشکل (۴) عبارت «که دختر خوب است» ازجمله انشعاب کرده و بشکل یك جملهٔ وارده درجمله دیگر است . اما درشکل (٥) عبارت «که درس میخواند» ازجمله انشعاب نکرده است بلکه ازیك عبارت اسمی انشعاب کرده است . عبارت «که دختر خوب است» فقره وصفی غیر تحدیدی وعبارت «که درس میخواند» فقرهٔ وصفی تحدیدي میباشد . فرق عمده این دونوع فقره دراینست که اولی جزء جمله بزرگ میباشد در حالیکه دومي جزو عبارت اسمی یك جمله است . هرگاه فقره ای جزء یك عبارت اسمی باشد آن فقره بنام فقره تحدیدی یاد میگردد و (ی) که بحیث نشانهٔ فقره وصفی تحدیدی تثبیت گردید بصورت اجباری ظهور میکند. اما اگر فقره ازجمله انشعاب نماید بنام فقرهٔ غیر تحدیدی یاد میشودو(ی) دران ظهور نمیکند. آنچه در مورد ساختمان جمله های دارای فقرهٔ وصفی وفرق بین فقره های وصفی تحدیدی وغیر تحدیدی گفته شد ناکافی است ولی به منظور نشان دادن نکات مورد نظر وبرابطهٔ موضوع بحث ما همینقدر کافی است .

درفن تحقیق نظر های مختلفی که راجع به(ی)فقرهٔ و صفی ارائه‌شده است بر رسی‌ونقد گردید و نشا نداده شد که‌این (ی) بهیچ کدام از انواع تشخیص شده مناسبتی ندارد بلکه نشا نهٔ فقر هٔ وصفی تحدیدی است .بهمین گو نه نشان‌داده شد که اگر فقره‌های وصفی غیر تحدیدی ا ز جملهٔ اصلی بواسطه کامه جدا ساخته شوند معنی جمله واضح تر وروشن تر میگردد بنا بر همین د لیل وباساس شواهد دیگر پیشنهاد شد که‌فقره‌های‌وصفی غیر تحدیدی ازجملهٔ اصلی بوسیلهٔ کامه جدا ساخته شوند. بحث مختصری پیرامون تفاوتهای فقره‌های وصفی تحدیدی‌وغیر تحدیدی به ارتباط موضوع زیر بحث صورت گرفت .

ماخذ

بصاری، طلعت. ۱۳۴۸.دستور زبان فارسی.تهران : کتابخا نه طهوری .

حمیدی، عبدالحبیب . ۱۳۴۷ .دستور زبان دری. کابل: مطبعه معارف .

زاهدی، محمد عمر . ۱۳۵۴ شرحی از (را) . کابل تایپ :

. ۱۳۵۵ عدد در زبان دری. ادب . شماره سوم ،۹۹ - ۱۱۴ .

راعی ، قیام‌الدین .(مترجم) ۱۳۵۵ .سنایی. ادب.شماره سوم ، ۴۲ - ۶۲ .

شاه علی اکبر . ۱۳۵۵ . نظری برمتون امثال لافونتن‌ومقایسه آنها بامتون شرقی و غربی. ادب.شماره سوم ، ۱ - ۱۸ .

صدیقی، جلال الدین .آبادا نیها و بقا یای آثار عمرانی از زمان آل کرت هرات .ادب.شما ره سوم ، ۲۸ - ۴۰ .

مشکور ،محمد جواد . ۱۳۴۶ .دستو رنامه درصرف ونحو زبان پارسی تهران :موسسه مطبوعاتی شرق

معین، محمد . ۱۳۴۱ . اسم جنس‌ومعرفه ونکره. تهران : کتابخانه ابن سینا.

نگهت‌سعیدی،محمد نسیم . ۱۳۴۸ . دستور زبان‌معا صر دری. کا بل: نشرات پوهنتون کابل

وثوقی، حسین . ۱۳۵۱ . چگو نگی تاویل بند های موصو لی در زبان‌فارسی .

سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی .تهر ان ص ص ، ۳۴۹ - ۳۶۵ .

همایونفرخ ،عبدالرحیم .۱۳۴۸.دستور جامع‌زبان‌فارسی . تهرا ن:مطبوعات‌علی‌اکبر علمی.

Chonsky, Noam. 1965 Aspects of the Theory of Syntax. Cambridge, Mass: MIT Press.
Lampton, Ann. K.S. 1963. Persian Grammar. Cambridge: The University Press.
Langacker, Ronald W. 1968. Language and Its Structure. New York: Harcourt, Brace and World Inc.
Jacobs, Roderick A. and Peter S. Rosenbaum. 1968. English Iransformational Grammar.. Woltham, Mass: Blaisdell Publishim Company.
Lazard, Gilbert. 1957, Grammaire Du Persan Contemporian. Paris: Librairie C. Klinckieck.
Moyne, J. A. 1971. Reflexive and Emphatic. Language. Vol. 47. 141—163.
Stahlke, Herbert F. W. 1976. Which That. Language. Vol. 52, pp. 584—610.

حسن دلارای بهار

پرده درباغ مگر از رخ زیبا افگند — که گل آتش زدو هرمرغ بغو غا افگند
کس نیارست قدح پرکند الاول من — عوض باده مگر شعله بمینا افگند
مژه دردیدهٔ حیرتزده آ ینه سو خت — برچنان آتش رخسار نظر، تا افگند
آتش افتاده بجان مه ومهر از حسرت — تانگه جانب آن حسن دلارا افگند
کلهٔ ناز چرا ازسر سرو افتا د ه — نظر البته برآن قامت ر عنا ا فگند
سخن (داوی) ما ازاثر حافظ بود — که‌چنین غلغله درگنبد مینا ا فگند

(عبدالهادی داوی)

مترجم: دوکتور راعی

نویسنده: بروکلمان

دایرة المعارف اسلامی، جلدهشتم.

کلیله و دمنه

کلیله ودمنه نام مجموعه یی از حکایات اخلاقی هنداست که درآن با استفاده از زبان حیوانات به تمثیل وترسیم موضوع پرداخته می آید، نام دوقهرمان اصلی این حکایات بنام کره تا کا Karataka ود مانا کا Damanaka ماخوذ از زبان سانسکرت است. در قدیمترین ترجمهٔ این اثر بزبان سریانی، این کلمات به شکل کلیلک و دمنک بکار رفته است ترجمهٔ آن از سانسکرت به پهلوی واز پهلوی به عربی، همانطوریکه مورد علاقمندی ادبیات عیسوی قرار گرفته، در ادبیات اسلامی نیز با آن دلچسپی بزرگی نشان داده شده است.

۱ - اثر اصلی: اثر اصلی بزبان هندی از مذهب ویشنو، محتملا در حدود سال سه صد میلادی

از طرف برهمنی، بعقیدهٔ هرتل Hertel در کشمیر نگاشته شده است: دلیلی که لهٔ این سخن آورده شده، اینست که در اثر، دیناریوس به شکل دینار به کار رفته، که این خود البته شایان اعتماد نیست، زیرا اختلاف تلفظ از آنچه حدس زده است، قدیمتر میباشد (۱)

اثر عبارتست از یک مقدمه وپنج کتاب که هر کدام آن بنام تانترا (حالت بکار بردن ذکای انسانی) یاد میشود. غایهٔ اثر، باتمثیل حکایات حیوانات بزبان مکمل سانسکرت، ارائه پندواندرز است. قدیمترین شکل نخستین اثر بنام تانترا کهیا یکا از طرف هرتل کشف گردید (۲)

ترجمهٔ آن از زبان سانسکریت بامقدمه و(یادداشت ها - لایپزیک وبرلین). دومین شکل اثر اصلی بنام پانچا تانترا نیز یاد میشود. اثر درهندوستان شکل یک مجموعهٔ فولکوریک را بخود گرفته وتغیرات بیشماری بان وارد شده است (۳)

متن مشترکی که البته عبارت از یادداشت های انتقادی است ، از طرف کوزیگارتن نشر شده است (بن ۱۸۴۸). ترجمهٔ که از طرف بنفی با مقدمه و یادداشت ها از زبان سانسکرت بعمل آمده ، باثر فوق استناد داشته است (۴)

درمقدمهٔ این اثر از انتقال نمونه های حکایات هندی برای نخستین بار به اروپا بااعتنای کامل بحث شده است .

۲ - ترجمهٔ آن بزبان پهلوی: یکی ازاشکال قدیم پانچا تانترا ازطرف برزویه طبیب مخصوص

انو شیروان (۵۳۱ - ۵۷۹) که بمنظور ترجمهٔ همین اثر به هندوستان فرستاده شده بود، از زبان سانسکرت به زبان پهلوی بر گردانده شد وبرعلاوه با تهیهٔ ضمیمهٔ از حکایاتی که از منابع دیگر هند سرچشمه میگرفت ، این اثر وسعت داده شد، سه قسمت نخستین اثر (در چاپ دوسلمی قسمت های ۱۱ - ۱۳)؛ از کتاب دوازدهم مها باراتا گرفته شده است (عین اثر، قسمت های ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۱۱) سه قسمت دیگر (بخش های ۱۴ ، ۱۵، ۱۷، ۱۸ وحکایه پادشاه موشها که در اثر مؤلف دیده نمیشود) که هرچند هندی بودن آن حکایات مشکوک هم نباشد ، تاهنوز در ادبیات هند دیده نشده است . برزویه در آغاز ترجمهٔ خود مقدمه یی که حاوی شرح حال وی بوده ، نیزبرآن افزوده وبزرجمهر وزیر بطور افتخاری درپایان آن امضا کرده است ؛ (۵)

۳ - ترجمه های قدیمی بزبان سریانی : ترجمهٔ که بر زویه بزبان پهلوی نموده فعلا از میان

رفته است . مگر به سال ۵۷۰ میلادی ، پرودوت Periodeut از طرف بود بزبان سریانی ترجمه شده بود. این ترجمه بصورت یگانه نسخهٔ خطی تاهنوز نگهداری شده است. این نسخه نخست دریکی از معابد ماردین وبعداً دریک کتابخانهٔ کلیسای موصل حفظ گردید؛ ومدتها بعد در پاریس بدست گریفن افتاد . با تهیهٔ نسخهٔ ناقص آن توسط سومن زمینهٔ نخستین نشر آنرا به بکل مساعد ساخت (۶) .

متن و ترجمهٔ آلمانی آن با یک مقدمه تیودور بنفی شلتس که به سه نسخه استنساخ شده سچاو استناد نموده ، نسبتاً متن درست وکامل آنرا تثبیت کرده است، (متن سریانی وترجمهٔ آلمانی آن؛ ۱۹۱۱ که در برلن چاپ شده).

۴ - ترجمهٔ آن بزبان عربی : عبدالله بن مقفع بعد از سه قرن ترجمهٔ پهلوی بر زویه را بزبان عربی

انتقال داد وبه اثر خود یک مقدمهٔ ابتکاری نیز افزود .

بالاخره در پایان نخستین کتاب پانچا تانترا ، بخشی را در بارهٔ محاکمهٔ دمنه که زادهٔ

احساس شخصیش میبا شد ، بآن افزوده است (دوساسی :٦)

که این بخش بامجازات اندیشه های غیر اخلاقی، احساسات تخریب شدهٔ عدل خواهی وفریبکارانه تطمین میگردد، بخش «زاهد و مهمان» (دو ساسی : ١٦) را نیز محتملا وی افزوده است. نقل ابن المقفع در واقع اثریست مخصوص ادبیات طبقهٔ منور وبا دانش، مگر محتو ای اثر، کتاب رابزودی بشکل یك اثر عامیانه درآوردو انتقال آن از یك مؤلف به مؤلف دیگر باعث تغیر شکل آن گردید. پارچه های که قبلا ازعیون الاخبار گرفته شده، دیگر درستی متن ابن المقفع رامانند هرزمان ار ایهٔ نمیدارد نسخه های این اثر که تا اندازه یی زیاداست ، همه به زمانه های بعدی مربوط میگرد د. (چاپ دوساسی کلیله ودمنه یا امثال بیدپای، پار یس ، ١٨١٦)

با درنظر گرفتن فرق های نسخ دیگر ، به تصحیح عندی اثر پرداخته و بیکی ازخرابترین نسخه اتکانموده است (٧). درچاپ دوساسی، قبل از مقدمهٔ ابن المقفع ،مقدمه دیگری از طرف مؤلفی بنام هنودبن سحوان یاعلی بن الشا ه الفارسی دیده میشود که از حکایات کتاب در هندوستان صحبت میکند . درینجا با استناد نام بزرجمهر ، از مؤظف شدن نویسنده به رفتن هندو ستان وپید ا نمودن کتـاب یادآوریهایی موجوداست . هم چنین دربارهٔ فرستادن برزویه نیز حکایتی ذکرشده است، دربعضی از نسخ دیگر دربارهٔ فرستادن برزویه جهة مطالعه وجمع آو ری نباتات خار قه وعجیب حکایت دومی نیز دیده میشود . درپایان چند نسخه دیگر دو حکایه «مرغ ماهیخوارومرغابی » و « کبوتر، روباه ومرغ ماهیخوار» دیده میشود که اینان ازمتابع دیگری که تاهنوز مجهول میباشد ،منشاگرفته است . این حکایهٔ آخرین در چاپ دوساسی، از چاپ های که در شرق صورت گرفته ، از جدیدترین چاپ تا کهنترین آن (بولاق، ١٢٣٩) ، گرفته شده است .(به اساس نظر یهٔ شوون، عین اثر، ص ١٣ کتا بخانه یو نموورستی کیمبر ج ، نسخهٔ از آن نزد بنده نیز میباشد) ، ازینجا به چاپ های قاهره، موصل و بیروت نیز انتقال نموده که است داده شده از طرف چاو ن به شیخو .ص ١٣ ، ودوام آن، تا هنوزتکمیل نگردیده است .جهة نقد متن دوساسی، به اتکای نسخ اتالیا (٨)، معلومات ارزشمندی جمع آو ری شده است .

در حالیکه موجودیت متن سریانی در تر جمه پهلوی نشا ن داده شده ،مگردو حکایهٔ «پادشاه موشها و ناظرها » که در چاپ دو ساسی موجود نیست، متن آن باترجمهٔ ،از طرف نولد که بچاپ رسیده است (٩).

تمام موادی که از شانزده نسخهٔ موجود در فرانسه دربارهٔ «حکا یه زاهدوچهل سبو» داده شده از طرف ز و تن برگ انتشار یافته است. چاپ های متعد د شرق، با حفظ مشخصات اصلی خود ،

در حالیکه متن دوساسی راتکرار مکردند ،تباره جهة نقد متن از کشف منبع جدیدی یاد آورشد (از روی نسخهٔ بزبان عربی موجوددر سوریه استنساخ شده، کلیله ودمنه ۱۹۰۴=۱۳۲۲ بیروت). مگر نسخه مؤرخ ۱۰۸۶ (۱۶۷۵) به همان اندازه یی که نمیتواند معلومات تازه یی درین باره ارائه کند، جدید میباشد ، وبر علاوه خودچاپ نیز دارای نقیصه هاست . ازطرف دیگر ل. شیخو از معبد دیرالشیر در بیروت نسخهٔ خطی مؤرخ ۷۴۹ (۱۳۳۹) که نسخهٔ با ارزشی بشمار می آید پیدا کردوآنرا بصورت مکمل انتشار داد :(۱۰).چاپ خلیل الیازیجی (بیروت، ۱۹۰۵) راندیدم، چاپ های سلیم ابراهیم صادرو شاهین عاطیه (بیروت ۱۹۱۰) برای محصلان تهیه شده است. هرتل لست ترجمه های متن دوساسی را بزبان های جدید اروپا داده است ، که با آن میتوان این چاپ را نیز افزود (۱۱) . ترجمه بزبان اتالیایی (دیده شود (سان رمو، ۱۹۱۰)

۵- شکل منظوم اثر بزبان عربی: ترجمه ابن المقفع سه بار به نظم عربی آورده شده است. این

کارنخستین بار توسط ابان اللاحقی معاصر جوان ابن المقفع صورت گرفت(۱۲)

(با یک نام روسی و هم بزبان روسی نشرشده است) ماسکو، ۱۹۱۳ ، ازجهة نسخهٔ خطی دیده شود: (۱۲ب)

این شکل منظوم از میان رفته است. ابن الهباریه درحدود سال ۱۱۰۰ بااستفاده ازین شکل منظوم .با اتکا به متن ابن المقفع، منظومه جدیدی بنام (نتایج الفطنة فی نظم کلیله و دمنه) که زبان آن بسیار زیبا وروان بود، درظرف ده روز بوجود آورد ، این اثر بسال ۱۳۱۷ بصورت چاپ سنگی در بمبئی نشر شده است : (۱۳)

مؤلف سومین ترجمه منظوم این کتاب ، تحت عنوان (درالحکم فی امثال الهنود والعجم) عبدالمؤمن بن الحسن بن الحسین الصنعانی است وترجمه اثر بعداز هشتادروز در بیستم جمادی الاول سال ۶۴۰ (پانزدهم تشرین دوم ۱۲۴۲) بپایان رسیده است، اثر بصورت یک نسخه در ویانا محافظه میشود(۱۴)

۶- ترجمه های متاخر بزبان سریانی : یکی از راهبان سریانی در قرن ۱۰ ویا یازده، متن

ابن المقفع را بزبان کلیسا که درآن وقت یک زبان مرده بشمار می آمد، ترجمه کرد. راهب مذکور کوشید تا به اثر ، رنگ عیسویت بدهد وحتی درآن زمان که به زبان پهلوی ترجمه میشد، متن اصلی آنرا بزبان هندی که با معلومات اخلاقی خسته کنندهٔ بیشمار تغیر داده شده بود، وسعت بیشتر داد. بعلاوهٔ اینها یکسلسله کار های بی مفهوم دیگررانیز انجام داد. مگر اثری که ملاک کار راهب موصوف قرارداشته، چون از اکثر نسخه های که فعلا در دسترس ما میباشد، به متن اصلی نزد یک تراست بنابر ان باهمهٔ نقیصه های که درین ترجمه وجود دارد ،درتهیه متن انتقادی آن حایز اهمیت زیاد

میباشد ، اثر ازطرف رایت انتشار یافته است (۱۵) ،

کیث‌فولکنر این ترجمه راکه از اساس بامتن اصلی مغایرت ها یی‌داشت ، حین برگرداندن بزبان‌انگلیسی ، وضع درهم‌وبرهم‌آنرا تا اندازه‌یی تنظیم کرد(کامبریج ۱۸۸۵)متن و ترجمهٔ آن مقایسه شود با(۱۶)

۷—ترجمه منثور ومنظوم بزبان دری: بنابقول فردوسی درشاهنامه (دیده شود دوساسی:

سال ۱۸۱۸ ،جدهم، یکم، ۱۴۰)اثراین المقفع در زمان‌نصربن احمد (۹۱۴—۹۴۳م)امیر سامانی بامربلعمی و زیر ، به دری بر گردانیده شد ،مگرچنین برمی‌آید که‌این ترجمه درهیچ زمانی تکمیل نگردید. بامرامیر مذکور ، رودکی (وفات۳۰۳—۹۱۶) آنرا به حلیه نظم در آورد . مگر از اثر رودکی آنچه که‌اسدی یادآوری کرده‌است (لغت‌فرس،چاپ هارن ، ص ۱۸) بما تنها شانزده بیت‌باقی‌مانده است .

نظام‌الدین ابوالمعالی نصرالله‌بن محمدبن عبدالحمید اثراین المقفع راغالباًبعداز سال ۵۳۹—۱۱۴۴(۱۷) به نثر ترجمه نمود و به بهرامشاه غزنوی اهدا کرد. نصرالله‌دریک‌مقدمه جدید، ازبکار بردن افاده‌بایخ‌ونثر مصنوع ومسجع درترجمه اثریادآوری‌نموده وازنقل کامل اثربایکسلسله امثال وحکم ارزشمند یاد آوری میکند . تنها مقدمه برزویه را که با اینگونه نثر های متکلف توافق بهم نمیرساند ، بصورت نثر عادی می آورد . این اثر در تهران بسال ۱۲۸۲ (۱۸۶۸ ،شك‌وشبهه‌شوون‌بدین ترتیب از میان رفته است،ص۴۶و دوام‌آن) ،۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ بشکل‌چاپ سنگی نشر شده است، مقایسه‌شود(۱۸)

شکل منظوم کتاب ازطرف احمد بن محمود الطوسی القانعی معاصر جلال الدین محمدبلخی برای سلطان عزالدین کیکاوس (۶۴۱—۶۶۲—۱۲۴۳—۱۲۶۳) در قونیه بعمل آمد،موصوف با فرار از حملات‌مغول‌از سقط‌انرأس‌شهر طوس، باینجا آمده بود ،به‌احتمال قوی ترجمهٔ نصرالله، که ازآن در هیچ جایی یادی هم نکرده، ملاك کاروی قرار داشته است، دیده‌شود (۱۹)

مگر اصلاحاتی که ازطرف حسین واعظ کاشفی، واعظ قصرمیر علی‌شیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا،به ترجمهٔ نصرالله در هرات بعمل‌آمد، این اثر درتاریکی‌قرار گرفت . کاشفی باحرمت گذاشتن به نام سهیلی وزیر سلطان حسین ، کتاب خود را انوار سهیلی نامید، کاشفی در آغاز اثر ادعا میکند که کلام مصنوع ومتکلف ابوالمعالی نصرالله را نزدیك به فهم و ساده ساخته‌است، مگر درواقع آنرا بشکل یك‌اثر کاملاً غیر مطلوب ومملو از نثر پرطمطراق و نازیبا بوجود آورد.از نویسندگانی که در دورهٔ تیموریان پرورش یافتند، کاشفی نویسنده ایست که بکار بردن مبالغه‌های

دور از ذهن، کلمات پیچیده و معمایی، صفات میان خالی، مجاز بعید وجمله های خشک، نمونهٔ آن دوره بشمار میرود و تأثیر سبک کاشفی در ترجمهٔ این اثر نیز کاملاً مشهود میباشد: (براون، عین اثر، ص ۵۰۳، از همین مؤلف :(تاریخ ادب فارسی ،ج دوم ص ۳۵۲). مگر ازینکه این سبک تادوره های بعدی در افغانستان، ایران و هند بصورت حاکم باقی ماند، این اثر نیز شهرت بیمانندی کسب کرد، و در انگلستان بطبع رسید، و هم چنین در ینجا بحیث متن امتحانات زبان فارسی مامورین هندو انگلیس استفاده شد (نخستین نشر کامل آن، لندن، ۱۸۳۶). بر علاوه اینها بدفعات در هندو ایران بصورت چاپ سنگی و حروفی نشرگردید،

این اثر به لهجات مختلف هند و بزبانهای افغانی، گرجی و تمام زبانهای اروپا ترجمه شد (دیده شود. ۴۳ـ ۲۶، شوون) .حسین واعظ کاشفی بجای چهار مقدمهٔ متن ابن المقفع، مقدمه یی را که منابع استفاده شده از آنها تا هنوز روشن نشده است، باین اثر افزود، (دوساسی(NE, X, I, 59) چنین فرض میکند، آنچه که الطرطوشی از متن قدیم (جاویدان خرد) در اثر خود بنام سراج الملوك (بولاق ۱۸۵، ۹۷. سال ۱۲۸۹) استفاده نموده است، گویا مانیز در برابر همان متن قرار داریم. وزیر همایون فال امپراتور چین با شرح اینکه چگونه با تاثیر روحی دبشالیم حکمدار هند یکی از مغاره ها پناه برده و در آنجا پیر مردی خزینهٔ را باو میدهد، ضمناً اشاره میکند که پیر مرد موصوف، او را از ترک کردن تخت وتاج منصرف میسازد. دبشالیم ازین خزینه که شامل چهارده نصیحت حکمداران بود، تنها نصیحتنامهٔ هوشنگ حکمدار دوره پیشدادی رامیگیرد و آنرا به سر ندیب می برد. در آنجا بر همنی بنام بید پای و یا بیلپای هر یک از ین نصایح را با کمک حکایه یی بوی توضیح میکند، بدین ترتیب هر یک از ین حکایات فصلی از ین کتاب را متشکل ساخته است.

بحیث عکس العملی در برابر نثر پر طمطراق و متکلف انوار سهیلی، امپراتور اکبر (۱۵۵۶-۱۶۰۵) وزیرش ابوالفضل را موظف ساخت که اثر را تصحیح نموده، واز نو بنویسد. این اثر که بنام «عیار دانش» یاد میگردد، بسال ۹۹۶ (۱۵۷۸) تکمیل شده است. اثر جدید بخش هایی از اثر نمونه رامحافظه کرده است، مگر مقدمه های ابن المقفع وبر زویه را از نو درین اثر جای داده است. خود این اثر تا حال نشر نشده، مگر ترجمهٔ آن بزبان هندی بنام (خردا فروز) نظر به ظرافت خاصی که در زبان اثر موجود بود، از طرف روبک Th. Roebuck (کلکته ۱۸۱۵) وایست ویک (هرت فورت ۱۸۵۷ لندن ۱۸۶۷) انتشار یافته است.

۸- ترجمه ها بزبان ترکی: اثر ابن المقفع از طریق ترجمهٔ نصرالله، دو بار بزبان ترکی برگردانیده شد، ازجهة نسخه، درسدن دیده شود (۲۰)

ازجهة نسخهٔ میونیخ دیده شود، (۲۱).

مسعود ترجمهٔ نصرالله را برای عمر بیگ آیدین *(وفات ۷۴۸ - ۱۳۴۷) بزبان ترکی اناتولی قدیم برگرداند (بنا بقول هرتل ص ۴۰۷ که به افادهٔ فریبندهٔ اته استناد کرده است، این ترجمه بزبان ترکی شرقی نمیباشد). در بودلیان یک نسخهٔ این اثر موجود میباشد (مارش- ۱۸۰).

این اثر منثور توسط شخص نامعلومی منظوم ساخته شده و به سلطان مراد اول (۷۶۱-۷۹۲-۱۳۸۹-۱۳۵۹) اهدا گردیده است، تنها در یک نسخهٔ گوته (دیده شود: (۲۲)

تقریباً نیمی از آن اثر بما رسیده است. ترجمهٔ منثور بزبان ترکی اناتولی قدیم، که باید بتاریخ ۹۵۵ (۱۵۴۸) نگاشته شده باشد، درنسخهٔ که به نمره ۶۱ مارش در بودلیان نگهداری میگردد موجود است، مقایسه شود: (۲۳)

علی بن صالح که به علی واصع و یا علی چلبی شهرت دارد، انوار سهیلی را به نثر مسجع به ترکی ترجمه نموده وبنام همایون نامه به سلطان سلیمان اول (۱۵۲۰ - ۱۵۱۲) اهدا نموده است، این اثر در بولاق واستانبول چندین بار بطبع رسیده است. (دیده شود: شوون ص ۵۰).

درمیان ترجمه هاي که ازین اثر به زبانهای اروپا صورت گرفته است، مشهور ترین آن ترجمهٔ بزبان فرانسوی است، که از طرف گلاند صورت گرفته است. این اثر را گولیته بعد از وفات گلاند نشر کرده است (پاریس ۱۷۲۴) این اثر توسط گونگریب بزبان ملایی ترجمه شده (بتاویا ۱۹۶۶) وازاین ترجمه، ترجمه دیگری بزبان جاوا توسط کراما پراویرا در سال ۱۸۷۹ صورت گرفته است، که این ترجمه نیز بوسیلهٔ مؤلف دیگری به همین زبان برشتهٔ نظم کشیده شده است. همایون نامه که از نظر نثر پر طمطراق وپر تکلف خود، از نمونهٔ فارسی جلوتر رفته بود، این وضع مفتی یحیی افندی و عثمان زاده را که درسال ۱۱۹۳ (۱۷۲۶) در قاهره بحیث قاضی وفات نمود، بران داشت تا منتخباتی ازین اثر بوجود آورند (دیده شود: اته، عین اثر، ص ۲۴۲).

فضل الله بن عیسی تاشکندی بنابه تشویق محمد موسی بای بچه، بااستفاده از همایون نامه، انوار سهیلی را بصورت نثر به ترکی شرقی (بهتر گفته شود، به اساس یاد داشتی که در پایان کتاب موجود است، بزبان تاشکند وفرغانه ویا به اساس یادداشت پشتی کتاب بزبان فرغانه و

---

* آیدین یکی از دولتهای ملوک الطوایفی ترکیه در قرن هفت و هشت و فعلا یکی از ولایات ترکیه در اناتولیه مرکزی است. مترج

ترکستان) ترجمه کرد ، بعداً محمد، باساس آخرین سندی که در دست است ، اثر را بخط میرزا هاشم خجندی نگاشته وبسال ۱۳۰۶ (۱۸۸۸) بصورت چاپ سنگی نشر کرد ، اگربه یادداشت نخستین صفحهٔ آن اتکا شود ، کتاب بسال ۱۸۹۳ انتشار یافته است .اثر ابن المقفع توسط عبد العلام فیض خوان اوغلو از عربی بزبان ترکی قازان ترجمه شد و بسال ۱۸۸۹ در قازان (مطبعهٔ یونیورستی ، دیده شود : فهرست کتب ، اوریان،ج ۳ ، ص ۱۴۲۱)در عین سال در ویاچکوف(عین اثر،ج۴ ،نمبره ۳۹۳)و درسال ۱۸۹۲ در چرکووا (عین اثر ج ششم ۱۶۷ نمبر ۳۱۶۶) بطبع رسید .مگر طوریکه هومل بمن یاد آور شد ، بخش مقدمه از انوار سهیلی گرفته شده است .

۹- ترجمه بزبان مغولی : ترجمهٔ که توسط ملک افتخار الدین محمد بن ابی نصر از احفاد محمد بکری بزبان مغولی در قزوین صورت گرفته، تازمان ما نرسیده است (دیده شود: حمد الله مستوفی ، تاریخ گزیده ، چاپ براون)حتی در آن وقت در سلسله سوم ژورنال از یاتیک، ص۹۳، قلمرو تاتار بخش اول ص ۵۸۰ از طرف همرپورگستال بدرستی ارائه شده است) . کاتب چلبی درین نکته دچار اشتباهی شده است، موصوف به محمد بکری که جد ملک افتخار الدین است ، یک ترجمهٔ ترکی رانسبت میدهد (دیده شود(۲۴)،موصوف از تذکر درست عمر اطلاعی ندارد، ۲۴۳ عین اثر ،اه، ۱۷۵ ،ج دهم، NE دوساسی) . (۲۳) از ینکه فلوگل به غلط آنرا به شکل In linguam tatarorum ترجمه کرد، هرقل(ص۴۱۴)به ناحق ترجمه بزبان تاتاری را، آنچه راکه در بالا از آن یادآوری کردیم وشوون (ص۷۸، یادداشت) آنرا زبان تاتاری خوانده ،چنین می نماید که باترجمهٔ ترکی قازان عین اثر دانسته است.

۱۰- ترجمه بزبان حبشی : بدون تردید ترجمهٔ حبشی، اثر عربی ابن المقفع را از شکل متن مصری که در یک تحقیق بسال ۱۵۸۲ از آن ذکرشده است ، از دست داده ایم. (۲۵)

۱۱- ترجمه های قدیمی بزبان عبرانی و بزبان های اروپایی: درآغاز قرن دوازده، شخصی بنام

را بی یوئل باا ستفاده از یک متن که تاآنزمان حکایت غیرموثوق در بارهٔ وظیفهٔ برزویه و حکایات « مرغ ماهیخوار و مرغابی»، « روباه و مرغ ماهیخوار» رانیز احتوا میکند، اثر ابن المقفع رابزبان عبرانی ترجمه کرد.این ترجمه را درن بورگ با استفاده از یگانه نسخه یی که تا زمان ما رسیده و صفحات نخستین آن تا حد زیادی خراب شده ، یکجا با ترجمهٔ جاکوب الازار که به قرن سیزده منسوب میبا شد، نشر کرده است(۲۶)

ترجمهٔ جاکوب ، به متن شبیه جوئل استناد داشته است ، مگر کاملاً یک ترجمهٔ آزاد است، چنانکه مملو باتعبیرات تورات وعبارات مسجع ونثر کاملا زیبا،این ترجمه را انجام داده

است. بعداً جوهانس یهودی دوکاپوا که غسل تعمید شده بود، ترجمهٔ رابی یوئل رابین‌سالهای ۱۲۶۳-۱۲۷۸ ، برای کاردینال اورسینوس تحت عنوان (دیرکتوریوم ویتا هومانا) به‌لاتینی ترجمه کرد. (۲۷)

(یادداشت‌هاوبیبلیوگرافی؛ مکتب مطالعات‌وتعلیمات عالی، بخش ۷۲، چاپ سال ۱۸۸۷ پاریس به استناد نسخی که در بین اواخر توسط هلکا کشف گردیده است، انتظار چاپ جدید این اثربرده میشود).

اگر ترجمهٔ متن را بزبان قدیم اسپانیایی که با متن رابی یوئل کاملاً یک چیز میباشد ودرستتر ازآن نیز ترجمه شده است، استثناقرارداده شود(دیده شود.(۲۸)

ترجمه های اخیر بزبان‌های اروپای غربی، بدون ترجمه های جدید، تماماً به متن جوهانس دوکاپوا (ماگون ۱۹۰۶)استناد دارد(دیده شود. ص ۴۰۰ — ۳۶۶ هرتل و۷۲—۵۹ شوون)

۱۲— ترجمه بزبان یونانی: سیمون سیث دراواخر قرن یازده باا ستفاده از نسخه یی که تا

آن زمان اضافات بعدی راندا شت و تنهاپادشاه ونا ظران موشها را دربر میگرفت، اثر ابن المقفع را با ترجمهٔ تقریباً آزاد، بزبان یونانی برگرداند . (۲۹)

زیرا موصوف کلمهٔ کلیله را از کلمهٔ عربی اکلیل دانسته ودمنه را نیز کلمهٔ عربی بمعنای «علامت،نشانه» حدس زده است. دیده شود.(۲۹)

این ترجمه نیز بزبانهای لاتینی، آلمانی ویک تعداد زبانهای اسلاوی ترجمه شده است.

۱۳ — ترجمهٔدری هیتوپادسا: جدیدترین شکل پانچاتنترا بنام هیتوپادسا ازطرف شخصی بنام تاج الدین، بگمان غالب ،درزمان‌جلال‌الدین اکبرتحت عنوان مفرح القلوب‌بصورت آزاد به دری ترجمه گردید (دیده شوده(۳۰)

مؤلف مشهورهندی، میر بهادرعلی حسین، بعدهادر سال ۱۲۱۷ (۱۸۰۲) این اثررا بزبان مادری‌خودترجمه کرد(دیده‌شود.ژرسن دوتاسی،تاریخ ادبیات هندویی‌یا هندوستانی،ج اول،ص ۶۰۹)

متن اثر سال‌بعدتوسطژ یلکرست انتشار یافت (۳۱)

۱۴— ترجمه بزبان قدیمی ملایایی: این‌اثر به‌شکل(حکایت کلیله ودمنه)در زبان‌ملایایی

به اثری استناد دارد که بصورت مخلوط از اثر ابن‌المقفع ومتن پانچاتانترابزبان تامیل متشکل گردیده است؛نخست از همه به Maleische Spraakkunst اثر ورندلی (امستردام ۱۷۳۶) ذکر شده ودرسال ۱۸۷۶(طبع دوم ۱۸۹۲) درلیدن ،ازطرف گانگریپ بچاپ رسیده است؛ مقایسه شود: (۳۲)

این اثر بعداً از نو به زبانهای جاوا (باتا ویا ۱۸۷۸) ومادورا (باتاویاء ۱۸۷۹) ترجمه شد.

۱۵ — تقلید هایی از کلیله ودمنه. اگر حکایاتی را که در افسانه های هزارو یکشب تکرار

گردیده، یکطرف بگذارید اثر ابن المقفع در ادبیات اسلامی سه دفعه تقلید گردیده است. ابن الحباریه در پایان کتاب الصادح و الباغم، شکل تقلیدی منظوم آنرا گذاشته است (در سال ۱۲۹۴ در قاهره بطبع رسیده است). هر چند در ینجا یک تقلید ازحکایات حیوانات موضوع بحث قرار گرفته است، در واقع، محمد بن عبدالله بن ظفرالصقلی (وفات ۵۶۵ — ۱۱۶۸ و یا ۵۶۸ — ۱۱۷۲) خواسته است یا اثرش بنام سلوان المطاع مانند کلیله و دمنه یک نصایح الملوک بنویسد. اینرا نخست از همه بتاریخ ۵۴۵ (۱۱۵۹) نوشت و شکل اصلاح شدهٔ آنرا درسال (۱۱۵۹) ۵۵۴ به قاهد سجیلیا ابو عبد الله محمد القراشی اهدا کرد؛ این اثر در پهلوی افسانه های حیوانات، وجیزه های تاریخی رانیز احتوا میکند. کتاب در سال ۱۲۷۸ بصورت چاپ سنگی در قاهره طبع گردید، ودر سال ۱۲۷۹ درتونس، در ۱۳۰۰ دربیروت بصورت حروفی نشر گردید. اثرتوسط قره خلیل زاده (وفات ۱۱۶۸ — ۱۷۵۴) بزبان ترکی ترجمه شده ودر ۱۲۸۵ دراستانبول زیورطبع پوشید اثرتوسط اماری بزبان ایتالیائی برگردانده شد: (۳۳)

ترجمه انگلیسی لندن ۱۸۵۲.

به همین شکل در قرن چهارهجری ملک طبرستان، اسپندمر زبان، کتاب نصایح الملوک رابه لهجه طبری که در آن سر زمین رایج بود، نگاشت. این اثرگذشته ازافسانهای حیوانات، وجیزه های تاریخی آموزنده رانیزاحتوا میکند. این اثردرقرن شش (دوازدهم ع) وهفت (سیزدهم عیسوی) هجری دوباربزبان ادبی دری ترجمه گردیده است. نخستین آن توسط محمدبن غازی از اهل ملاتیا، وزیردربار سلیمان شاه (۱۲۰۴ — ۱۱۹۲ — ۶۰۰ — ۵۸۸) ازسلاجقه انا تولیه بعمل آمده است (مقایسه شود. (۳۴) مرزبان نامهٔ سعدالدین وراوینی که درمیان سالهای ۶۲۲ — ۶۰۷ (۱۲۲۵ — ۱۲۱۰) نگاشته شده، بیشتر مشهور است، این اثر توسط میرزا محمدقزوینی بچاپ رسیده است (یادداشت گیب ج هشتم) اثرورا وینی ازطرف مولف نا معلومی بزبان ترکی اناطولی ترجمه گردیده است. نسخه تاریخی (۱۴۴۴) ۸۴۸ ه این اثردربرلین موجود است (دیده شود (۳۵)

این نسخه ترکی بعداً توسط شخص مجهولی به عربی برگردانیده شد (نسخه برلین دیده شود. (Ahlwardf, Verz.nr. 8472 اگربه نسخه موجوددر گوتیه دیده شود (Pertsch, Die arab. Hss. der. Herz. Bibl., nr. 2692)، برمی آید که اثر یک ترجمه

دوستن بزبان عربی از متن ترکی بوده و مولف آن ابن عربشاه میباشد، گذشته از گوتیه، نسخه دیگر آن در پاریس نیز موجود است (دیده شود. دوسلان، مجموعهٔ نمره ۳۵۲۴) و بسال ۱۲۷۸ در قاهره بصورت چاپ سنگی بطبع رسیده است. عین مولف در اثر خود بنام نا کهة الخلفا و مفاخرة الظرفا، با افزودن حکایت های تازه یی، آنرا با نثر پر تکلف بزبان عربی نقل کرد.

همانطوریکه روضات العقول که بزبان ترکی اناتولی ترجمه گردید، از اثر وراوینی نیز تحت عنوان (دربیان زیادت عمر و دولت و زندگانی کردن با دوست و دشمن) در خلال ده بحث. عین روایت، از طرف مف نا معلومی برای شخصی بنام محمد پای اوغلو سلیمان بیگ به ترکی قازان ترجمه گردید و تحت عنوان (دستورشاهی فی حکایت پادشاهی) بطبع رسید (قازان ۱۸۶۴).

ماخذ

(1) A. Berriedale Keith. Journal of the Royal Society, 1915, P. 505)

(2) Tantrakhyayika, die atteste Fassung des Pamcatantra, J. Hertal, 1909,

(3) Hertal, Pancatantra... Harvard Oriental Series, XI — XIV).

(4) Pantschatantra, Funf Bucher indischer Fabeln, Marchen und Frzahlungen, 2 Leipzig, 1859).

(5) Th. Noldeke, Burzoes Einleitung zu dem Buche Kalila wa Dimna (Schriften der Wissensch. Gesellesh. in Strassburg,
Strassburg, 1912).

(6) G. Bickell, Kolilag und Damnag, alte Syrische Ubersetzung des indischenFurstenspiegels, Leipzing, 1876,

(7) Noldeke, Gottinger Gelehrten Anz. 1884, P. 676).

(8) I. Gruidi. Studii sul testo arabo del libro di Calila e Dimna,Roma, 1873)

(9) Abhendl. der Konigl. Gesellesch. der Wis sesch. 2u Gottingen, 1879, XXV, No: 4)

(10) La version arabe de Kalilah et Dimnah d'apre's Le plus ancien manuscrit arabe daté (Beyrut, 1905)

(11) M. Moreno, La Versione araba de Kalilah e Di mnah San Remo, 1910,

(12) A.E. Krymski, Abanal—Lahiqi, Le Zindiq (env iron 750—815), versificateurarabe des recueils des apol ogues indopersans. Essai sursa vie et ses ecrits, tiré de l'unique manuscrit de Souli..., Bibl. Khed., nr. 594, et d,autres sources primitiv-es.

Appendices:

a. Barlaam et Joasaph, essai Litteraire—historique,
b. Texte arabe intact d' al-Awraq par souli. ed.en collaboration avec Mirza Abd-ullah Ghaffarov

Horovitz (Mitteilungen des Seminars fur orient. Sprachen, Berlin, X, 35).
(13) Houtsma, orient. Stud. Th. Noldeke gewidmet I, 91—96).
(14) Flugel, Die arab., pers. und turk Hdss. der... Hof—bibliothek Zu wien, I,469, nr. 480).
(15) The Book of Kalilah and Dimnah transl. from Arabic in to Syriac, London, 1884.
Keith—Falconer
(16) Noldeke (Gettinger Gelehrten Anz., 1884, s. 673, 1885, 753).
(17) Rieu, Cat. of the Persian Mss. in the Brit. Mus. P. 745
(18) de Sacy, NE, X, I, 96, E.G. Brown, A literary History of Persia (London 1906), II, 349.
(19) Rieu, Cat. of the Pers. Mss in the Brit. Mus., P. 582, E.G. Browne, A History of Pers. Literature under Tartar Dominion (Cambridge, 1920), P. III.
(20) Fleischer, cat. codd. Mss. orient. Bibl. Regiae Dresdensis (Leipzig, 1831),19, nr. 136.
(21) Aumer, Die pers. und turk. Hdss. des K. Hof-und Staatsbibliothek, 54.
(22) Pertsch, Verz. der turk. Handschr. d. Herz. Bibl., 168, nr. 189
(23) H. Ethe, on some hitherto unknown turkish Versions of Kalilah and Dimnah (Actes de 60 congr. internat. des Orientalistes II e sect., I, 241).
(24) de Sacy, NE, X, 175,Ethé, 243.
(25) Wright, Cat. of theEthiop. Mss. in the Brit. Mus., 82b; Noldeke, Gottinger Gelehrte Anzeigen, 1884, 676, note 5).
(26) Deux versions hebraiques du Livre de Kalilah et Dimnah, Bibl. de L'Ecole des Hautes Etudes, 49 Paris 1881).
(27) Johannes de Capua,Directorium vitae humanae, Derenbourg,)
(28) Clifford G. Allen, L,ancienne version espagnole de Kalila et Dimna, texte des mss, de L'Escorial precede d'un avant—propos et suivi d'un glossaire tez, Paris Macon, 1906).
(29) Etepanites kai Iknelates Quattro recensioni de lla Versione greca del Kitab Kalilah va—Dimna, Vittorio Puntoni, Pubblicazioni della soc. Asiat. Ital., 1889, II).
(30) de Sacy L'electuairedes coeures, ou traduction persane du Livre indien i titule Hitoupadesa par Tadj—eddin, mss. Per san de laBibl. du Roi, No. 386, NE, X, I, 226— 264).

(30b) Gercin de Tassy, Hist. de la liter, hindouie ou hindoustanie, I, 609).

(31) Ukhlaqi Hindee or indian Ethics, transl. From the Version of the celebrated Hitoopades of Solutary

Counsel, Kalkute, 1803;
J. Hertel, Die Akhlaq—e hindi und ihre Quellen, ZD MG, LXXII, 65—86; L XXIV 95—117; LXXV, 129-200).
32— J.J. Brandes Feestbun-de aan Professor M. J. de Goeje, Leiden, 1891, 77. (33) Solwan al—mota ossiano Confirti Conforit politici de Ibn Zafer, arabo Siciliano del XII secolo, Floransa, 1851 1882,

(34) Houtsma, Eine unbekannte Bearbeitung des ma-rzban—namehi ZDMG, L II 359).

علم وجهد

زندگی جهد است و استحقاق نیست
جز به علم انفس و آفاق نیست

گفت حکمت را خدا خیر کثیر *
هر کجا این خیر را بینی بگیر

سید کل ، صاحب ام الکتاب
پردگیها بر ضمیرش بی حجاب

گرچه عین، ذات را بی پرده دید
رب زدنی (۱) از زبان او چکید

علم و دولت نظم کار ملت است
علم و دولت اعتبار ملت است

آن یکی از سینهٔ احرار گیر
وان دگر از سینه کهسار گیر

دشنه زن در پیکر این کائنات
در شکم دارد گهر چون سومنات

لعل ناب اندر بدخشان تو هست
برق سینا در کهستان تو هست

(مرحوم علامه اقبال)

* فمن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً . (آیه مبارکه).
(۱) اشاره به آیهٔ مبارکه رب زدنی علماً، میباشد

اثر (JAMES, C. COLEMAN)

ترجمه ونگارش: پوهاند م. فاضل

طینت وسرشت اصلی انسان

روان شناس معروف فلوید آلپورت (Floyed Allport) در سال ۱۹۶۷ موقف انسان را توسط تحلیل مقایسوی چنین ارائه داشته است.

«فرض کنید در جهان ماتم وبد بختی بزرگی رخ دهد وبم اتوم باهمه تباه گری وکشتار بزمین تصادم نماید و پس از تباهی هافقط دو چیز در صفحه گیتی تظاهر نماید: یکی انسان بس ابتدائی و اولی ودوم یک ساعتیکه درحالت گردش باشد. وانسان آنرا حین آواره گردی هاتصادفاً بدست آورد که از کم و کیف آن هیچ نوع آگاهی واطلاع قبلی نداشته باشد. چه او اصلا انسان ابتدایی است که از همچو اختراعات معلومات وخبری ندارد. او از اثار ثقافت وعلوم پیشینه یکقلم بی خبر است. پس دیدن این ماشین کوچک و قت او را بحیرت و تعجب عمیقی فرو خواهد برد و در تلاش آن خواهد افتاد و سعی خواهد کرد تاآنرا تعریف کند. البته اگر انسان در برابر آن مات و مبهوت بماندو هیچ گونه تبصره واظهار نظری راجع بماهیت ساعت نکند این وضع بیشتر طبیعی ودرست به نظر می آیدوشاید یک عکس العمل واقعی هم باشد.

پس ماهم مانند همین ساعت هایی هستیم که درزدشت وصحرای زندگی و حیات وعصر زمان گم شده ایم ودر عین حال در فهم طینت وعناصر اصلی حیاتی خود آنقدر مات ومبهوت مانده ودر خود فرو رفته ایم که حتی منبع ومنشأ اصلی وسرشت خود را نمیتوانیم دریابیم ویا از درک عناصر اصلی واولی طبیعت وماهیت خود عاجز یم.

افلاطون قرن ها پیش اعتراف کرده است که دانش وی بحدی رسیده است که اکنون نه

راجع به‌خود و نه در باره کائنات چیزی می فهمد. این مطلب را یکی ازشعرای دری زبان بکمال شیوا یی چنین افاده کرده است :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانستم همی که نادانم

اما باهم باید متذکر شد که از سالیان متمادی است مادر تلاش و صدد فهم عناصر اصلی و سرشت خود بر آمده ایم، حتی در زمانه های بسی پیش از بوجود آمدن علوم مثبته و ساینس امروزی، دراین زمینه فلاسفه، علمای دینی وسیاستمداران مباحثی را براه انداخته بودند. آنها در باره معضلهٔ ماهیت وسرشت انسان مناظره ها ومباحثات گرمی را بر پا داشتند ازآنگاه تا امروز طی عصر های متمادی این نوع بحث هاپیوسته جریان داشته‌وهنوز هم باقی است و بخصوص بنا بر مفکور های ضد ونقیض فلاسفه وعلما تاکنون‌سه سوال پس عمدهٔ‌یی‌درباره آنکه سرشت‌و ماهیت اصلی واساسی انسان‌چگونه است،مطرح بحث است :

۱ ـ آیا انسان در سرشت خود نیک آفریده شده یابد ؟

۲ ـ آیا انسان موجود معقول ومنطقی است یا بیمنطق ؟

۳ ـ آیا انسان در برابر ابرازسلوک و کردار خود صاحب‌ارادهٔ آزاد واختیار است یا آنکه جبراً و کرهاً به آنطرف کشیده میشود ؟

اکنون در اطراف هر یک ازین سوالات نظریات علما را ارائه میدارم .

اول آیا انسان در سرشت خود نیک است یا بد ؟

بعضی ازعلما را عقیده بر آنست که‌انسان اصلا خود خواه و مغرور است ومیخواهد هر چیز ازآن او باشد.قسمت دیگر این نظریه را بصورت جدی‌رد کرده‌اند. برخی هم‌در سرشت‌انسان قدرت رقابت، هم‌چشمی وحسادت را نهفته می بینند وعدهٔ هم‌آنرا همکار میدانند. البته‌عده دیگر در نهاد وسرشت انسان آتش غضب وظلم را سرشته می‌بند ارند در حالیکه دیگران آنرا رفیق شفیق ویار مهربان تلقی می کنند .پس‌همهٔ این مطالب را میتوان بدو نکته خلاصه کرد که‌آیا انسان در سرشت خود اساساً نیک است‌یا بد ؟

این سوال‌رابه سه مرحله جواب میدهیم.یکی آنکه‌انسان‌اصلا بداست، دوم‌انسان در سرشت خود پاک و بیطرف است‌وسوم آنکه‌انسان‌اصلا نیک آفریده وسرشته شده است.

الف)طینت‌وسرشت انسان بدونیکو هیده است : نظریه ایکه انسان در طینت وسرشت خود

بدوگنه کار آفریده شده است‌از جهات‌مختلف تایید گردیده است. هم‌ازلحاظ نظری وهم ازجهت‌علمی

وحتی از لحاظ تجارب انسانی ونژادی هم این نظریه طرف تائید قرار گرفته است. متون کلیسا انسان را منبع گناه وخطامی شمارد ومیگوید انسانیکه قدرت زندگی را به کمال نیکو کاری دارد ومیتواند بکمال درستی حیات رابسر برد، دیده شده است چنان خطا کار، گنه کار وعاصی شده است و از مقام عالی ورتبهٔ علیای فضل ونیکو کاری چنان بحضیض ذلت وخواری وتبه کاری افتاده است که خودش بخرد نفرین کرده است. انسان بدون معاونت وفضل خداوندي نمیتواند در برابر اغوای نفس ووسوسه شیطان وبدکاري مقاومت وایستادگی کند. درتورات ذکر رفته است که « قلب انسان از آوان جوانی بدکاری مایل است . » بصورت خلاصه میتوان گفت که نظر به دین عیسوي راجع بماهیت وسرشت انسان بسیار خیر خواهانه وخوش بینانه نیست . (دین مقدس اسلام انسان رادر سرشت وفطرتش نیکو کار وخیراندیش میداند . امامحیط یامادروپدر است که آنرا بهر کیشی که خواسته باشد در می آورند. یعنی محیط درپرورش انسان بحیث یك شخص نیك یابد دست قوی وتاثیر فوق العادهٔ دارد . از آنجااست که مسلمان هادرسوره فاتحه بفضل خداوندی پناه می برند وباالحاح وزاری استدعا می نمایند که خداوندا مارا براهی بپرو راهی رابمانشان بده که نیکو کاران درآن راه رفته اند ومارااز راهی برگردان که تبه کاران ومغضوبین درآن رهسپار شده اندونه مارا ازجمله گمراهان گردان.

درین جافضل خداوندبین همه ادیان سماوی درراهنمائی بجانب خیر وصلاح ونیکو کاری یك وجه مشترك است. امادرنظر اسلام انسان اصلا صاحب طینت نیك است که محیط به آن رنگ بهتر ونیکوتر میدهد ویا آئینه سرشت مصفای آن باآلایش وتیرگی های محیط رنگ کدورت وتیرگی اختیارمی کند وبطرف بدوبد کنشی کشانده می شود درحالیکه دین عیسوی انسان را در سرشت وطینتش بد کنش می شمارد(م. فاضل) مطابق به نظریه دین عیسوي درباره سرشت وطینت انسان، نظریه ارتقا وتنازع برای بقای چارلس داروین از لحاظ علمی انسان راخودخواه وظالم معرفی می کند. یکی ازشاهکارهای داروین تحت عنوان **«منبع انواع از طریق انتخاب طبیعی»** که در سال ۱۸۵۹ طبع ونشرشد می رساند که داروین جهان طبیعی وزندگی رابحیث یك صفحه مجادله و مبارزه تصور نموده است که دران همه انواع موجودات عالم برای بقای خود درجدل اندوانسان هم مانند سایر حیوانات بحیث یك حیوان درین مبارزه سهم بزرگ دارد ودرمیدان کار زارومجادله نقش خود را ماهرانه بازی می کند . درین میدان جدل وکارزار پیوسته قوی ترین ومناسب ترین بقیمت حیات ضعیف ترین زندگی می نماید وزنده میماند .

اگرچه داروین دراصل انسان راشخص همکارو رفیق منش پنداشته است که ازقانون طلائی

Golden Rule(۱) پیروی می کند. اما تاثیر عمومی نظریه و فرضیهٔ ارتقای وی چنان بود که از مفکوره رقابت، حسادت و تنازع و مجادله پشتیبانی می کرد و انسان را شخص جدی، خشن، ستیزه جو و ظالم وانمود می ساخت.

نظریات و نوشته های زیگمند فروید که تاثیر بزرگی بر افکار و نظریات روان شناسان وارد کرده است در آن هم راجع بماهیت و سرشت انسان یک نظریه منفی ارائه شده است. فروید در کتاب «مدنیت ونارضایتی»(۲) خود انسان را بحیث یک حیوان نافذ، مسلط و ستیزه جو معرفی می کند چنانکه او مینویسد:

«.... انسان موجود شریف و رفیق منشی که در صدد ایثار و محبت و تلاش عشق و از خود گذری در برابر دیگران باشد، نیست بلکه او علی الفور بخشم می گراید و اگر براو تعرض شود بزودی در پی مدافعه خود بر می آید.... یک آرزوی شدید ووسیع ستیزه جویی و غضبناکی در نهاد انسان بصورت غریزی و فطری سرشته شده است. مطلب آنست که مجاورین انسان به او معاون ومددگار نیستند. یا نمیتوانند شی خواستنی، مطلوب و طرف ارضای خواهشات نفسانی او قرار بگیرند، اما در سرشت انسان یک میلان شدید انحراف در ارضای خواهشات نفسی و غضبناکی.... برای احراز مقام و دارائی موجود است. گاه این آتش آنقدر زبانه می کشد که او را اذیت کرده باعث درد ها و شکنجه ها وحتی مرگ و نابودی او می گردد.

هر آن کسانیکه شرارت هاوبی رحمی های انسان را از مهاجرت اولی بخاطر می آورند ویا تهاجمات خونین چنگیز خان و تیمورلنگ و امثال آن را بیاد دارند و جنگ های مذهش صلیبی و مذهبی فلسطین در سرزمین بیت المقدس وبالاخره جنگ های عمومی آنهم شدت و حدت آخرین جنگ عمومی را بخاطر داشته باشند سر تسلیم را با تواضع کامل در طبیعت درنده خوئی و ستیزه جوئی انسان خم خواهند کرد.»

سلسله وحشت و دهشت و ظلم انسان از زمانه های قدیم تا امروز بجهان طنین انداخته است و موضوع صحبت روزانه مردم بوده است، جای حیرت نیست که نظریه سرشت بد انسان دل و دماغ

---

(۱) قانون طلائی اصطلاحی است در دین مسیح و چنان معنی میدهد که هر چه را که برای خود نمی پسندی بدیگران مپسند و یا با دیگران چنان پیش آمد کن که آرزو داری و میخواهی دیگران باتو پیش آمد کنند. مترجم.

(۲) Civilization and Its Discontents.

غریبان را از همه بیشتر فرا گرفته باشد چنانکه ما نتا گو (Montagu) این مطلب را چنین خلاصه می کند:

«تجارب بشری درظرف دوهزارسال اخیر همانا حیله گیری، ظلم ها، جنگ های مدهش، خونریزی ها و بصورت عموم وحشت گری و بی عطوفتی انسان را یکی بعد دیگر تائیدمی کندونظریه بدکنشی انسان را ثابت می سازد.»

ب، سرشت انسان پاکیزه و بیطرف است:

علاوهٔ بر ریکارد ها ویادداشت های که درباره غارتگری ها، خیانت ها و بی عصمتی ها و ظلم های گوناگون انسان ثبت تاریخ شده است و او در پی تخریب انسان مثل خود می باشد باید طرف دیگر تصویر ماهیت انسان را هم دید.

مطالعات ثقافتهای مختلف بشر بصورت مقایسوی ارائه داشته است که در جهان مردمان کثیر و جمع های غفیری اند که بصورت دسته جمعی و بهشیوه‌های رفیقانه و مهربانانه زندگی می کنند. مثلاً مردم آراپیش Arapesh که یک قبیلهٔ ابتدائی اند و در کوه های نیوگنی زندگانی می نمایند دارای همچو روحیهٔ همکاری و تشریک مساعی می باشند. مارگریت مید بشرشناس معروف در اثر همچو تحقیقات خود دریافته است که انسان اصلاً صلح دوست و آرامش پسند می باشد. بنابران او چنین اظهار عقیده می نماید که: «همه انسان‌ها در اصل و سرشت خود ستیزه جو نیستند. آنها خود بین و خود غرض نمی باشند. آنها بحرفه، پشیه وری و کسب و کار علاقه‌دارند. آنها مشتاق اند تادر تربیت اطفال و نسل جوان اشتغال ورزند و در پرورش و تغذیهٔ آنها بذل مساعی نمایند.»

اگرچه حیات درین نقطهٔ سنگ زار و کوهستانی نیوگینی مشکل بود اما مردم این سرزمین آراپش ملایم، شریف وهمکار بار آمده بودند وبندرت در آنها آثار حسادت وبخل بمشاهده می رسید. در جوار این ها قبیله دیگری زندگی داشتند که بحداعلای آن ستیزه‌جو، جنگجو وظالم بودند.

همچنان ماسلو (Moslow) عین وضع عدم ستیزه جویی را در قبیلهٔ دیگر بومی های هندی کشف کرده. درین جمعیت که تعداد نفوس آن به هشتصد نفر بالغ می شد تنها درظرف پنج سال فقط پنج واقعهٔ مشت وگریبان شدن بحیث نمونهٔ حسادت بمشاهده پیوسته است. ماسلو علاوه مینماید که: «بهیچ وجه این مردمان ضعیف نیستند. این دسته مردمان هندی مغرور، قوی، چیز فهم ودارای ارزش خودی میباشند. آنها ستیزه جوئی را نادرست، تاسف آور وجنون زدگی تلقی می کنند.»

همچنان مردمان کوتاه قامت جنگل افریقا هیچگاه بیک دیگر اذیت نمی‌رسانند و مرتکب قتل نفس نمی گردند وحتی اگر تفنگی را بجانب یکدیگر فیر کنند هوایی‌فیر می کنند ویکدیگررا هدف گلوله‌قرار نمید هند . در مطالعات جدیدی که بعمل آمده کشف شده است که درظرف پنجاه سال‌محض‌در آنجا سه قتل‌واقع شده است. تعداد این‌مقتولان‌به‌تناسب‌آدم کشی‌های‌اضلاع متحده که سالانه درحدود ۱۴۰۰۰ نفر بالغ می شود ، بسی کم‌و ناچیز است.

در اثر همچو تضادها بسی از علمای اجتماعی وتربیتی باین نتیجه گرائیده اند که انسانان بدرجهٔ اعلای آن قابلیت تربیت را دارند: که در واقع‌امرنه‌در اصل وسرشت خودنیک‌ونه‌بدسرشته شده اند بلکه دارای استعداد های با لقوهٔ می با شند که میتوانندبیکی ازآن د و بگر ا یند که شخصیت‌انسان یا بصورت‌نیک یابد انکشاف‌یابد. انسان اگرخود خواه ، ظا لم، جنگجو و یا از خود گذر، مهر بان وصلح دوست بارآ یدمحصول وتاثیر ثقافتی است که‌درآن پرو رش می‌یابد. همچنان تفاوتهای ثقافی را میتوان از طرز تربیت خانواده ها استخراج کرد وتوضیح نمود و البته حاد ثات خاص دیگر وتجارب شخصی هم دران نقش بارز دارد. حینیکه حادثات‌و ا وضاع طبیعی گوار او ناگوار به انسان رخ دهد برحسب‌آن انتباه خوب ویابد حاصل می گردد . همچنان هرگاه کرد اری د ر نظر شخص منا سب و مو ز و ن آ ید انسا ن آ نر ا می آ مو ز د . بهمین ا سا س هرگا ه حادثات و کر دار ها ناسناسب‌و نا مطلوب‌باشدبجا خواهدبود اگر ا ثر نا منا سبی درشخص بگذارد واو از ان کردار نا مناسبی را بیاموزد . باید متذکرشد هرگاه کود کی استعد ا د خود خواهی وستمگری را به‌ارث آورده باشد او در عین حال دارای استعداد عشق ،محبت ، دوستی‌و خود گذ ری‌ارثی‌هم خو اهدبود .

ج- انسان درسر شت و طینت خود نیک آفریده شده‌است : هر گاه در بارهٔ انسان‌نیک‌تعمق‌نمائیم

به نظریهٔ دیگری برمی خوریم که انسان ذاتاً وفطرتاً نیک آفریده شده است . در متون قد یمهٔ دین عیسوی اگر انسانی در سرشت خود شرارت پیشه معر فی شده است ودران ها تذکررفته که اگر انسان بمیل وطبیعت خود ش گذاشته شود جز شرارت کار دیگری رابیشه نخوا هد کرد اما نظریات عمده مضبو ط دیگری هم موجود است‌وبه تجلی این نور بطر ف نیکو کا ری ر هنمایی‌و ر هبری می شود . حضرت عیسی (ع) فرموده‌است: «ای‌انسان‌سلطنت‌بهشت‌برین درحیطه‌اختیارتست خوا هی بگیرش‌وخواهی‌ترکش کن» یعنی‌اعمال‌نیک‌انسان‌ر استحق‌رفتن بفردوس‌برین‌می‌سازد . (طوریکه قبل برین متذ کرشدیم دین‌مقدس‌اسلام‌فطرتاً‌انسان‌رانیک‌می پندارد‌وبمفهوم‌عام آن‌می گوید

که محیط است به اورنگ خوبی، خیر خواهی ونیکو کاری را میدهد تاآنکه‌او راشرارت پیشه‌وبد کنش بار می‌آورد. (مترجم)

عقیده ونظر یه ایکه انسان ذاتاًنیک آفر یده شده ا ست بخصوص دراوا خر قرن هژده واوایل قرن نزده باوج کمال رسید ودر نو شته ها وآ ثار شعرای روسانتیک وفلا سفه متواتر ذ کرخیرانسان ونیکو کاری‌آن دیده شده ا ست. چه‌ایشان عقیده داشتند که‌اگرانسان بصورت طبیعی وبمیل خودش گذا شته شود بسی از بد کاری‌ها و کردار های‌نادرست وبیجا از صفحهٔ‌گیتی محو خواهدشد. مثلاً اثر بزرگی بنام امیل (Emile) د ر تعلیم و تر بیه درسال ۱۹۶۲ ع نشر شد. این اثر رسالهٔ بوداز طر ف فیلسوف ستر گ ژ ا ن ژاک رو سو Jean Jacques Rousseau نو شته‌شده‌بودو بصورت سو کد را ن ذ کر رفته بود که هد ف از تعلیم وتر بیه با ید تبا رز خودی با شد تا شخص بتوا ند نظر یا ت خودرا آزادانه ابراز دارد وقدرت ها واستعداد های اوبحدنهایی بصورت طبیعی انکشاف یابد نه آنکه نیروهای اصلی و تما یلات طبیعی او سر کو فته شده و تحت فشار نگاه دا شته شود. توضیح این و جیزه چنین است که برای طفل و جوا ن فرصتهای سما عد مهیا و میسر ساخته شود تا قدرت هاوعطیه هاو ا ستعداد های فطری وذاتیش انکشاف یابد و تحت تاثیروفشار ونفوذاجتماع نا سا لم خرا ب و منحر ف نگر دد .

اگر شعراو فلاسفه ومحققا ن درحل معضله انکشاف بشر بصورت‌بسیار واقعی اقدام کرد ندعدهٔ از علمای روا ن شنا سی نیز بنوبهٔ به‌آن عقیده‌گرائیدند که درباره فطرت انسان نظر مثبت و درستی ارائه‌دارند. ایشان‌به‌این‌عقیده متقاعدشده اند که‌انسان‌در محیط‌سالم وتحت‌شرایط درست‌با تمایلات رفیقانه، دوستانه، همکاری و سلوک تعمیری ونیک بار می آ ید. ستیزه جوئی، درنده خویی، وظلم وتعدی در انسان به‌اثر عوا ملی چون سخت‌گیری، استبداد، شکنجه، کشیدن محرو میت‌ها، تجاهل یافر وگذ ا شت کردن ا ز هر انسان مثل خود، یا ا قتضا آ ت جنسی وفطرت انسان‌تحت فشارهای گوناگون قرار گرفتن و عو ا مل ا مثا ل آ ن ا نکشا ف می یا بد. کارل را جرز رو ا ن شنا س معر و ف تحلیلی و کلنیکی د ر ا ثر مطا لعا ت ژرف وعمیق خود با ین نتیجه‌گرائیده ا ست که:

«.... فطرت‌اصلی وا ساسی انسان هرگاه بشکل طبیعی وآزاد بکار افتد و انکشاف یا بد قابل همه‌گونه اعتماد و جها ت مثبت وتعمیری می با شد.... حینیکه‌ما افراد بشر را ازچنگ شکنجه، تشنج، محرو میت، مدا فعه وتنازع برای‌بقاآزاد ساز یم تاآنکه‌بشکل‌آ شکار او واضح درباره حوایج وسیع خـو د و محیط بـز رگ زنـد گی وا قتضـا آ ت ا جتمـا عی خـوض و غو رنما ید آ نگـا ه عکس العمل هـا ی ا و مثبت ، پیشر فتـه ، مترقی و تعمیری تلقی خـو ا هد شد.

ما احتیاج نخواهیم داشت تا بپرسیم که چه کسی او را بمسایل اجتماعی و رشد اجتماعی کمک و معاونت کرده است. اما باید بفهمیم که یکی از حوایج عمیق و احتیاجات شدید انسان همانا قیام روابط پخته بشری و افهام و تفهیم با دیگران است . بهر پیمانه وسیع و مکمل تری که انسان بدرک خود یش نایل گردد بهمان اندازه او روابطش را با دیگران بصورت واقعی و درست بر قرار می سازد و از لحاظ رشد اجتماعی تکامل مییابد . همچنان ما احتیاج نخواهیم داشت تا بپرسیم که چه کسی نبض ستیزه جوئی و درنده خوئی انسان را کنترول و اداره مینماید، زیرا بهر پیمانه ایکه شخص در ارضای غرایز و خواهشات ذاتی و فطری خود آشکارا و آزاد باشد و نیازمندیهای او طرف پسند و قبول دیگران واقع شود بهمان اندازه تمایل دوستی و کشش محبت او بطرف دیگران معطوف می گردد و همه گان را دوست داشتنی می پندارد. گویا یک رابطه بس قوی و نزدیک بین ارضای خواهشات و تمایلات فطری شخص و توانائی عطف محبت و دوستی او بدیگران موجود است آنگاه انسان در فرصت ها و موقف های که قهر و غضبناکی او واقعاً بشکل حقیقی آن ایجاب نماید و مناسب باشد دست به ابراز عکس العمل های غضب آلود و قهر آگین خواهد زد اما در آن حال احتیاجی برای تبارز عکس العمل ستیزه جویانه جهة فرار از واقعیت نخواهد داشت . مجموعه سلوک انسان درین زمینه و زمینه های دیگر با واقعیت همراه و متوازن خواهد بود و نمایشگر سلوکی خواهد بود که برای زندگانی و بقای اجتماعی انسان بسی موزون و مناسب باشد » .

مفهوم آنکه انسان در اصل و سرشت خود نیک سرشته شده است از دو لحاظ پشتیبانی میشود: یکی آنکه فعالیت های جسمی بسیار موثر میباشد خاصةً زمانیکه هیجانات گوارا و لذت بخش باشد . فعالیتهای داخلی یا هیجانات ناگوار و ناخوش آیند چون قهر ، ترس و امثال آن یکجا و توام صورت می گیرد . اگر چه در واقعات عاجل مفید ثابت میشود اما اجرای وظایف عادی بدن را برهم میزند . این افرازات داخلی که در اثر هیجانات ناگوار و منفی بظهور می رسد بمرور زمان انساج بدن را تخریب می کنند. از لحاظ روانی نتیجه دلخواهی را از تجارب مشترک مادر مشق و تمرین خوشی میتوان بدست آورد . آنهم بخصوص زمانیکه عشق و محبت را تمرین کنیم و موجود دوست داشتنی ، محبوب القلوب و نیکوکار باشیم . البته در دوالم ، بر آشفتگی ، دقیت و عدم رضایت نتیجه خود خواهی و تنفری است که به آن دوچار می باشیم و یا به آن وضع مبتلا می شویم . روان شناس نامی گوردون آلپورت Gordon Allport بر حسب تجارب و کارهای علمیش که در ساحهٔ تشنجات بین المللی انجام داده است درین مورد چنین نتیجه گیری می کند :

در انسانهای طبیعی در هر جای که باشند بحیث یك اصل و از لحاظ رجحان راه مجادله، جنگ وستیزه‌جویی وتخریب کن وارد می کنند. آنها دوست دارند بکمال صلح و آرامش زندگی کنندو با همسایگان و دیگران رابطهٔ حسنه داشته و بطور رفیقانه و دوستانه زندگی را بسر رسانند. آنها بصدها مرتبه ترجیح میدهند که دیگران رادوست داشته باشند تا آنکه دشمن پندارند و خودشان هم محبوب القلوب باشند تا بدیگران نفرین کنندومنفور باشند. همچنان ازجنگ بیزارند وبه آرزوی صلح وسلام زندگی می کنند. از دشمنی و کینه‌توزی امتناع می‌ورزند. اهمیت زیاد تر به مقبولیت و محبوبیت انسان میدهند.»

تاریخ این نکته‌مهم وعمده‌را تائیدمی کندو بیادمانده‌است که‌بسی از سفاکی‌هاو بیدادگری‌ها بنام عدالت اجتماعی وانصاف و مطالب ارزنده ودرست‌اخلاقی ثبت‌شده است. انسانها تحت‌شرایط طبیعی هیچ گاه از مردمان بد کنش و تخریبکار پیروی‌نمی کنند.

این گونه نظریات ضدو نقیض فطرت وسرشت‌انسان بحیث نیك یا بد ساحه تطبیق اجتماعی و مثال های‌زنده وبرازنده درحیات بشردارد که‌بسی مهم و ارزنده می‌باشد. همه دانشمندان‌و علمای روان شناسی به‌حقیقت مسلم گرائیده‌اند که‌انسان بحد اعلای ان دارای قابلیت تعلیم و تربیه بوده و رشد وانکشاف انسانی بحیث یك شخصیت نیك یابد بدرجه اعظمی تحت تاثیرواداره شرایط‌ثقافی می‌رود. این یگانه نکته‌ایست که‌توافق نظر اکثر علمار ابخود جلب کرده‌است. اگر انسان فرضاً در سرشتش خود خواه، غارتگر و بد کنش باشد در ینصورت‌وظیفه جامعه است‌تااور ادرست کند، تادیب نماید و کرداوش را تنظیم بخشد و آنرا شکل دهد تا او بحیث یك انسان اجتماعی در اثر دسپلین و کنترول اجتماعی عضو سالم‌جامعه اش گردد. هرگاه تمایلات طبیعی‌وفطری‌انسان رفیقانه، همکارانه و تعمیری باشد گویاآنگاه اجتماع توانسته است بدرجه‌اعلی وبو جه نیکو اهداف‌خودرا بصورت طبیعی‌به‌طیب خاطر بر آورده‌سازد. روش. و دسپلین‌ضعیف، شدید وکنترول قوی در تعلیم و تربیه‌معاصر جای‌خود را برای‌روش خردمندانه مهربانانه و تحمل وحوصله افزائیکه نیرو های داخلی شخص را بکار اندازد، گذاشته‌است.

دوم، منطقی وغیر منطقی بودن انسان:

همچنان انسان‌دارای خصوصیات غیرمنطقی وغیرمسوول می باشد که خویشتن را در برابر اعمالش مسؤول‌نمی‌پندارد. پیشوایان سیاسی از عهد کتاتوری رومن ها به اینطرف بسیاری خویشتن را مصون وغیر مسوول می‌پندارند و قابلیت های تودهٔ های عظیم مردم را بدیده‌حقارت نگریسته‌و ازان تجاهل مینمایند وپیوسته‌مردم راچنان تحت‌نظارت قرار میدهند تا فرصتی نیابند که

از مسایل پیچیده مهم سیاسی واجتماعی آگاهی حاصل دارند تا نشود این مسایل توجه آنهارا بخود جلب کند وبه آن علاقه گیرند ـ درهر عصر دکتا توران و اشخاص مستبد الرای وجود داشته که استدلال های منطقی دیگران را به نظر تمسخرواستهزاء دیده اند وبه آن حقی نداده اند. چنانکه درقرن هفده جان ویلموت هجونویس معروف غربی درباره استدلال انسان برضد آن چنین گفته است که:

«انسان علی العموم چنان استدلال مینماید که درآن پیش از پنجاه بار راه خطا واشتباه را می ـ پیماید. استدلال مانند نطفهٔ سربسته در ذهن ودماغ انسان است که نمیتوان آنرا پیش بینی کرد که چگونه بار می آید بصورت سالم ودرست یادران نقص وخللی پدیدار می گردد.»

الکزاندر هملتن هم درین مورد بطرز خاص اما تمسخر آمیز چنین گفته است:

«از بی تدبیری ها وحرکات غیرعاقلانه است که انسان بندرت میتواند بدرستی در مسایل قضاوت کند ویاحقیقتی را بدست آورد. یک شخص عادی در مسایل ایستادگی و پافشاری می نماید بالاخره گاه چنان تحت تاثیر هیجانات می رود که ازحرف خود بر می گردد سپس نمیتوان راجع به او قضاوت کرد که چگونه تصمیمی را اتخاذ خواهد کرد زیرا آنچه متکی بر احساسات وهیجانات باشد نمیتوان راجع به آن درست پیشگویی نمود.

عقاید اولیه راجع به منطقی بودن انسان:

مساله استدلال وقدرت منطق انسان از زمانه های پیشین طرف داران زیادی داشت. دانشمندان یونان قدیم انسان را یک حیوان دارای قدرت عالی استدلال و منطق فکر میکردند ونیروی استدلال عالی انسان را سعادت او می پنداشتند. اشراف رومی برسرشت و طبیعت منطقی بودن انسان اصرار می ورزیدند ودر حل مسایل از طریق عملی وارزش عملی آن افتخار می ـ نمودند. اگر عقیدهٔ محکمی که راجع به استدلال موجود بود در قرون وسطی سست شد ولی در تارو پود تشکیلات اجتماعی دیموکراتیک مردمان غربی پدیدار گردید. انها عقیده داشتند که انسان در اثر داشتن معلومات کافی وفرصتهای لازم میتوانند پدیدهای زندگی خود را اداره کنند پدیدهای که در تارو پود اجتماع مترقی براساس عقل و منطق واحساس مسوولیت ها استوار باشد.

درقرن هژده استدلال بحدی ارتقا نمود که گویا منزلت عقیده وایمان را پیدا کرده بود چنانچه شعراء ادبا، فلاسفه ونطاقان عقاید ونظریات شان را راجع به استعداد و ظرفیت انسان در داشتن عالیترین منطق وعقل وبکار بردن آن در مسایل زندگی، اظهار میداشتند. انقلابات بزرگی که در امریکا و فرانسه بوجود آمد خوش بینی زیادی را در باره قابلیت عامهٔ مردم راجع به تعین سرنوشت آنها منعکس ساخت. تامس جفرسن که اصلا متعلق به خانواده اعیان

بود اظهارداشت که هرگاه بیک انسان متوسط العقل موقع داده شود اومیتواند بدرستی درمسایل استدلال وقضاوت کند او بر اساس این عقیده خود اظهار داشت که«: تنو بر اذهان مردم بصورت عموم آنها را بطرف استدلال و منطق خواهی نخواهی می کشاند و استعداد وفشار های را که برذهن ودماغ مستوی شده باشد محوو ناپدید می‌سازد ، مانند آنکه دیدن صبح صادق شب تار را از بین می برد وهمه تاریکی ها را برهم می زند .» ابراهم لنکن درمجادلات و منازعات اولی خود عین همچو عقیده را بکرسی شانده است ، چنانکه گفته است :« چرا مادر برابر مردم تحمل واعتماد نداشته باشیم وبانصاف وعدالت انسان تسلیم نشویم . آیا ازان بهتر نو ید ویا اقلامساوی آن مژده دیگری را درجهان میتوان سراغ کرد؟ »

امتناع از استدلال درعصر حاضر :

درعصر حاضر به عقیده ایکه استدلال ومنطق یک خصلت ذاتی وفطری است سوالی وارد کرده اند وبلکه آنرا رد نموده‌اند . تحقیقاتی که در علوم اجتماعی وروان شناسی راجع به ثقافت های مختلف و شرایط هیجانی ومحرکات بعمل آمده است می رساند که انسان نمیتواند بدرستی فکر کند،چه او در اخذ تصامیم خویش جبراًوقهراً تحت تاثیر هیجانات می رود . بنابران درحل مسایل بشکل غیر منطقی اقدام می ورزد .آنها به این شکل نظرمنطقی بودن انسان رابغیرمنطقی بودن تعدیل کردند .

علی الرغم پیشرفت های بزرگ علمی چنان به‌نظر می‌آید که مشکلات انسان با وجود استدلال باهمی انسان خاتمه پذیرفته است. انکشافات و اختراعات عصر حاضر با همه عرض و طول آن نتوانسته است معضلات بشر را کاملا حل و فصل نماید و به آن خاتمه دهد. چنانچه مسألهٔ بسیار واضح وروشن متراکم ومتکاثف بودن نفوس دنیای امروزی است که جهان و علوم جدید امروز نتوانسته است در رفع این مشکل قدم موثر ودرستی بردارد و از آنجا است که به چشم ملاحظه می شود که صدها ملیون نفوس امروز جهان معاصر از فاقه گی جان بسلامت نبرده اند.

دوسکتب بس عمده روان شناسی چون پیروان روان شناسی تحلیلی وشاگردان مدرسه کرداری موضوع منطقی بودن انسان را کمتر مدنظر داشته اند . بلکه تحقیقات آنها دال بر بی‌منطقی بودن انسان‌است. فرویدد انشمند مکتب روان شناسی تحلیلی درمعالجات امراض روانی وتمرینات روزانهٔ زندگی به این حقیقت گرائیده است که مسایل تحت الشعوری دور از منطق وتعقل می باشد که انسان رادرتحت نفوذوسلطهٔ قرار داده است وقسمت زیادی ازافکارواعمال ما شاهد این واقعیت است .

مطالعاتی که در زمینهٔ فرونشاندن سوقهای جنسی، حسادت های تحت الشعوری، دلیل تراشی، روش انعکاس خودی وخود نمائی بعمل آمده است به این نتیجهٔ واضح گرائیده اند که انسان دارای سلوک ارثی وخود فریبانه یی مبا شد که بکلی غیر منطقی است، در حقیقت بر حسب نظریهٔ فروید حتی عواطف بشری واحساسات رقیق ولطیف انسانی واحساس خودی و فردی همه و همه متمم غرایز وتمایلات حیوانی است که در نهاد انسانی سرشته شده وپنهان نگاه داشته شده است ودر ظاهر بشکل عوام فریبانه رنگ تهذیب ومدنیت را اختیار کرده است . طوریکه بمشاهده می رسد انسان اسیر ومحو سوق های غریزه وی وعملیه های تحت شعوری خوداست که این هردو تیشه برریشه استدلال می زند وآنرا تحریف مینماید . زمانیکه انسان بمسایل تحت شعوری وجهت منطقی خود راه یابد آنگاه شاید بتواند دست به سلوک منطقی زند وآنرا بصورت مستدل ارائه و نمایش دهد. اگرچه طرفداران مکتب کرداری از نفوذ زیاد قوای داخلی مانند عملیه های تحت الشعوری در تفکر انسان انکار ورزیده اند، اما بازهم در موضوع قدرت استدلال و منطقی بودن انسان کمتر عقیده دارند. زیرا در نظر آنها انسان مخلوق بسطی و قابل تنبیه و تحریک است. طرز تفکر وتلقی ونمونه های سلوک انسان توسط عملیه های انعکاس مشروط شکل می پذیرد آنهم مطابق به ثقافتی که در ان زیست وزندگی دارد .

هرگاه مسایل اعتیاد وشرطی شدن اعمال وکردار انسان را بطرف استدلال و تفکر بکشاند آنگاه اوشاید بتواند بدرستی استدلال کند. اما پیروان مکتب کرداری بصورت عموم ازنیروها وقدرت های منطقی انسان انکار ورزیده اند چه آنها تصور می کنند که انسان اصلاً وذاتاً مانند گدی و بازیچه ایست که توسط عوامل محیط اجتماعی و ثقافی تحریک شده به اهتزاز و رقص در می آید. بدون سوال وشکی میتوان گفت که تحولات سریع و سرسام آور اجتماعی بسی عقاید محکم و استوار را متزلزل ساخته وارزش های اخلاقی را ریشه کن کرده است. این اندیشه ها انسان را هم بطرف مغشوشیت ذهنی و هم بجانب شک وتردید در باره معقولیت رهنمائی می کند. انسانیکه در باره پارهٔ مسایل اساسی عقیدتمند بود اما این تحولات چون باد صرصر آنهمه عقاید او را دیگرگون ساخته است که دیگر نمیتواند به آن اتکا کند بلکه آن را ناچیز و نادرست تصور می نماید. پس انسانیکه به همچوتلاطم ومغشوشیت ذهنی و روانی مبتلا باشد چگونه میتواند منطقی فکر کند وبمسایل منطقی و نظریات وعقاید نوین خویش محکم و مقید باشد. پس چگونه ممکن است انسان با این همه نظریات ضدو نقیض و سرگیچ کن تمایلی راجع به بامنطق بودن مسایل داشته باشد.

نظریاتی راجع به منطقی بودن انسان:

هرگاه به بحیث و شواهدی که انسان یک حیوان منطقی است ادامه دهیم نکات ذیل جلب توجه می کند:

اگرچه عقیدهٔ انسان دربارهٔ منطقی بودن او درعصر حاضر به حد قابل اعتنایی سست شده است اما بهیچ وجه و قدرتی نمیتوان از منطق و استدلال انکار کرد وآنرا نادیده پنداشت و از صفحهٔ گیتی محو و نابودش ساخت. چه بسا از سخنگویان، خطیبان، نطاقان، فیلسوفان و علمای معاصر را عقیده برآن است که در سرشت وطینت آدمی تمایلاتی موجود است که او را بطرف استدلال وتعقل می کشاند. درباره ناگزیریم به نتایجی که راجرز در سال ۱۹۶۱ - از مطالعات عمیق خود در معالجات روحی بدست آورده است، اتکا واستناد نمائیم. راجرز میگفت:

«یکی از مفاهیم انقلابی که در اثر تجارب کلنیکی بدست آمده است به این نتیجه گرائیده ایم که در کنه طینت و سرشت انسان، در عمق ضمیر و عمیق ترین طبقات و سجایای شخصیت او وبالاخره حتی در نهاد حیوانی بشر مزایا و مطالب مثبت و مطلوب بودیعه نهاده شده است. از آنجا است که انسان اساساً قدرت اجتماعی شدن، حرکت بسوی پیشرفت، منطق و استدلال و گرائیدن به واقعیت ها را دارد.»

درین جا است که میتوان گفت که منطق واستدلال برای کافه حیوانات یک اساس زندگی عنصر اولی بقا بشمار نمی رود، اما برای انسان از عناصر اولی حیات و بقا میتوان آنرا قلمداد کرد. معقولیت در اصل طبیعت موجود است و برای تحریک و انگیزش همه زنده جان ها ارزنده و مهم میباشد.

هیچ کس نمیتواند ازین حقیقت انکار ورزد که تمایلات منطقی و معقول بودن انسان توسط نفوذ وقدرتهای محیطی برهم می خورد، انسان توسط معلومات ناقص گمراه میشود، همه انسانها بوسیله انگیزه های نادرست و نابجا که از طلاعات عامه بدست می آید دارای خصوصیات انحرافی ثقافی و کلتوری می باشد گمراه می شود. این گونه انگیزها و معلومات قابل اعتماد نبوده وفاقد مسایل آموزشی موثق و خصوصیات چگونگی حل مسایل می باشد وبیشتر مبالغه انگیز و پیچیده وبغرنج به نظری آید که طبعاً درنتیجه انسان راگمراه کرده و بتباهی می کشاند. همچنان گاه انسان براساس کشفیات اخیره علوم مثبته بخود بالیده ودست بخود ستائی می زند واتکاء کامل به نیروی دانش واستدلال خود می کند که این روش بذات خود اورا گمراه می سازد بخصوص اگر اوجهات مختلف تجاربش رانسنجیده

باشدو یا آنرا بی معنی و نادرست تصور نماید. آنهم بعلتیکه هنوز این جهات بصورت علمی تحت مطالعه قرارنگرفته است یاآنکه باتکای کامل بمسایل علمی محدود دیت های آنرا فراموش کندو نداند که اودرکائنات به‌حیث یک مشاهدبوده بسی مطالب پیچیده وبی نهایت‌مشکل را می‌بیند که رسیدن بکنه وحقایق آن عمر ثقافی را ایجاب می نماید که او وپدرش زیسته‌اند (عمرثقافی یک شخص‌از بدو پیدایش آن نژادتاروزگاران حیات‌او میباشد).

اکتساب علوم جدیده بهرصورت ظرفیت‌واستعداد انسان‌و تمایلات اورا درمسایل زندگی بشکل مستدل ومنطقی وانمودمی سازد. تلاش‌های دامنه‌دار وممتد انسان درکشف‌رازهای طبیعت وکائنات و شناخت جهانی که درآن زندگی دارد برای‌آنست تا معلومات موثق و درست بدست آورد وارزش‌ها ومعیارهای ثابت اجتماعی را برای حل‌مسایل زندگی کشف کندوسلسله مراتبی‌را هم برای شناخت محیط طبیعی وهم برای برقرارساختن روابط با همی بشر که نه تنها استعداد شخص رادربکار بردن سلوک منطقی واستدلال او وانمود سازد بلکه تمایلات‌اصلی وعواطف‌او رانیز احتوانماید، بوجود آورد.

سوم، نظریهٔ جبر واختیار:

درزندگانی روزانه‌وفعالیت های خودانسان تصورمی‌نماید که آزادبوده واختیارکامل دراخذ تصامیم‌وانتخاب راه زندگی وعمل داردوکم ازکم با یک محدودیت‌جزئی همچو اختیارات به‌ید قدرت اوست. انسان‌درک می کند که پیوسته‌درارزیابیهاودریافت‌ارزش‌ها ومعیارهای‌جهات مختلفهٔ زندگی اقدام ورزیده وازبین‌آنها یکی را برمی گزیند واوست که این تصمیم را اتخاذ مینماید، بنابران بسی ازفیلسوفان، علمای دینی‌وعلمای طبیعی و اجتماعی به این‌سوال‌برخورده اند که آیا انسان درانجام اعمال‌وکردار خودارادهٔ واختیار مطلق وآزادی کامل دارد یاآنکه‌جبراً وقهراً بصورت موهوم وفریبنده مراتب حیات و زندگی را یکی بعد دیگر پشت سر می‌گذارد؟ آیا انسان باارادهٔ وفعال‌آفریده شده ودر برابر اعمال وکردارش‌بنابر ارادهٔ وآزادی که دارد مسوول می باشد یاآنکه سلوک وکردار او بیش از پیش توسط قوای که بیرون از ید اختیار اوست‌تعیین و تثبیت شده است ؟

فرضیهٔ جبریا تعیین سلوک واعمال انسان‌توسط قدرتیکه از اختیار بشر بیرون باشد :

انواع ودرجات مختلف تعیین بودن‌اعمال وکردار بشر از زمانه‌های‌قدیم باینطرف‌موردسوال قرارداشته ودر زمینه بحث ها واستدلال هایی صورت گرفته است .شعرا و نویسندگان وتراژیدی نویسان یونان قدیم چنان عقیده داشتند که انسان باوجود همهٔ نجابت‌و شرافت آن درآخرین

تحلیلیکه در بارهٔ وی شده است مانند دانهٔ سطرنجی است که برضا و رغبت و حکم قضا وقدر در حرکت می باشد .در اخذ تصمیم وکردار خود انسان بیچاره است که‌در نتیجه میتوان گفت که او نمیتواند از چنگال قضا وقدر فرار اختیار کند .این دسته پیروان قضا و قدر (قسمت) در داستان عقده وکشش جنسی موسوم به او د یپس Oedipus چنان پیشگوئی می‌نمایند که پسر حتماً باپدرخود در محبت مادر رقابت پنهانی دارد آنهم تاحدی که منجر بقتل پدر می شود چه قضا وقدر او را بچنان سر نوشتی‌روبرو می سازد که‌این پیشگوئی بدون‌اراده وی ونادانسته درست بکرسی می‌نشیند.نظریه ودو کتورین جبر چنان است که از بدو تولد هر فرد یار ستگاریا محکوم بعملی که‌علاج ناپذیر است بدنیا می‌آید . آخرین مثال این محکومیت وتعیین سرنوشت موضوع جبر را به مسایل‌فلسفی ودینی‌ارتباط میدهد که‌داخل شدن‌دران‌از موضوع این‌بحث‌بیرون‌است.

نوع دیگر اصالت جبرسنگ تهداب‌علوم جدیده را می گذارد وآن‌عبارت از فرضیهٔ ایست که کائنات حیثیت یک ظرف ومحل منظمی را دارد که در ان همهٔ واقعات وحادثات بیک نظم و نسق وترتیب خاص بوقوع می پیوندد که باقانون طبیعت هم‌آهنگ وهمنوا میباشد .بایددانست که‌درنظام عالم هر چیز تابع قانون‌علت‌ومعلول است. در اصل کائنات مانند یک ماشین بزرگی است که تحت پرنسیپ هاونظام ثابت درحرکت‌وجنبش است .هرگاه ما راجع به‌ماشین طبیعت و کائنات معلومات مکمل وجامع داشته باشیم وارتباطات آن را درک نمائیم آنگاه میتوانیم بدرستی کاروعمل آنرا درک کنیم.حتی به تفصیل ممکنه‌وقوع حادثات را پیش بینی نمائیم.

هرگاه این‌اصل را در باره سلوک انسان تطبیق نمائیم براساس دوکترین و اصالت جبر چنان‌میتوان اظهار عقیده ونظر کرد که جمیع‌سلوک انسان تابع وپیرو قوانین کلی است.روان شناسان‌بحیث یک‌اصل این حقیقت را پذیرفته اند که هر معلول دارای علتی می باشد و یا هرانگیزه ومحرک‌باعث‌ظهور یک عمل‌می شود .بنا بران‌آنها پیوسته علت وسبب سلوک انسان را و تاریخچه حیات و تجارب گذشته فرد را جستجو می کنند . هرگاه درباره تجارب‌سابقه وتاریخچهٔ‌حیات یک شخص بصورت جامع ومکمل معلومات داشته باشیم واقعاً میتوانیم درباره سلوک آیندهٔ فرد پیشگوئی وپیش بینی کنیم . این فرضیه‌وسفکوره اکثریت قاطع روان‌شناسان را به آن‌داشته است که‌انسان را یک موجودی پندارند که‌دربرابر انگیزه ومحرکی از خود عکس العمل ارایه میدارد. این نظریه ودوکتورین مفاهیم‌آزادی وخود ارادیت انسان را متزلزل ومغشوش می‌سازد.طوریکه سکینر (Skinner)در سال (۱۹۵۳)این موضوع را چنین افاده کرده است :

«فرضیه ایکه انسان آزاد نیست برای تطبیق اصل ها و پرنسیپ های علمی در مطالعهٔ سلوک بشر ضروری تلقی می شود. بنا بران انسان مجبور و ناگزیر است تا بهر شکلی که باشد تحت تاثیر نفوذ طبیعت رود خود را در قالب نظام کائنات شکل دهد ویا چون دانه شطرنج بهرطرفی که حرکت داده شود در حرکت افتد.»

بطور مثال میتوان گفت روان شناسانیکه طرفداران سرسخت اصالت جبر اند به عادات وعقاید مختلف مردم در سراسر جهان اشاره کرده گفته اند که کافهٔ انسانان توسط ثقافت و کلتلور مخصوص جوامع ایشان شرطی شده اند ویک سلسله اعتیادات وخصایلی راکسب کرده اند. این دسته دانشمندان با تکای نتایج و حقایق دست داشته تجربی خود علاوه کرده اند که عقاید و ارزش های مردم مختلف جهان توسط پاداش ها و سرزنش ها تشکل یافته اند. تجاویز والدین، مربیان و ارباب نفوذ و امثال آنها در تشکل فرضیه ها وتثبیت کردار بشر نیروی با قدرت ومهمی بشمار می رود، علی الرغم آزادي انسان چنان تصور می شود که جمیع اعمال فرزند آدم بصورت کامل محصول ونتیجه تجارب سابقه و انعکاسات مشروط ثقافت خودی می باشد.

هرگاه باین بحث ادامه دهیم درمی یابیم آنانکه طرف داران سرسخت قضاوقدر واصالت جبر اند عقیده دارند که همه مسایل پیش از پیش تعیین شده است وهمه حادثات بصورت قبلی تثبیت یافته است یعنی آنچه واقع شدني باشد خواهی نخواهی واقع خواهد شد. انسانها مانند ممثلاني اند که در صحنه تمثیل زندگی نقش خودرا طوریکه بصورت قبلی تثبیت وتعیین گردیده است بازی می کنند وهیچ نوع دستی درتغییر سرنوشت خود ندارند.

فرضیه ودکترین اختیار:

امادرحیات شخصی خود احدی عقیده کامل و صددرصد در مساله جبر ندارد وطرف دار سرسخت آن نظریه درتجارب روزانه خود نمی باشیم چه ما نمیخواهیم اختیار خودرا بدست خود ازدست دهیم. عالم بزرگ معاصر موسوم به شیبوتانی (Shibutani) این موضوع راچنین تفسیر کرده است که: هرشخص عقیده دارد که اومیتواند تااندازه قسمت وتقدیر خودرا کنترول واداره نماید. او قابلیت اخذتصمیم وتمثیل اراده خودرا دارد واو قادراست تا از بین چندین مساله یکی رابرگزیندو از بین چندین عکس العمل یکی رااختیار کنند. این موضوع آنقدرواضح وروشن است واین عقیده آنقدرعمومیت دارد که اساس دکترین اختیارواراده آزاد راپی ریزی می کندوبنیان مفهوم مسوولیت اخلاقی رامی گذارد ازآنجا که انسان یقین دارد که میتواند ازبین چندین فرصت وچانس یکی رااختیار کند، پس دربرابر اعمال و کردار خودمیسزد طرف محاسبه وبازپرس قرار بگیرد.».

طبیعی است که ما همه میتوانیم دربین سلوکیکه در برابر آن احساس مسوولیت مینمائیم و سلوکیکه ازما درحالتی صادرمی شود که باختیار وهوش خودنمی باشیم فرق وتمیز کنیم. مثلا حینیکه مادر تحت تاثیریك عامل خارجی چون دوای سکر آور یا شیم و یا بیك وضع متصادم گرفتار آئیم ویااختلال ذهنی بمادست دهد آنگاه مطالبی راکه اظهارمیداریم وکاری را که میکنیم مسوول آن نخواهیم بود چه درحالت عقل وشعور همچو کاری ازماسرنزده وحرفی ازماشنیده نشده است محاکم عدلی ما هم بین اعمال وکردار مادر جاتی راتعیین وتثبیت میدارد. تمام طرز حیات و زندگی مان ازقبیل آزادی بحث وبیان ،آزادی رای دهی ورای گیری، نظام هاوموسسات دیموکراتیك وفرضیهٔ مسوولیت های فردی وشخصی همه وهمه براساس واصل مفهوم آزادی وخود ارادیت متکی می باشد. جای تعجب است که عده زیادی ازطرف داران سرسخت وباحرارت دکتورین خبرر اکسانی تشکیل میدهند که باجهان مشتاق و آرزومند اساسات دیموکراسی اند، طوریکه گاردون آلپورت می گوید: «هیچ گونه عقیده مهملی زننده تراز عقیده علمانخواهد بود که بحیث عضویك جامعه دیموکراتیك یك سلسله فرضیه های روانی راطرح می ریزند که تحقیقات لابراتوری واسناد علمی آنرانقض وردمی کند بلکه فرضیه های مخالف آنرا که موافق بطبیعت وسرشت آزادبشری است کشف و تثبیت میدارد.

درباره عقیده ظاهراً مهمل وقابل حفظ وتعدیل محل اصالت جبر که برضد ستاره درخشنده آزادی وخودارادیت قیام کرده است کارل راجرزدرسال ۱۹۶۱ بارتباط تداوی مریضان روانی چنین اظهار نظر کرده است: «بارتباط معالجه امراض روانی بعضی از تجارب شخصی و عندی که کسب شده است حاکی است که شخصیکه تحت تداوی قرارمی گیرد اندر باطن خود قدرت انتخاب عمل را بدرستی احساس می نماید. اودرخودچنان احساس آزادی می کند که میتواند اراده خود را تمثیل کندیادر عقب مسایل عنعنوی ومزخرفات خویشتن را پنهان دارد. او میتواند بجلو حرکت کند وپیشرفت شایان نمایدیا برعکس رجعت قهقرایی کند اوقادر است چنان سلوك وکردا ری را انجام دهد که برای خودش ودیگران تعمیری وروح افزا باشد یا تخریب کن. اومیتواند بکمال آزادی زندگی کند ویامرگ ونابودی را اختیار نماید. بالاخره میتوان گفت که درهر دو صورت، درك مفاهیم ومعانی فزیولوجیکی وروانی اعمال وکردار انسان مهم وارزنده می باشد. بنابران حینیکه داخل اصل موضوع تداوی وساحه معالجات روانی میشویم آنهم که بشکل وطریقه های تحقیق آفاقی انجام می یابد گویا مانندسایر علماخود راتابع اصالت جبرمی یابیم. ازین لحاظ واضح میشود که هر فکر، احساس وعمل مریض روحی گویا پیش از پیش تعیین وتثبیت شده است. پس اصلا چیزی بعنوان آزادی وجود ندارد. این معضلهٔ را که من می خواهم وسعی دارم تا شرح دهم

ازمشکلات ساحات دیگر علمی تفاوت وفرقی نمایان و کلی ندارد .تنها فرق آن در اینست که اکنون آنرا بدرجهٔ اعلی محراق ومورد توجه قرار داده ایم . بنابران بیشتر مشکل و نا قا بل حل به نظر می آید .در حالیکه هیچ مشکلی نیست که راه حل نداشته باشد.»

اگر چه معجزه آزادی واختیار در قطب مخالف دوکتورین جبر قرار دارد، ولی باز هم توسط روان شناسی معاصر راه حلی برای آن جستجوشده است ویک عده ازروان شناسان عقیده جبررا بمفهوم وسیع وملایم آن اختیار کرده وپذیرفته اند .این نظر به چنین ایضاح می شود که آنها تأثیرقانون علت ومعلول را در سلوک بشر قبول کرده اند . امااین قانون در اثر تصمیم خودی وتمثیل اراده شخص که توسط قدرتهای ذهنی ودماغی انسان گرفته میشود ، تطبیق می گردد. این مطلب هم روشن است که سلوک انسان تحت نفوذ قوی وجدی تجارب گذشتهٔ وی قرار دارد . علما هم ازین نظربه طرف داری وپشتیبانی می کنند که انسان از جریان عمل وکردار خود آگاه میباشد قابلیت آنرا دارد که تجارب گذشتهٔ خود را د راعمال وکردارش انعکاس دهد.آنرا مجدداً به نحوی که میخواهد تعبیر وتفسیر کند وسر از نو بـه آن شـکل نو د هـد. انسان توانائی آنرا دارد تاسلوک خود رانقد کندوطرف انتقاد وبازپرسش قرار دهد. بعد از تقدیر وارزیابی سرازنو آنراشکل داده وبوجه احسن وبهتری اصلاحش نماید . همچنان انسان میتواند انواع مختلف کردارها رابراساس تجارب قناعت بخش سابقه ونتایج احتمالی آینده وزن وتقدیر کند .علمای روان شناسی به قابلیت تصور وابتکار انسان در باره بوجود آوردن امکانات جدیده ایکه مغایر تجارب سابقهٔ او باشد هم تسلیم شده اند وبخصوص بداشتن قدرتیکه تحولات لازمه را در اثر معلومات نوین وحادثات جدید در پلان های مطروحهٔ خود وارد کرده اند ودر پرتو آن آینده را پیش بینی نموده اند، بحیرت اندر شده اند.

مولرد رسال ۱۹۶۱ وکالردرسال ۱۹۴۶ در اثر مطالعات وتجارب گفته اند که آزادی از جملهٔ مزایای اصلی وفطری انسان است که عملیه های رشد و انکشاف انسانی ،عقلی وعاطفی توسط آن نمودار می گردد . در حالیکه حادثات جسمی وبیولوژیکی از اصل و پر نسیب جبر پیروی می کند. البته در آن هم استثنا آتی موجود است مانند بعضی از رشته فرعی فزیک اتومی ، انکشاف مفهوم آگاهی خودی، استدلال ودیگرعملیه های عالی فکری وذهنی که از آن مستثنی میباشندوبرای انسان یک سلسله کردارها و عمل های ممکنه را دربسی از حادثات وصحنه های زندگی مهیا و میسر می گرداند .در صحنه های انتخابی که بین چندین فکر وعمل یکی را باید گزید واختیار کرد انسان قا بلیت های چندی ارائه میدارد که توسط آن فکر ممکند ، تصور وتخیل مینماید، تجارب

گذشته را در پرتو مسایل جدید ه سراز نو تنظیم می بخشد ونتایج آینده را پیش بینی می کندو یا پدیده هاوحا دثاتی را که بصورت قبلی تعیین شده اند پیش از آنکه بوقوع پیوندند ، میداندو میتوا ند آنرا تصور کند . و پیش بینی نما ید انسان تا آنکه عاطل و مثل یک ماشین بی اختیار پنداشته شود بهترخواهدبودتا چنان تصورگردد که او موجود فعالی است ومیتواند مقدرات خود را شکل دهدو در تشکل وتثبیت آن د ستی داشته باشد.

هرگاه چنان تصور نمائیم که انسان تا حدی آزادی‌وقدرت وتوانائی انتخاب عمل رابراساس استدلال ، تفکر ومنطق وپیش بینی مسایل دارد تا آنکه محض بر حسب اصل تقو یه و تجا رب نشته مقید باشد میسزد، پس انسان باید از زندگی وپرورش در یک محیط واجتماع سا لم و آزاد زند گی بر خورد ار باشد.

در حقیقت یک اجتماع د کتا توری ومحیط استبدادی که در صد د وتلاش آن با شد تا ا عضای آن به سلوک مقید وماشینی ودستور العمل ضیق وثابت اعتیاد حاصل دارند ودرنتیجه انسان‌حر، آزاد وصاحب اراده را در اثر اصل نقوه وانعکاس مشروط میتوانند بیک پر زه ماشین تبد یل نمایند وحر کات وسکنات‌اورا اوتوماتیکی و ما شینی سازند. در ینصورت‌طبیعی است که حرمت انسانی و نعمت آزا دی و اختیار از بین می رود وانسان محض مانند سایر حیوانات که تنها جنبهٔ‌حیوانی داشته باشد ،پند اشته می‌شود .

در پایان این بحث بر حقیقتیکه همچو تلاش های جبری واستبدادی ابدآ موفق نشده وبسر نمی رسد وکامل نمی باشد به این نتیجه می رسیم که ا نسان اما سآ تمایل‌تقدیر وارزیابی‌سلوک و کردارش‌را دا شته‌وموجودفعال‌وفاعل‌مختار می باشد تاآنکه‌عاطل‌وغیرفعال وارتجاعی‌تصورشود.

***

در اثر این مباحث ضد و نقیض وبرله‌وبرعلیه انسان به‌چه نتیجه خواهیم گرائید که انسا ن درسرشت وطینت خودچگونه می‌باشد؟ ازخلال مطا لعات وشو اهد دست‌داشته‌چنان‌معلوم میشود که انسان‌قا بلیت وتو انائی انجام کارهای نیک وبدرا دارد و همچنان دارای‌قـدر ت استـلال و تابع احساسات وروش های‌غیرمنطقی هم‌بوده وگاه‌دارای‌استعداد فعال وزمانی عاطل‌وبطی‌می‌باشد.

این نوع کردارهای بشر بشکل متوازن وباهم ومتناسب بظهور نمی رسد بلکه مانند دو قطب در دو جناح مخالف همدیگر قرار داشته می‌باشد. اگرچه ما بیکی از ین دو قطب هر چه بیشتر نزدیکتر شویم بازهم استعدادو نیروی قطب دیگر اگر بصورت عملی در ما دیده نشود اما بشکل بالقوه در سرشت مان موجود میباشد. هیچ یك از انسان برای همیشه منطقی یابی منطق، نوع دوست و ازخود گذر یا خودخواه ومغرور، و فعال و یا عاطل بوده نمیتواند. بهمه حال نمونه های ثقافی و اجتماعی یك جامعه خاص ومعین یاروش های حیاتی آن انسان را بیك نهایت ویانهایت دیگر میکشاند.

در مباحث آینده سعی می ورزیم تا برای خوانندگان گرامی معلومات جامع و موثقی راجع به انسان از دیدگاه نظر روان شناسان گردآوریم وبخصوص سرشت وطینت انسان رااز نگاه روان شناسان تحیل و نمونه های مکاتب دیگر روان شناسی را مطرح بحث و مداقه قرار دهیم.

نغمهٔ بلبل

بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است
عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است
کسی که زخمه رساند به تار ساز حیاة
زمن بگیر که آن بنده محرم راز است
سخن درشت مگو، درطریق یاری کوش
که صحبت من و تو درجهان خداساز است

(علامه محمد اقبال)

پوهندوی گل رحمن حکیم

پیمایش آموزش اکتسابی

هر کاری که وقت محصل یا استاد، درآن مصرف می شود انگاهی به مورد دانسته می شود که در رسیدن اهداف تعلیم و تربیه موثر افتد.

پیمایش کار اکادمیك ونمره دادن به اساس فعالیت محصلان کار سهل نیست. استادان محترم آنرا از نگاه های مختلف مشاهده میکنند ودر برابر اینگونه سنجش ها عکس العمل متفاوت از خود نشان میدهند. بعضی از ایشان به امتحان وآزمایش هیچ باور ندارند و بعضی از مایش و امتحان را خالی از اشتباه میپندارند. اما عقیده نگارنده اینست که چون پیمایش یك کار اکادمیك وجزولاینجزای عملیه های تدریس وآموزش است، بنا بران خالی از فایده نخواهد بود اگربه اندازه تدریس وآموزش به این جزو نیز اهمیت قایل گردیم. حتی این کار در تعریف اهداف تعلیم وتربیه، اهداف کورس به اساس ضرورت محصل ودر پیشرفت او وبسوی این اهداف اهمیت زیاد دارد. پروگرام آزمایش اکادمیك بایست اندازه پیشرفت علمی وطرز ارزیابی آنرا با اوتباطیکه به اهداف تعلیم وتربیه دارد، پیمایش نموده بتواند.

جنبه های مختلف پروگرام ارزیابی :

چون پوهنتون در واقعیت امر در پرورش استعدادهاو رشددادن شخصیت ها مسؤلیت دارد. بنا برآن پروگرام ارزیابی نباید منحصر به آزمایش مهارت های اکادمیك باقی بماند. اگر خواسته باشیم که از پروگرام ارزیابی به حد اعظمی استفاده شود باید نکات اتی را در نظر گرفت و پیمایش کرد :

۱ — ذکاوت محصل در روشنی شخصیت او .

۲ — استعداد خاص او که در رشتهای خاص از خود نشان میدهد .

۳ — دلچسپی مسلکی یا غیر مسلکی وي .

۴ - توافق شخصی و اجتماعی .

۵ — طرز تلقی تقدیر از ارزشهای کلتوری و غیره .

۶ — پیشرفت علمی: اگر چه پوهنتون از نگاه عمومی عهده بر آرو مسوول رشد بصورت کلی میباشد اما بصورت عموم در موقع ارزیابی، استاد در پیشرفت علمی محصل نسبت به هرعامل دیگر خود را دخیل میداند. از نگاه تعلیم وتربیه هریك از مواد فوق درنزد استاد ومعلم اهمیت خاص دارد ولی ارزیابی انها بصورت حتمی یك پروگرام رسمی را ایجاب نمیکند. استاد میتواند صرف توسط مشاهده ومباحثه در صنف وخارج آن اکثر نقاط ضعیف و قوی شاگرد خود را شناخته وحتی توافق اجتماعی او را بدون کدام وسیله رسمی ارزیابی وتشخیص بدهد. اما اگر فرصت مشاهده ومباحثه بنا بر معذرتی میسر نباشد استاد مجبور است برای شناخت شاگرد خودبه امتحان وازمایش اتکاء نماید ویا از روش هاوتکنیك های رهنمائی، سوانح و غیره و سایل رسمی ونیمه رسمی استفاده کند. اکثر استادان عقیده دارند که در ارزیابی محصلان تنها مکلفیت دارند. پیشرفت شاگردان رادر موادتدریس شده خودش پیمایش کنند. ولی امروزدر ساحه ارزیابی ایجاب میکند که رابطه پیشرفت اکادمیك با سایر جنبه های رشد شاگرد در نظر گرفته شود. ارزیابی بیشتر باید به حیث وسیله جامع استعمال گرددو نه تنها به حیث وسیله مقایسه با یك دسته معین یا نارم معین. ارزیابی بایست شاگردان رابه سوی اموزش های پیچیده تر رهنمونی کند تا ازطرق عالیه رشد ذهن استفاده کنند.

بصورت عمومی هر موسسه چه تجارتی، صنعتی وتعلیمی بایست موقف وروش موجودخود را بانظر داشت ارتباط آن به آینده هر زمان ارزیابی کند. بنا بران بی مورد نخواهد بود اگر به طرز طرح ریزی ووظایف ارزیابی بهتر که نقاط اساسی اهداف تعلیم و تربیه را تحلیل و تجزیه کند تا حد توان توجه نماییم. واضح است که یکی از وظایف امتحان کمك کردن به شاگرد است، ازنگاه محصل وظیفه اساسی امتحان اینست که فهم ودانش محصل را در نصاب تعلیمی پیمایش نموده اندازه پیشرفت اورا برای اهداف موجوده ومسیرحرکت وی یا برای رسیدن به اهداف پیشرفته آینده تعیین کند. به این صورت نتایج امتحان محصل را از کار خود اگاه ساخته وی را قادرمیسازدتااهداف حقیقی را برای حال و آینده خودمطرح وتعقیب نماید. علاوه بر این امتحانات آموزش را جلوتر میبرد نه تنها به این مفهوم که امتحان به حیث یك وسیله تحریك وانگیزش به کار رسی رود بلکه امتحان بالذات یك تجربه موثر آموزش است. محصل هنگامی که

برای امتحان آمادگی میگیرد، می آموزد . هنگامیکه امتحان میدهد، می آموزد وهنگامیکه بعد از امتحان درصنف مذاکره می نماید، می آموزد . پس امتحان باید در هرزمانیکه اخذ می شود مختصر باشد تا در مدت کوتاه نمره داده شود و به حیث (Reinforcement) تقویه وبرای شاگرد مورد عمل قرار گیرد . (۱)

وظیفه دوم امتحان کمك به استاد است . توسط امتحان استاد میتواند ضرورت های تعلیمی محصل راتشخیص دهد اهداف واقعی راتعیین وفعالیت های صنفی رابه سویه شاگردان عیار نموده و برای رسیدن به اهداف غائی تسهیلات را فراهم سازد . توسط امتحان میتوان موقعیت صنفی هر شاگرد راتعین وموفقیت اینده اورا پیشگوئی نمود. همچنین استاد توسط امتحان میتواند موثریت تدریس خود راارزیابی نموده وپیشرفت ورشد خود رادر رشته استادی تعین نماید .

امتحانات اداره چیان را در شناخت نصاب تعلیمی ، استادان ومحصلان کمك مینماید . فعالیت انفرادی ودسته جمعی محصلان درنگهداشتن سویه اکادمیك و موقف موسسه اثر بسزا دارد. تذکر باید داد که ارزش امتحان وقتی فهمیده میشود که آنراجزولاینجزای عملیه تدریس و آموزش بدانیم ویك فعالیت وقفه ئی وتحمیلی جدا ازعملیه اموزش نه پندار یم .

خصوصیت های یك امتحان خوب :

پیش ازهمه یك امتحان بایست مورد اعتماد ودارای اعتبار باشد . یعنی چیزی راپیمایش باید نمود که آرزوی پیمایش آنرادارد . طورمثال امتحان تاریخ افغانستان که برای یك صنف خاص طرح گردیده باشد باید آن گوشه های تاریخ افغانستان راروشن سازد که درآن صنف به خصوص تدریس گردیده است. ولی همین امتحان تاریخ دریك صنف دیگر که دران ممکن است به جوانب دیگر تاریخ افغانستان دروقت تدریس فشار بیشتر وارد گردیده باشد قابل اعتماد واعتبار نیست. قابلیت اعتبار و اعتماد یك مفهوم خاص را افاده میکند. یك امتحان برای یك مقصد خاص تحت شرایط مخصوص مورد اعتماد واعتبار (Validity) می باشد (۲). حتی دریك کورس تاریخ افغانستان میتوان جنبه های مختلف راپیمایش نمود: مثلا یك استاد می تواند بیشتر به اسما وتاریخ هافشار وارد کند . یا میتواند بیشتر به روابط ، علل ، نتایج وفهم تاکید نماید ویابه مقدار نسبی هر کدام آنها اهمیت قایل شود.

1—Mouly, G.J. (1968) Psychology for Effective Teaching, P 573. Holt, Rinchart and winston, Inc.

(۲) مفهوم اعتماد و اعتبار Validity یك امتحان اینست: تاچه حدود درپیشبینی خصوصیتی که باید مورد سنجش قرار گیرد دقیق می باشد . داکتر سیروس عظیمی ، اصول روانشناسی عمومی چاپ ایران ، ۱۹۷۲ ، صفحه ۷۸ .

امابه هرحال سوالات به‌میان می‌آید . مثلا آیااستاد از غلط نوشتن نامهانمره راکاهش‌میدهد !... گرامر ضعیف واستعمال جملات نامربوط به‌معیار تاثیرداشته باشد ؟ آیاروش وطرز تلقی محصل راجع به این کورس وبصورت عمومی راجع به پوهنځی ویاموسسه منعکس‌گردد؟این سوالات‌تنها درپیرامون اهداف کورس جواب داده‌شده میتواند . وتعیین این‌اهداف درو هله اول در ساختن امتحان ارزیابی آن‌از لحاظ قابلیت اعتمادواعتبار حتمی پنداشته‌میشود.با نظر داشت تعریف‌اموزش هنگام طرح ودیزاین یك کورس‌اهداف‌فوق‌الذکر بایست طوری‌تشریح شده باشد که در تفسیر سلوك و کردار محصلان تمثیل شده وعلامه پیشرفت سوی‌اهداف مذکور را نشان بدهد .

اهداف‌فوق‌رامیتوان اولا به سه ساحه تقسیم نمود: معلومات وظیفه وی ،مهارت هاو طرز تلقی ، که هریك ازین ها دارای اجزای‌خصوصی‌اند . مثلا میتوان تحت‌معلومات وظیفوی‌واقعیت ها، تاریخ ها، نامها، اصطلاحات‌مسلکی ،تعاریف، اصولهاوتعمیم‌فهرست‌نمود ، همچنین مهارت ها رامیتوان به اجزای ذیل خورد ساخت: توان دیدن یك‌ماخذ ، توان مختصر ساختن و اختصار نمودن‌آن. به‌عبارت‌قابل فهم .به‌همین منوال طرز تلقی رامیتوان‌قدردانی‌ازسهم‌گیری‌رهبران‌سیاسی، علمی ، افتخارات‌ارثی وبالاخره عقاید انسانها خواند .

بحث اینکه چگونه باید اهداف یك کورس طرح ودیزاین‌شود بحثی است جداگانه ، ولی قابل‌تذکر میدانیم که اهداف بایست در نوعی ازتغیر سلوك مضمر باشد که توسط خواندن همان کورس توقع برآوردن‌آن‌شده بتواند.اگرچه تمام اهداف یك کورس پیمایش شده نمیتواند بنابران‌فهرست اهداف به یك‌جدول مختصات‌محدود گردیده‌ودرامتحان‌به‌آن‌فشاروارد‌میشود. به این‌طریق ازاهداف به حیث رهنمائی تدریس واز جدول مختصات به حیث‌رهنمائی ارزیابی استفاده‌بعمل می آید .جدول مختصات باید طوری ترتیب گردد که استاد هنگام امتحان به سهولت تعین نموده بتواند که ایا محصلان به اهداف‌موصوف رسیده اند یا خیر :مثلا ایا محصل یك تعداد واقعیت ها را یاد گرفته است ،ایا لغات تخنیکی همین کورس را به جا استعمال نموده میتواند .

اما درین کارفوق العاده محتاط باید بود زیرا که امتحان مقدار ونوع آموزش راتعین‌نموده وبه اهدافی که در امتحان به آن تاکید نگردیده استاد و شاگرد ملتفت نه میشود چنانچه کرکدل (Kirkendall) میگوید : «حرص کار کردن یك شاگرد برای نمره مساوی به‌پشت کار معلمین است که برای نمره تدریس‌مینمایند» بنا براین اگر درامتحان به انکشاف همه جانبه محصل فشار وارد نه شود امتحان به اهداف تعلیم وتربیه ضرر وارد‌میکند. پس‌برای‌اینکه امتحان قابل اعتبار واعتماد‌باشدبایست‌متناسباً تمام‌ساحه های‌جدول‌مختصات‌را دربرداشته باشد.

هرگاه شاگردی از نگاه متن تاریخ افغانستان مستحق ۹۰ نمره باشد ولی از نگاه ضعف لسان وخط ناقص نمره وی به ۷۰ کاهش یابد از لحاظ قابلیت اعتماد نمره او یك نماینده قابل اعتماد از دانش وی در تاریخ افغانستان نه می باشد. واحیانا شاگرد دیگری با دانش محدود خود راجع به تاریخ افغانستان با زبان فصیح یا خط خوب ۷۰ نمره میبرد این دو نمره «۷۰» دارای عین ارزش نیستند واساس پیشرفت نزد شاگردان مغشوش میشود.

بصورت خاص دیده میشود که بعضی امتحانات اکتسابی به واقعیت ها فشار وارد نموده و از بعضی خصوصیات مهم تعلیم وتربیه از قبیل انتقال مواد آموزش درحل مسایل تازه ، دریافت روابط ، استعمال قوانین ؛ تعبیر وتفسیر اطلاعات، ازما یش فرضیه هاوغیره سطحی میگذرند. تمایل اینکه امتحانات باید محصلان را من حیث کل مطالعه وتحت ارزیابی قرار بدهد موضوع را مشکلتر ساخته ولی ناگزیریم در ارزیابی محصلان تا حد ممکن استعداد، پختگی و سابقه ومعلومات عمومی او را در نظر داشته باشیم . که به این صورت بعضا به فعالیت های خارج ساحه اکادمیك او نیز تماس میگیرد .

خصوصیت دوم امتحان خوب :

امتحان اکتسابی بایست Reliable (۱) یاموثوق باشد . یعنی یك امتحان هرچه را پیمایش میکند باید ثابت وهمیشه یک نتیجه را ارائه کند . ثبات یك امتحان در اثر مقایسه نتایج محصلان در امتحانات مکرر بسهولت تعین وبشکل ضریب رابطه نمایش داده میشود . رابطه مذکور را میتوان به اشتباه معیاری پیمایش تحویل نمود که مقدار تغییر پذیری نمره شاگرد را در امتحان دوم نشان می دهد هرقدر موثوقیت امتحان پائین باشد به همان پیمانه مقدار تغییرپذیری نمرات بیشتر می باشد تذکر باید داد که یک امتحان ممکن موثوق باشد ولی حتمی نیست که قابل اعتماد هم باشد زیرا امکان دارد یك امتحان بطور ثابت یك شی نامطلوب را پیماش کند . از طرف دیگر اگر امتحان کاملا غیر موثوق است نمیتواند قابل اعتماد باشد .ولی اگر امتحان قابل اعتماد باشد با لضرور باید موثوق باشد . در امتحانات زیاد دیده شده است که نمرات ایشان معرف کار و لیاقت ایشان نیست. از نگاه موثوقیت امتحان دو دلیل موجود است .یا اینکه نمرات ایشان صرف متکی به چند سوال نهایت محدود پروگرام کورس استوار بوده است که نمیتواند دانش محصل راتعیین نماید مگر

(۱) مفهوم Rebliability اینست که تا چند اندازه وحدود یک امتحان در سنجش آنچه باید بسنجد ثبات دارد .

آنکه امتحانات متعدد موجود باشد . ویا اینکه سوالات طوری ساخته میشود که تفاوت ۲، ۳، ۱۰ و حتی ۲۰ نمره در آن احساس نه میشود. چنانچه تجدید نظر ها به پارچه های محصلان این مدعا را ثابت میکند .

خصوصیت سوم ، امتحان قابلیت استعمال آن است:

درین خصوصیت امتحان عواملی از قبیل موجودیت مواد ، قیمت ، روش تطبیق ، سهولت ویا اشکال نمره‌دادن وغیره دخیل می باشد . البته این عوامل از نگاه اهمیت به درجه دوم قراردارد. اما اگر دو امتحان از نگاه اعتماد وموثوقیت باهم قابل مقایسه باشد پس معلوم است امتحانی که مصارف کمتر را ایجاب میکند انتخاب خواهد گردید .

مثلا اگر قرار است که چند شاگرد محدود را امتحان نماییم سهولت ساختن امتحان مقالوی در آن ارزش دارد که پارچه های ایشان رابصورت تخنیکی وهمه جانبه خوانده وارزیابی نمائیم. اما اگر تعداد صنف زیاد باشد ارزش این را دارد تا استاد امتحان عینی را ساخته و از وقت و زحمت کشی خود استفاده بیشتر رابنماید.

انواع امتحانات :

امتحانات را میتوان مطابق اهداف خویش طبقه‌بندی نمود. چند نوع مشهور آن قرار ذیل است.

۱ــ امتحانات صنفی وامتحانات معیاری.

امتحان صنفی :

طوریکه ازنامش معلوم است توسط معلم یا استاد ساخته میشود، طوریکه اهداف خاص همان کورس را درنظر دارد. منطقا باید این امتحان دارای اعتماد قابل ملاحظه باشد، ولی متاسفانه اکثرا برمجهول بودن اهداف ویانا اشنائی به روش تخنیکی سوال سازی درجه اعتماد این سوالات پائین می آید. علاوه براین بزرگترین نقص اینگونه سوالات عدم موجودیت یك معیار مقایسه است تابه اساس آن فعالیت وفهم شاگرد اندازه گردد.

در مقابل امتحان معیاری توسط متخصصین ساخته میشود، توسط یك نمونه از یك جمعیت بزرگ معیاری میگردد، بزرگترین مفاد این نوع امتحان داشتن یك معیارو یانارم خارجی است که فعالیت وفهم شاگردبه اساس آن پیمایش میگردد ولی عیب آن اینست که اهداف این امتحان خارج ازاهداف یك کورس مشخص است که درطول سال بران تاکید میگردد وموردتائیدمی باشد.

۲ــ امتحانات آفاقی و عمدی:

امتحانات به اساس روش نمره‌دادن بدو دسته آفاقی وعمدی تقسیم میشود. درامتحان نوع افاقی از قبیل چند جوابه صحیح و غلط مقابله کردن و غیره جوابات یا صحیح ویا غلط

می باشد. ازطرف دیگر نمره دادن به‌امتحانیکه بشکل مقاله نوشته می شودفهم ودرك کافی نمره دهنده را در مضمون‌ایجاب مینماید تاتمام جوابات را مطابق به مضمون تدریس شده یا هدف معینه ارزیابی کند. درشایستگی نسبی این دونوع امتحان عینی ومقالوی مباحث طولانی صورت گرفته است. که درنتیجه‌اکثر استادان وشاگردان‌ازنوع امتحان عینی طرفداری نموده اندولی‌دران اتفاق نظر موجود نیست.مزیت وعدم شایستگی هرنوع ،بیشترازهمه به محتوای کورس، طرز طرح سوال ،روش‌تدریس،آشنائی استادبه ساختن سوالات،وتجارب شاگردان‌مربوط می باشد. هیچ نوع آن برنوع دیگربرتری وتفوق‌ندارد. هرکدام دارای محاسن‌و معایب نسبی‌می باشد. مساله‌اساسی اینست‌تا جای استعمال مناسب هریك ازین‌نوع را تشخیص نمود. این چنین نتیجه‌گرفته میشود که به منظور ارزیابی اهداف‌متفاوت، محتویات متفاوت وعملیه های متفاوت‌روانی وسایل‌متفاوت ارزیابی و پیمایش بکار برده شود. پس بهتر خواهد بود که گفته شود اشخاصیکه امتحان عینی راکاملا نامناسب برای اهداف خود میخوانند امکان استعمال ومفادآنرا عمیقاً توجه‌نکرده‌اند.

محاسن مهم‌امتحان‌عینی درین است که دارای سوالات ونمونه های‌وسیع میباشد.قسمت‌اعظم محتویات و اهداف کورس را شامل میشود و در نتیجه‌در جهٔ اعتمادووثوق‌آن در اکثر مواقع‌بیشتر می‌باشد.ازاینکه‌در نمره دادن تمایلات‌شخصی‌راه ندارد‌به‌موثوقیت نسبی آن افزوده‌میشود.حسن دیگر این‌نوع امتحان درین است که نمره دادن آن خصوصاً در صنوف بزرگ خیلی آسان می‌باشد. ازطرف دیگر امتحان مقالوی نیز دارای بعض خوبیها می باشد. امتحان‌مقالوی بعضی‌اهدافی‌راکه توسط وسیله دیگر موثرانه پیمایش شده نمیتواند ارزیابی‌میکند. مثلاً توان اینکه‌شاگرد چطور مواد راتنظیم‌وسفکوره خود را اظهار مینماید.فکر میشود که‌درامتحان‌مقالوی دانش زیاده‌تر ضرورت‌است. و حافظ بایست مواد را به یاد داشته باشد تابتواند آنرا به حیث یك مفهوم با معنی ارائه کند در حالیکه در امتحان عینی تنها شناخت جواب صحیح کفایت نموده‌و فکر میشود که‌این نوع امتحان به‌آموزنده یك احساس غلطراجع به‌علم‌میدهد، همچنین‌امتحان مقالوی استدلال محصل رانیزارزیابی مینماید. ولی خاطر نشان باید ساخت که هیچ یك‌ازسوالات‌مقالوی‌عملیه ذهنی‌راکه توسط همین سوال بکار افتاده است ازنگاه کمیت و کیفیت منحصرو محدود ساخته نه میتواند. برخلاف انتقادی که بر امتحان عینی وارد میشوداینست که اگر امتحان عینی درست ساخته شودبه وضاحت میتواند استدلال شاگرد را ارزیابی، اطلاعات راتفسیرواصول هاراتطبیق نماید.ولی امتحان عینی‌تنهاقدرت مقاله نویسی شاگرد را نمیتواند به خوبی ارزیابی کند.

طوریکه قبلا تذکرداده شد ضعف‌امتحان مقالوی ناشی ازآن است که‌نمونه های سوالات کم

تمایلات دران دخیل وزحمت نمره دادن آن خیلی زیاد می باشد. در وقت امتحان مجبوراند زیاد بنویسند تا بخش کوچکی ازمحتویات پروگرام را احاطه نمایند. اکثر وثوق آن خیلی کم وگاهی درجه اعتمادآن هم ناچیز می باشد. شیوهٔ نویسندگی،فصاحت، غلط تعبیرنمودن سوالات،توان گزاف گویی اکثر سبب میشود که شاگرد نمره خوب رابیشترازاستحقاقش بگیرد. درنیمه اخیراین قرن دانشمندان تعلیم‌وتربیه به این‌واقعیت‌معتقد شده اند که‌در امتحان مقالوی نه‌تنها اینکه‌نمرات دو یا چند استاد مطابقت نمیکند بلکه نمره عین استاد دردو وقت کوتاه بیك پارچه امتحان مقالوی یکسان نمیباشد. تحقیقی‌راکه Elliot, Starch انجام دادنددریافتند که یك دسته استادان که یك پارچه هند سه‌را نمره داده بودند از ۲۸ فیصد تا ۹۲ فیصد از هم متفاوت بود.

مشابه به‌این، Arny عدم ثبات‌نمره امتحان مقالوی راتحقیق‌نموده وبه‌شکل ذیل نمایش میدهد.

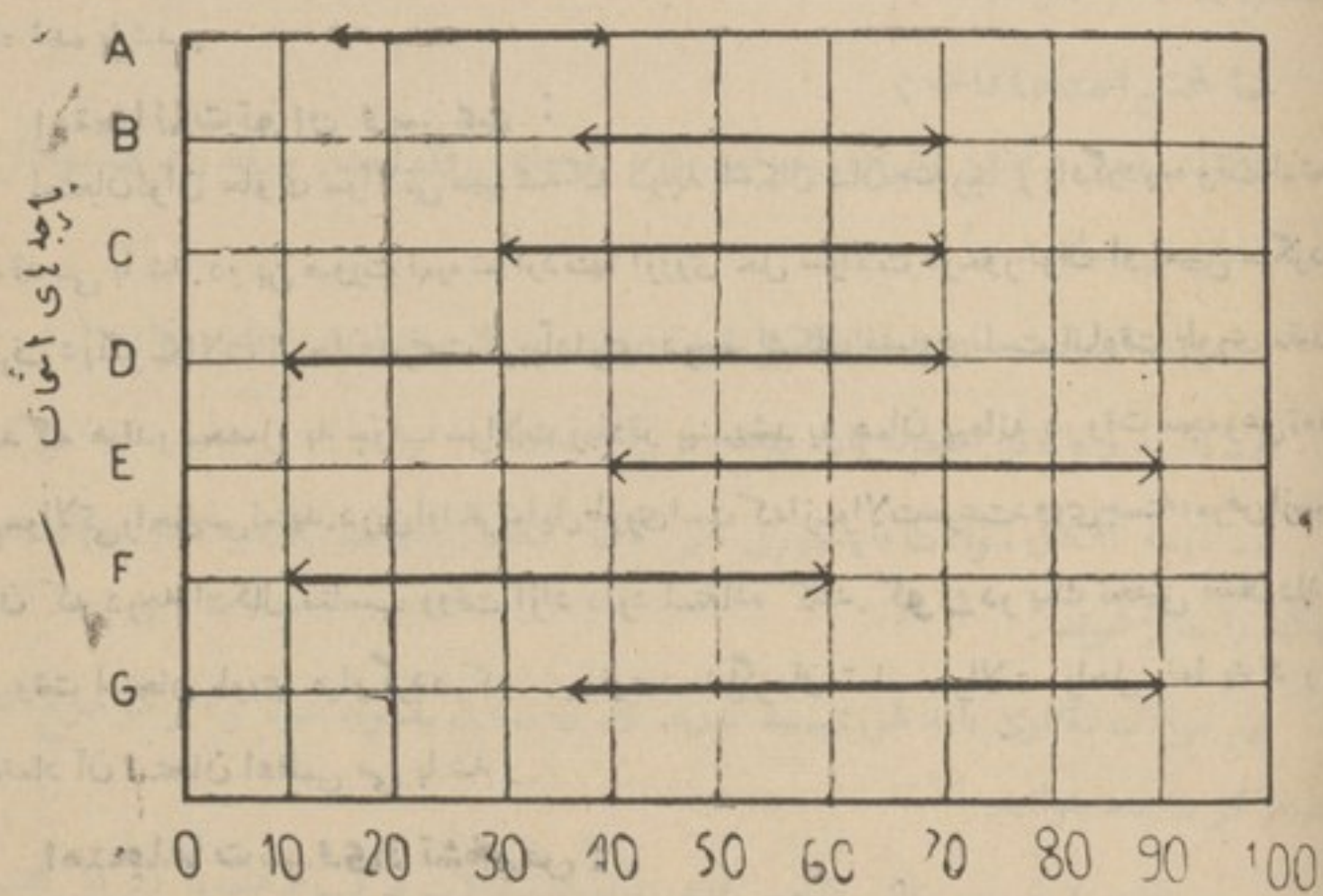

دامنه تغییرنمرات مقالوی که توسط ۱۲ نفراستادبه هفت پارچه امتحان داده شده است. (۱) این شکل نشان میدهد که ۱۲ نفر استاد هفت پارچه امتحان مقالوی رانمره داده وحداقل تفاوت ۱۸ فیصد دریك پارچه وحداعظمی ۶۱ فیصد تفاوت در پارچه‌دیگر به مشاهده رسید،همچنین در تحقیق دیگرکه در بین نزدیکی ها صورت‌گرفت (۳۰۰) پارچه مقالوی انگلیسی را۵۳ نفرحکم‌به

1— Army, C.B, Evaluation in Home Economics. Copyright 1953, Appleton — Co ntury — Crofts, Inc.

مقیاس ۱ — ۹ نمره دادند. ثلث پارچه هانمرات متفاوت از ۱ تا ۹ گرفتند، (۶۰) فیصد پارچه هانمرات شان بین ۷ و ۸ متفاوت بودند وهیچ پارچه کمتر از تفاوت ۵ نمره را نه گرفتند.

امتحان مقالوی میتواند برای شاگرد واستاد هردومایوس کننده باشد. توجه وحوصله فوق العاده استاد درکار است تااز اصطلاحات والفاظ بی لطافت شاگرد معنی ومفهوم را استخراج وفیصله کند که آیااین الفاظ واصطلاحات به منظورگریز ازعدم علمیتش میبا شد ویاواقعاً چنین شخص می باشد. محصلین اکثر نمیدانند که استاد چه میخواهدوچقدر درموضوع عمیق است. به این ترتیب امتحان مقالوی یك تعداد محدودیت ها دارد وحتی گاهی چنین تصور میشود که محاسن امتحان مقالوی از روی مبالغه است مثلاً استدلال نمودن محصل توسط امتحان مقالوی به جزاز یادکردن استدلال صنفی چیزی نه می با شد. Stalnaker وثوق وقابلیت اعتماد امتحان مقالوی رادر ۱۹۳۴ بین ۸۰، و ۹۰، نشان داد به شرط آنکه پارچه های امتحان توسط اشخاص مجرب از روی قوانین واضح نمره داده شده باشد.

امتحانات توان وسرعت :

امتحان توان حاوی سوالاتی میبا شد که درجه اشکال شان متدرجا زیادگردیده وقت امتحان قید نه می با شد. در ین صورت نمره شاگرد تنها ازروی حل سوالات درخور توان او تعیین میگردد. ازطرف دیگر سوالات امتحان سرعت تقریباً دارای درجه اشکال مساوي است اماوقت طوری مقیدمی باشد که هرقدر محصل به جواب سوالات زیادتر بیندیشد به همان پیمانه در وقت مجموعی تعداد کم سوالاتی راحل می نماید. درین اواخر تمایل طوری است که ازسوالات سرعت دوری جسته بعوض ازسوالات توان که درجه اشکال مناسب ووقت آزاد دارد استفاده کنند. **کوك** در یك تحقیق نشان داد که اگر وقت امتحان طوری عیار گردد که ۸۰ فیصد شاگردان تمام سوالات راحل نماید درجه اعتماد آن امتحان اعظمی می با شد.

امتحانات سروی و تشخیص :

امتحان سروی امتحانی است که سویه پیشرفت ویا سویه شاگرد رادریك ساحه تنها به یك نمره واحد نشان میدهد مثلا توان خواندن. امادر امتحان تشخیص هرمهارت شاگرد توسط یك نمره جداگانه به اساس نام علیحده نمایش داده میشود. مثلا سرعت خواندن، لغات، درك معنی، تابتواند، نقاط ضعیف وقوی شاگرد تشخیص گردد. امامحتاط باید بود که چون این نمرات فرعی به امتحانات کوتاه استوار است اکثر عناصر اشتباهات درآن دخیل میگردد.

امتحانات پیشگویی :

امتحان پیش گویی به منظور پیش گویی کردن احتمالات موفقیت در یك ساحه خاصی طرح گردیده است

درواقعیت تمام امتحانات به نحوی ازانحا امتحانات پیش گویی است .

یک امتحان لسان ویا امتحان الجبر احتمال دارد موفقیت را درهمان ساحه پیش گویی کند.

امتحان ذکاوت به منظوری که طرح گردیده در همان ساحه امتحان پیش گویی است.

امتحانات شفاهی :

یکی ازطرق بسیار موثر در ارزیابی آموزش اینست تاشاگردان پرسیده شود که درهر ساحه خاص چه آموختند و چطور از آن در زندگی واقعی استفاده مینمایند . اما این عمل همیشه آسان نیست بعضاً ناممکن می باشد. مناقشه، راپور محصلان ورد و شسوال وجواب وسایل موثر ارزیابی پیشرفت شاگردان است زیرا این روش به صورت فوری برای شاگرد پاداش میدهد. اشتباه اصلاح میگردد، موضوع توام باانگیزش و هیجان وضاحت پیدا میکند. اما این روش ها در یک صنف بزرگ غیرعملی و حتی اثرات سؤ دارد . بنابران امتحان را استاد بایست متناسب به اوضاع وحالات اماده نماید مانند آنکه خیاط لباس را متناسب به اندام سازد .

ساختن امتحانات :

تخنیک مفصل ساختن ازتوان وحیزاین مقاله کوچک بیرون است. صرف چند پیشنهاد را طور نمونه تقدیم می نمایم .

۱- چون اهداف پیمایش متفاوت می باشد بایست وسایل مختلف ارزیابی بکار رود .

۲- نمونه وسوالات امتحان باید متعدد و زیاد باشد .

۳- درجه اشکال سوالات بایدطوری تعین گردد که شاگردان متوسط بتوانند (۵۰) فیصد نمره ممکنه را حایز شوند .

۴- سوالات مقالوی باید طوری مقید گردند که محصلان مفکوره خود را بر موضوع تنظیم ومتمرکز ساخته بتوانند.

۵- سوالات باید بقدر کافی واضح باشد. ازاوردن سوالات فریب دهنده یا گمراه کننده و سوالات مناقشوی جلوگیری بعمل آید. اشاره دادن به حل سوال کار صحیح نیست .

۶- در امتحان چنان سوالاتی باید آورده نشود که شاگرد در ان حق انتخاب را داشته باشد. زیرا درین صورت اساس مشترکی را که بوسیله آن میتوان افرادرا با یکدیگر مقایسه کرد، محدود می سازد .

یکی از روشهایی را که اکثر استادان جوان بکار میبرند تنظیم وترتیب مواد ارزیابی می باشد.

درین روش اصل سوال، جوابات داده‌شده، جواب صحیح آن، منبع وبحثی که سوال ازآن گرفته شده ، تاریخ استعمال سوال، ربع تعداد شاگردان بلندو پائین که سوال را صحیح جواب‌داده اند ثبت میگردد. به این صورت‌به بسیار آسانی درجه اشکال و قدرت تفکیك هرسوال تعیین میگردد و استاد میتواند سوال مشکل را ازآسان‌وتوان هرسوال را که‌چقدر شاگرد قوی‌را ازشاگرد ضعیف تفریق میکند تشخیص نماید. مفهوم فوق را چنین میتوان خلاصه کرد.

تاریخ	بلند	پائین	اشکال	تفکیك
۱ ر ۳ ر ۵۵	۱۲	۷	۱۹	۱۲
—	—	—	—	—
—	—	—	—	—
۱۵	۱۰	۳۵	۷	

از یکجا کردن چنین سوالات یك کتاب مجمع السوالات ساخته‌شده وسیتوان‌آنها رابه‌اساس مباحث اهداف ویاساحه تدریس طبقه بندی‌نمود، وعند الضرورت ازان استفاده بمعـل‌آورد. نگاه داشتن چنین سوالات زمینه ساختن یك امتحان بهترین را بدون صرف بی جهت‌وقت و قوت آماده می‌سازد.

جوش لاله

بنفشه رسته‌از زمین بطرف جویبارها
و یاگسسته‌حورعین ززلف خویش‌تارها
زسنگ‌اگرندیده یی‌چسان‌جهدشرارها
ببرگهای لاله بین میان لاله زارها
که چون‌شراره‌می‌جهدزسنگ کوهسارها

(قانی)

پوهندوی عبدالقیوم (قویم)

مقایسه اعمال پهلوانی اخلاف

رستم و اوس

درچند شمارهٔ مجلهٔ ادب راجع به‌وجوه اشتراک وشباهتهای کارنامه های پهلوانی وسرگذشت داستانی رستم‌واوس (یکی‌از پهلوانان داستان گور اوغلی) ، مطالبی به‌نشر سپرده بودیم. مطالعه‌در سرگذشت داستانی اخلاف رستم‌و اوس، مـارابرآن داشت تا وجوه مشترک کارنامه های آنان را باز نماییم وآنرا به ادامهٔ مباحث قبلی بحیث ختام‌موضوع به‌خوانندگان ارجمند تقدیم داریم .

رستم جهان پهلوان راسه پسرودو دختر بود. پسران وی عبارت بودند از جهانگیر، فرامرز وسهراب ودخترانش، بانوگشسپ وزربانو. از جملهٔ پسران وی، جهانگیروسهراب واز دخترانش بانوگشسپ،شهرت بیشتر داشتند. طوریکه شیرعلی ونورعلی‌پسران‌و گلنار دختر اوس‌نام‌آوربودند.

جهانگیر وسهراب، برادران تنی زاد نبودند .سهراب ازبطن تهمینه دخترفرمانروای‌سمنگان و جهانگیر از بطن زن دیگر رستم بوجود آمده بود. اما نورعلی وشیرعلی ، پسران اوس برادر تنی‌زاد بودند وهر دو از بطن شیرماهی بدنیا آمده بودند. جهانگیر درسن‌وسال از سهراب بزرگتر بود ، چنانکه نورعلی از شیرعلی‌مهتر بود .

از اعمال پهلوانی جهانگیر، جنگ او باآریا ییان وپیوستن‌سپاه او باسپاه آریانا ونیز نبردوی درمغرب زمین بارستم است. شرح این جنگهای جهانگیر درمنظومه یی‌بنام «جهانگیر نامه» آمده است .ازین کتاب نسخه‌یی در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که‌عدد ابیات آن بنا به قول

ژول مول (۱) ۶۳۰۰ میباشد . این داستان باری در بمبی بسال ۱۸۹۲ میلادی به طبع رسید. گویندهٔ این داستان شخصی بنام قاسم متخلص به مادح واز اهل هرات میباشد که راجع به وی اطلاع کافی در دست نیست . (۲)

جهانگیر، درعین جنگ و ستیز با جادوان وساحران، با کفار می‌جنگد، بخصوص پس از پیوست‌شدن به پدر خود .مطلب تازه یی که‌در داستان جهانگیر توجه مارا در جمله اینگونه داستانها به‌خود معطوف میدارد ،وجود «اسم اعظم» وتاثیر آن در اضمحلال سحر وجادو ست . یعنی پهلوان به کمک «اسم اعظم» برجادوگران پیروز میشود وموانع ومشکلات را ازسر راه خود برمی دارد که‌به یقین صورت اسلامی فکری است که‌در یک‌داستان کهن که سابقهٔ آن به پیش‌ازاسلام می‌رسد، تاثیر افگنده است.موضوع باطل کردن سحرجادو گران درحماسه های ملی‌آریانا سابقه داردونمونهٔ آن نگاشتن نام یزدان وآویختن آن بردیوار دژبهمن بدست کیخسرو میباشد(۳)

درجهانگیر نامه، جهانگیر از خاصیت اسم‌اعظم درشکستن سحرها وقوف دارد .وقتیکه از مازندران می‌آید «مسیحای عابد»،اسم اعظم را به اومیدهدتا آنرا به بازویش‌ببندد. اگرجهانگیر در انجام اعمال پهلوانی از تأثیر اسم اعظم برخوردار است،نورعلی پسراوس از «خضر حیات» استمداد می‌جوید وبه‌یاری وی به شکستن جادوی ساحران توفیق می‌یابد .

جهانگیردر واقع نوهٔ‌دختری مسیحای‌عابداست.بدین معنی که‌رستم‌بادلنواز دخترمسیحای‌عابد ازدواج کرد ونتیجهٔ این ازدواج پیدا شدن جهانگیر بود. قاسم مادح داستان زادن جهانگیررا بدین نهج آورده‌است :

یکی بچه آورد با رنج سخت — که بودی به تن‌چون یکی کوه لخت
مسیحا جهانگیر نامش نهاد — ز دیدار او بود پیوسته شاد
به نازش سه دایه همی داد شیر — ز شیر سه دایه نمی گشت سیر . . .
درآمد چو عمرش به‌سال سه پنج — نبودی چو او در سرای سپنج
بدیدار بد رستم پیلتن — به قامت چوسهراب لشکرشکن
ابا زور و بازوی مردان بدی — همانند سام نریمان بدی (۴)

---

۱ — ژول مول ، مقدمهٔ شاهنامه بر جلد اول ص ۶۱ — ۶۳

۲ — ، صفا، ذبیح الله، حماسه‌سرایی در ایران ص ۳۲۵

۳ — صفا ، ذبیح الله، همان اثر ص ۳۲۸

۴ — بحوالهٔ صفا در همان اثر ص ۳۳۳

چون جهانگیر بزرگ شد، سیحای عابد اورا به ری فرستاد تا به یاری کاووس با سپاه افراسیاب بجنگد، اما در ری جهانگیر به‌فریب هومان نزد افراسیاب رفت و باآریاییان راه ستیز در پیش گرفت. از پهلوانان آریانا، گیو، بیژن، طوس، فرامرز وپسرانش سام و تخاره، گستهم و زواره را اسیر نمود تا بالاخره زال او را بشناخت وبه اشارت او، جهانگیر پهلوانان را شبانه از بندرها کرد وبه لشکرگاه آریاییان بیامد وبا افراسیاب به نبرد برخاست و او را شکست داد. سپس نزد کاووس آمد وبه‌دستور او به جنگ فرستادهٔ فرمانروای بربر که به قصد تسخیر بغداد کمر بسته بود، رفت واو را منهزم ساخت. بعد ازآن برای مقابله با ملیخای جادوگر که طوس را بجادویی اسیر گرفته‌بود، برخاست وکارهائی ازاین قبیل را به نفع آریاییان انجام داد. جهانگیر در دیار مغرب با رستم که او را نشناخته بود، بهم افتاد. درین جنگ رستم بر جهانگیر پیروز شد و او را بر زمین زد و خواست با خنجر سر از بدن او جدا سازد، اما رخش شیهه ای کشید وفرامرز با رستم بود، دانست که جهانگیر پسر رستم است، بنابران اورا به پدر معرفی نمود واز کشتن اوممانعت کرد. رستم ازهوش رفت و جهانگیر به پای او افتاد.

آخرین داستان جهانگیرنامه که راجع به شرح گوشه دیگر از زندگی جهانگیر میباشد، عبارت ازرفتن این پهلوان بکوهی است نزدیك زابل برای شکار. درین شکار، جانگیر بادیوی مقابل شد. دیوازاو فرار کردوجهانگیر به‌تعقیب او افتاد. در کمر کوه دیو ازچشم اونا پدیدشد. جهانگیر برای دیدن ویافتن دیوبرصخره می‌ایستاد. درین هنگام دیواز کمین برجست وجهانگیررا ازآن صخره به زیرانداخت واو راکشت. چون رستم ازاین حال آگاه گردید، بسیار غمگین شد. وقتیکه خبر مرگ جهانگیر به دلنواز مادرش رسید اونیز ازفرط غصه بمرد. آنگاه هردورادریك تابوت گذاشتندودر جوار دخمهٔ مسیحای عابد نهادند. قاسم مادح گوید:

بر دخمهٔ پیر بردند شان به پهلوی او دخمه کردند شان(۱)

بعضی ازحوادثیکه درزندگی نورعلی فرزنداوس به‌وقوع پیوسته‌است، به‌نحوی بابعضی ازحوادث زندگی جهانگیر شباهت دارد. درآن هنگام که اوس دورازمقرخویش یعنی «بلخ آوان» ازدواج می کند پس از چند سال نورعلی بدنیا می‌آید، اوس ازقلمرو پدر زن خویش، با همسرش و دو طفل خود یعنی گلنار ونورعلی خارج میشودوبه‌عزم رفتن به‌بلخ آوان، راه سفردرپیش می گیرد. درنیمهٔ راه، بنابر حادثه یی این دوطفل اوس، توسط یکی ازمخاصمان اوربوده‌میشود، تااینکه اوس پس از تلاش زیاد آنهارا پیدامی کند. بنابران سرگذشت نورعلی قسماً با سرگذشت پدرش توام است، همانطوریکه از

۱- جهانگیرنامه، بحوالهٔ صفا، همان اثر.

جهانگیر بارستم .البته گاه‌گاهی وقایعی درهردو داستان بمشاهده می رسد که و جوه بخصوص دارد ،بحیث مثال جهانگیر باپدرخود درحالیکه اورانمی شناخته جنگیده است . حال آنکه در داستانهای موجود گوراوغلی ، نورعلی برای منهزم ساختن پدر نه‌جنگیده است .یکی ازمواردیکه بر همانندی این دو داستان دلالت میکند وشباهت گوشه یی از حوادث زندگی جهانگیر ونورعلی را آشکار میسازد ،موضوع رفتن جهانگیر ونورعلی به‌مغرب زمین وشهر بربراست .رفتن جهانگیر به آن دیار به‌مقصود جنگ کردن است،درحالیکه نورعلی راسوداگری به‌آنجا میبرد .لیکن وی در شهر بربر ازجنگ وستیز با فرمانروای آندیار درنمی گذرد . علت بروز این نبرد خود داستانی است که‌نمی شود آنرا به‌تمامی دراین مختصر آورد. بهر حال نورعلی درین جنگ به تنهایی در میان جنگ آوران دشمن،دلیرانه کارزار می کند،امادرحین رزم آوری زخمی میشود . در همین موقع است که اوس باخالدار پهلوان که‌درجستجوی نورعلی پس ازپسرش وپال خودرا به شهر بربر رسانیده بودند، به کمک نورعلی وارد معرکه‌ورزم میشوند وجنگ‌آوران دشمن را به‌خاک وخون می‌نشانند و پس از فتح آندیار وکسب پیروزی ،آنجارا ترک می‌گویند .

با نظر داشت این رویداد درهر دو داستان ،به احتمال قوی میتوان اظهار داشت که این گوشه یی از زندگی نورعلی یعنی جنگ‌وی دربربرومغرب زمین متاثر ازداستان جهانگیر است . طوریکه ازجهانگیر نامه برمی‌آید،جهانگیر در دیار مغرب با کفار جنگیده بود (۱) و جنگ نورعلی درآن‌سرزمین نیزبیانگر همین مساله است .ازآنجاییکه داستان جهانگیر که یکی از داستانهای حماسی آریانای باستانی است‌ودرعهد اسلامی به‌نظم آورده‌شده است ،بنابران ، نفوذ افکار اسلامی نیزدرآن انعکاس یافته است .

درسرگذشت داستانی سهراب پسررستم وشیرعلی فرزند اوس نیزشباهتهایی بمشاهده‌می رسد. میتوان‌متذکر شد که هم مادر سهراب و هم مادر شیرعلی از سرزمینهایی بوده اند که مقر اصلی رستم واوس نبوده است .میدانیم که رستم درسیستان‌می‌بود وباتهمینه درسمنگان‌ازدواج کرد . همین قسم اوس دربلخ آوان می‌بود وباشیرماهی که‌درمحل دیگر بود (۲)ازدواج نمود واین دو ازدواج درهردومحل برحسب تصادف صورت‌گرفت .دیگراینکه دروقت تولدسهراب، رستم ازتهمینه دورودرسیستان بود .همچنانکه درزمان تولد شیرعلی اوس درنزدشیرماهی نبودوشیرعلی ، بقول گوراوغلی گویان درکوه قاف تولدشد .هردوپهلوان از چگونگی و راز پیداشدن فرزندان خویش

۱ــ صفا، همان اثر ص ۳۲۷

۲ــ دربعضی ازداستانهای شفاهی گوراوغلی، مکان‌وزمان بصورت دقیق مشخص نیست .

ناآگا بودند. هردو پهلوان بسیار بعد دانستند که با فرزندان خود روبر هستند. رستم زمانی نهمید سهراب پسر اوست که در جنگ خنجر را در جگرگاه او فرو برده و بخاک و خونش غلتانده بود. اوس توسط پهلوانی از بندرها یی یافت که هیچگاه او را ندیده بود وسپس دریافت که وی شیر علی پسرش میباشد وشیرعلی در مدت درازی که اوس در بند بود، در کوه قاف قد وبالا کشیده و جوان قوی هیکل شده بود. تلاش سهرات برای پیدا کردن یک اسپ تیز تگ وتنومند وسعی شیر علی برای یافتن اسپی تندرو وقوی، بهم می ماند. شیرعلی که چنین آرزویی داشت به زودی مقصودش به حصول پیوست، زیرا مادر وی قیر اوس را در اختیار داشت وآنرا تازمان بزرگ شدن پسرش در خانه یی پرورش می کرد وبعد از اینکه شیرعلی بزرگ شد، قیر را به او تسلیم کردواز وی تقاضا نمود تا برای رهایی اوس و نور علی از بند اقدام کند. سهراب نیز موضوع پیدا کردن چنین اسپی را با مادرش در میان گذاشت وبالاخره اسپ مورد نظرش را پیدا کرد. فردوسی در این مورد چنین حکایت می کند:

به مادر چنین گفت سهراب گو — که نیکو شود کار ما نو بنو
یکی اسپ باید مرا گام زن — سم او ز پولاد خارا شکن
چو پیلان به زور وچو سرغان به پر — چو ماهی به دریا چو آهو به بر
که بر گیرد این گرز وکوپال من — همین پهلوانی برویال من
پیاده نشاید شدن جنگ جوی — چوباخصم رواند رآرم بروی
چو بشنید مادر چنین از پسر — بخورشید تابان برآورد سر
بچوپان بفرمود تا هر چه بود — فسیله بیاردبه کردار دود
که سهراب اسپی به چنگ آورد — که تا بر نشیند چو جنگ آورد
همه هر چه بودند اسپان گله — که بودی به کوه وبه صحرا یله
به شهر آوریدند و سهراب شیر — کمندی گرفت و بیامد دلیر
هر اسپی که دیدی به نیرو ویال — فگندی به گردنش خم دوال
نهادی بر او دست را آزمون — شکم بر زمین بر نهادی هیون
به زورش بسی اسپ زیبا شکست — نیامدش شایسته اسپی بدست
نبد هیچ اسپی سزاوار اوی — ببد تنگدل آن گوی نامجوی
سرانجام گردی از آن انجمن — بیامد به نزد یک آن بیلتن
که دارم یکی کره رخشش نژاد — به نیرو چوشیر و به رفتن چوباد

بزور و برفتن بکردار هور | ندیدست کس همچنان تیز بور
ز زخم سمش گاو و ماهی ستوه | بجستن چو برق و به هیکل چو کوه
بکه بر دونده بسان کلاغ | بدریا بکردار ماهی و ساغ
بصحرا رود همچو تیر از کمان | رسد چون شود از پی بدگمان
بشد شاد سهراب از گفت مرد | بخندید و رخساره شاداب کرد
ببردند آن چرمهٔ خوب رنگ | بنزدیک سهراب یل بی درنگ
بکردش به نیروی خود آزمون | قوی بود و شایسته آمد هیون
نوازید و مالید و زین برنهاد | برو بر نشست آن یل نیوزاد (۱)

یکی از موضوعاتیکه در داستان سهراب وشیر علی وجه مشترک دارد ، آنست که هر دو پهلوان از مادرهای خویش اصل ونسب خود را می پرسند وراجع به پدر های خود طالب معلومات میشوند. زیرا هردو نمی دانستند که پدر دارند یاخیر واگر پدر های آنان زنده استند ، در کجا می باشند . تهمینه از رستم که در سیستان میزیست برای سهراب وشیر ماهی از اوس که در بند بود، برای شیر علی حکایت میکند.

در روایات شفاهی گوراوغلی چنین آمده است که شیرعلی در آن آوان که پدرش در بند بود در کوه قاف به دنیا آمد ودر آنجا در محلهٔ «گلستان ارم» سال به سال بزرگ میشد. روزی دراثنای بازی بعضی از همسالان او راجع به پدرش ازوی پرسشهایی نمودند وشیرعلی دراین باب هیچ معلومات نداشت وقبلا دراین مورد هیچ فکر نکرده بود ونه از مادر درین باره چیزی شنیده بود، از استفسار همسالان ، به خشم آمد ،بی درنگ به خانه بازگشت وراجع به پدر خود ازمادر طالب معلومات شد. مادرش اول اندرین موضوع سخنی نگفت ، ولی به اثر اصرار پسر ناگزیر شد، در بارهٔ اوس ، گوراوغلی وپهلوانان دودمان او صحبت کند ور از در بندبودن پدر را برای پسر آشکارنمایدوبرای وی توضیح دهد که اوس پهلوان نام آوری بود وبر سبیل تصادف در جنگی اسیر گردید ،شیر ماهی راجع به حصاری که در آن اوس متحصن بود به شیر علی معلومات دادواورا برای رهایی پدرش از آن حصن ترغیب کرد .

سهراب نیز در ده سالگی در بارهٔ پدرخویش از تهمینه می پرسد ووی از سرگذشت وپهلوانی رستم ، حکایت می کند .فردوسی این موضوع را درشاهنامه چنین بیان کرده است:

چوده سالهٔ شد زان زمین کس نبود | که یارست با او نبرد آزمود

۱- فردوسی ، شاهنامه ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ج ۱ ص ۳۹۳-۳۹۴

به تن همچو پیل و به چهره چو خون — سطبرش دو بازو به سان ستون
به نخچیر شیران برون تاختی — به بازی همه رزم شان ساختی
به تگ درد ویدی بی باد پای — گرفتی دم و اسپ ماندی به جای
برما در آمد بپرسید از اوی — بدو گفت گستاخ با من بگوی
که من چون ز همشیرگان برترم — همی با سمان اندر آید سرم
ز تخم کیم و ز کدامین گهر — چه گویم چو پرسد کسی از پدر
گر این پرسش از من بماند نهان — نمانم ترا زنده اندر جهان
چو بشنید تهمینه گفت جوان — بترسید از آن نامور پهلوان
بدو گفت مادر که بشنو سخن — بدین شادمان باش و تندی مکن
تو پور گو پیلتن رستمی — ز دستان سامی و از نیرمی
از یرا سرت زآسمان برترست — که تخم تو زان نامور گوهرست
جهان آفرین تا جهان آفرید — سواری چو رستم نیامد پدید (۱)

اما موضوع مهمی که در سرگذشت سهراب است ، در داستان شیرعلی وجود ندارد و آن جنگ پسر با پدر و کشته شدن پسر در حال ناشناسی توسط پدر است . البته نظایر این حادثه را در میان داستانهای بعضی از ملل سراغ میتوان کرد . در زبان آلمانی داستانی بنام «هیلدبراند و هادوبراند» وجود دارد که به داستان رستم وسهراب شبیه است وداستان «کو کولین» درآیرلند نیز بی شباهت به این داستان نیست (۲) پاتر ، محقق انگلیسی در کتابی از هشتاد وچند قصه از داستانهای متعلق به اقوام وقبایل مختلف جهان که در آنها پدر وپسر یادومنسوب نزدیک باهم پیکار می کنند ، یاد آور شده است .

دراکثر قصه هاییکه از این نوع می خوانیم ، قهرمان داستان با زنی در سرزمین دیگر غیر از دیار خودش ازدواج می کند وبی درنگ پس از ازدواج ، شوهر ازنزد زن سفر می نماید (۳) .

طوریکه پیشتر گفتیم از جملهٔ دو دختر رستم ، بانوگشسپ ، شهرت بیشتر دارد و دلاوریهای اوبه مشابه دلاوریهای گلنار دختراوس است . ازجمله کارهای پهلوانی گلنار یکی نجات دادن مادرش

۱- همان اثر ص ص ۳۹۱ - ۳۹۲

۲- صفا ، ذبیح الله ، همان اثر ص ص ۳۲۴ - ۳۲۵

۳- فردوسی ، داستان رستم وسهراب ، بامقدمه و تصحیح از مجتبی مینوی ، ازانتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ص ۱۵ - ۱۶ .

ازچنگ مخاصمان اوس ودیگر مقابله شدید او بااحمدخان‌ماماى‌گور اوغلی است. او در جنگهای که بین گوراو غای وبعضی‌از معاندانش صورت میگرفته، چندبار با پدر خود یکجای اسیرشده‌ولی به مدد برادرانش رهایی یافته‌است . درباره کار روایهاوسر گذشت پهلوانی بانوگشسپ ،مطالب دلچسپ درمنابع آمده است .چنانکه داستان او علاوه از کتاب مجمل التواریخ والقصص (۱) درمنظومه جداگانه بنام بانوگشسپنامه (۲) ، بیان شده است.

با نوگشسپ از بطن خالهٔ کیقباد زن‌رستم بدنیاآمد .وی‌درجنگ بهمن باپهلوانان سیستان، بجنگیدوعاقبت بازال وآذر بر زین وفرهاد وتخاره ،اسیر شدند. دربرزونامه‌وبهمن نامه‌راجع به این زن دلاورروایاتی آمده است که‌دربانوگشسپنامه ازآن‌اثری‌دیده نمی‌شود (۳) . در بانوگشسپنامه روایت‌شده است که‌وی‌باپدرش رستم به‌نبرد برخاسته ودراین نبرد رستم از دست او زخمی شده وبعدازین حادثه بانو گشسپ، رستم را شناخته است(۴) .

ازمیان‌پهلوانان متعددوفرمانروایان‌زیادی که‌ازبانوگشسپ خواستگاری کردند، رستم، گیورا به دامادی‌پذیرفت.گیوپسرگودرز ازپهلوانان‌نامی آریانای‌باستانی است . ازگیو و با نوگشسپ بیژن بدنیا آمد که وی پس از رستم جهان پهلوان و گیو از معروفترین پهلوانان آریا نابشمار میرود .

راجع به ازدواج گلنار دختر اوس درد استانهای‌شفاهی موجودگوراوغلی کدام مطلبی نیست وبه نسبت‌دست‌نداشتن به‌تمام داستانهای‌گوراوغلی‌عجالتاً نمیتوان نظرقطعی درآن موردابرازکرد.

یك‌دختر ویك‌پسر دیگر رستم که‌به تناسب سایر فرزندان‌وی‌شهرت‌ناچیزدارند ، ازبانو وفرامرز است . راجع به زربانو که خواهر تنی زاد بانوگشسپ‌میباشد، درمجمل التواریخ تذکری‌رفته است . وی باوی باخویشاوندان‌ازطرف بهمن دربند افتاد وسپس به اشارت پشوتن کاکای‌بهمن، بابعضی ازپیوستگان‌خویش‌ازبندرها گردید وفرامرز پسررستم رابهمن به کین پدرخوداسفندیارنابودساخت(۵).

۱—مجمل‌التواریخ‌والقصص ص ۲۵ ؛۵۴ ، ۹۲

۲—این‌منظومه درقرن پنجم هجری‌سروده شده‌ونسخه های‌خطی‌آن‌درکتابخانه ملی پاریس وموزهٔ بریتانیا موجوداست .رجوع شودبه‌فهرست بلوشه‌ج ۲وریوضمیمه فهرست نسخ خطی موزه بریتانیا ص‌ص ۱۳۰ - ۱۳۱ .

۳- ژول‌مول،مقدمه شاهنامه ج ۱ ص‌ص۶۳-۶۴؛ فهرست بلوشه.

۴— صفا، ذبیح‌الله، همان اثر ص ۳۰۲ ، فهرست‌بلوشه .

۵- صفا، ذبیح‌الله، همان اثر ص ۵۵۵ .

منشأ زبان دری و انتشار آن

دراواخر سال گذشته چند تن از استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تحت پروگرام همکاری فرهنگی و علمی بین دولت جمهوری افغانستان و هند جهت مشاهدات موسسات و کتب خانه های آن کشور، بااستفاده از بورس حکومت هند، برای مدت (شش ماه) عازم آن مملکت شدند.

از جمله استادان موصوف، پوهنوال محمدنسیم نگهت سعیدی درضمن بازدیدها از کتب خانه ها وغیره به ایراد بیانیه هایی مبنی بر معرفی ادبیات افغانستان پرداخته وبیانیه آتی را جهت نشر برای ما فرستاده است که تقدیم می کنیم.

(ادارهٔ ادب)

به قول رودکی آن بزرگ اندیشمند روزگاران پیشین:

هیچ شادی نیست اندر این جهان

بهتر از دیدار روی دوستان

جناب استاد بزرگوار آقای عابدی، خانمها واقایان، دوستان گرامی، به نمایندگی از پوهنتون کابل ومخصوصاً پوهنځی ادبیات وعلوم بشری سلامهای گرم، آرزوهای نیک وپیامهای صمیمانهٔ مودت استادان ودانشمندان افغان را به خدمت استادان ودانشمندان و دوستان هندی تقدیم میدارم وپیروزیهای بیشتری برای شان آرزو میکنم.

جای بسیار خوشی است که به من موقع داده شدتادراین محفل انس، در «انجمن فارسی» پوهنتون دهلی، سخنانی چند دربارهٔ زبان دري که سابقهٔ تاریخی وادبی آن به یک ونیم هزار سال پیش میرسد — درمرکز کشور مدنیت پرور پهناوری که روزگاری یکی از بزرگترین مراکز

توسعه وانکشاف ادبیات درخشان دري بود، تقدیم کنم، از تشریف آوری دوستان گرا نمایه بسی سپا سگزارم .

منشا زبان دری وانتشا رآن *

در باب زادگاه زبان دري ،تقریباً همه دانشمندان متفق القول استند،ولی را جع به مبدا و منشأ و زمان پید ایش آن دو گو نه نظر یه موجود است :

۱ — نظریه ادیبان ایرانی وعده یی ازشرق شناسان مخصوصاً در اوا یل قرن بیستم که میگو یند : فارسی جدید New Persian ازفارسی میا نه Middle Persian و فارسی میا نه یا پا رسیك Parsic(یعنی پهلوی سا سا نی)ا زفرس باستان Old Persian سرچشمه گرفته‌است. اگر به شواهد واسناد وواقعیات تا ریخی و جغرا فیایی و سبا نی وسعا یبر زبا نشناسی و ریشه شناسی دقت شود،نادرستی این نظریه که فارسی جدید از پهلوی ساسانی به وجود آمده آشکار خواهد گر دید .

۲ ـ نظریهٔ دانشمندان افغان وعدهٔ دیگری از شرق شناسان که‌درسطورزیر به بر رسی آن پر داخته میشود .

بیست وپنج سال پیش، مورخ ودانشمند افغان احمدعلی کهزاد نوشت که زبان دري در دو کنار دریای آمودر قرنهای پیش ازاسلام اززبان پرثوی یا پهلوی شمالی یا اشکانی Pahlavic و با تا ثیر زبانهای تخاری و سغدی به وجود آمد وچنین افزود که چون سغدی، زبان علمی وادبی آسیای میانه یا مرکزی‌بود وآثارمانویان، بودائیان و عیسویان نسطوری به آن نوشته‌میشدامکان دارد که‌رکن‌عمدهٔ زبان دري‌به آن

---

* دیپار تمنت عربی وفارسی ورئیس (انجمن فارسی) فوق لیسانس پوهنتون دهلی ازمن خواستند که خطابه یی ایراد کنم ومن این موضوع را برای آن سخنرانی برگزیدم—این بیانیه توسط شعبهٔ دری آل اندیا رادیو پخش شد .

از خوانندگان گرامی مجله ادب معذرت میخواهم که به سبب سفرهندو مصروفیت در تدریس در پوهنتون دهلی و ایراد خطابه هایی در دهلی وعلیگرواله آباد وکلکته (علاوه بر کار اصلی که مطالعه وتحقیق در«داستانهای نثر دری در هند» بود) ومسافرت های طولانی در داخل هند«ترجمه های آثار حکایتی دری» ازنشر باز ماند. آرزومندم پس از بازگشت به وطن بقیه آن به چاپ‌برسد . ۱۵ ثور ۱۳۵۶ .

متعلق باشد . (۱)

اکنون پس منظر تاریخی افغانستان وساحه های مجاور را باارتباط بدین موضوع ،اندکی بیشتر بررسی میکنیم :

- درحدود هشت هزار سال پیش از امروز،در دورهٔ سنگ ناتراشیده،در کرانه های بحیره های اورال وکسپین ،مردمانی زندگی میکرده اند که به نام نیاکان اریاییها یاد شده اند و زبان شان را نخستین زبان آریایی یعنی اری Aric خوانده اند. (۲)

به سبب دیگرگونی آب و هوای این دیار ، گروهی از این مردم در حدود سه هزار سال پیش ازمیلاد (۳) به بلندیهای پامیر یا«بام دنیا» به سرچشمه های آمو در یاوسیر دریامهاجرت کردند. پس از مدتی بر اثر سردی ناگهانی هوا، به سوی سر زمین گرم و فراخ باکتریا(ـباختر، بخدی، بلخ) رهسپار شدند و شهر درخشان «بلخ بامی» یا(شهر بیرقهای بلند) را بنیاد گذاشتند وبخستین تمدن بشری را درین جا ایجاد کردند. به قول گرشی ویچ ، اطلاق کلمهٔ «آریا» به همین گروهی که درجنوب آمو در بلخ متمکن گشتند صادق می آید.(۴)این گروه به شهادت سرودهای اوستا، خود را«آریا» یعنی نجیب و دهقان و مهمان نواز و غریب دوست نامیدند وکشور خود را «آریاویجه»(یعنی سر زمین آریا خواندند.(۵)ظاهراً به سبب ازدیاد نفوس و نا بسندگی چراگاهها وشاید علل دیگری آریاهای باختر به هم آویختند و متون کهن ویدایی از آن به عنوان «پیکار ده قبیله» یاد کرده است.این ماجراها سبب مهاجرتهای دیگری شد.درحدود قرن چاردهم پیش از میلاد قبیله هایی به نام بهارت از بلخ بار سفربستند و از راه کابل وارغنداب رهسپار دره های خیبر و بولان وازآن جا به وادی سنده سرا زیر گردیدند.در اویدیهای سنده و پنجاب را بهسوی جنوب راندند و این حوزه را «آریا ورشه»یا «بها رته ورشه» نامیدند. بهارت نام ملی وجدید جمهوریت هند یادگار همان روزگاران است (۶)

---

۱ – احمد علی کهزاد ودیگران،تاریخ ادبیات فارسی برای صنوف دوازدهم، کابل ۱۳۳۰، آریانا دایرة المعارف، جلد ۱۳، کابل ۱۳۳۴ . ۲– محمد رحیم الهام، «نقش افغانستان درورود و انتشار زبان دری در هندوستان» ادب ۴: ۲۳ (حوت ۱۳۵۴)ص ۵۷ .

۳– H.G. Wells, The outline of History. به نقل الهام همان مقاله ص ۵۸

۴– I. Gershevitch The Litteratures of the East, edited by Eric Ceadel New York 1959.

۵– الهام ص ۵۸ . ۶– ایضاً .

قبیله های دیگری که به سوی آفتاب نشست شتافتند پرثوه وبعداً پارتی، اشکانی، سادی یا سیدی نامیده شدند و حوزهٔ سکونت شان را «پارس» نامیدند.

بدین صورت آریاییهای بلخ به سه دستهٔ بزرگ تقسیم شدند:

۱- آریاییهای مرکزی یا باختری که در بلخ ماندند.

۲- آریاییهی پارسیك که در پارس ساکن شدند

۳- آریاییهای هندی که در حوزهٔ سند اقامت گزیدند.

آریاییها پیش از مهاجرت در بلخ زبان واحدی داشتند که البته آثاری از آن باقی نمانده است. شرق شناسان این زبان را که از روی مقایسهٔ زبانهای ویدایی و اوستایی میتوان دوباره سازی وعلماً بازسازی کرد، نخستین زبان اند و ایرانی (هندی - آریائی) نامیده اند و پو هاند الهام آنر انخستین زبان ((اندو - باختری)) [هندی- باختری] نام گذاشته است. (۱)

پس ازاین مهاجرت زبان اندو - باختری به سه شاخهٔ عمده منقسم گردید که پسان تر به شکل زبانهای جداگانه دارای لهجه های گونه گون درآمد.

لهجه یی که به حوزه سند رفت و آثار ان در زبانهای نورستان باز مانده است به صورت زبانی که سرود های مذهبی ویدایی در آن گفته شده، شکل گرفت. آثار کتبی این زبان که مربوط به هزار سال پیش از میلاد است تا روزگار ما رسیده است. (۲)

دیگر لهجهٔ زبان اندو- باختری به پارس رفت و به شکل زبانی ظهور کرد که آثار کتبی آن مربوط به پنج صد سال پیش از میلاد به خطهای میخی وعیلامی برسنگ نوشته های دورهٔ هخامنشی باقی مانده است. (۳)

زبانشناسان افغانستان این زبان را پارسیك Parsic وزبانهایی را که از آن انشعاب یافته خانوادهٔ زبانهای پارسیك می نامند.

مرحلهٔ میانهٔ این زبان، پهلوی ساسانی یا پهلو یك Pahlavic است که از قرن سوم تا دهم میلادی رواج داشته است، و مرحلهٔ جدید آن شامل زبانها و لهجه هایی است که در ایران امروزی بدانها سخن میگویند.

سومین لهجهٔ اندو - باختری دربلخ وحوزه هاي نزدیك به آن به شکل زبانی تکامل کرد که گاثه های زردشت محتملاً هزارو صد سال پیش از میلاد به آن سروده شد و پسان تر به نام زبان اوستایی شهرت یافت.

۱- الهام، همان مقاله ص ۵۹. (۲) ایضاً (۳) ایضاً.

مرحلهٔ میانهٔ این زبان کهن، شامل زبان پرثوی (پهلوی پارتی یا پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی)، زبان تخاری، زبانهای سغدی، خوارزمی وختنی است که از قرن سوم پیش از میلاد تاقرنهای سوم و چارم میلادی رایج بوده است.

مرحلهٔ جدید زبان اوستایی شامل زبانهای دری، پښتو، بلوچی، آسی وزبانهای پامیر است که از این جمله، زبان دری از حدود قرن پنجم میلادی تقریباً دو صد سال پیش از اسلام در بدخشان وتخارو بلخ و بامیان و هرات یعنی در افغانستان امروزی به وجود آمده و در همین سرزمین پرورش یافته و تکامل کرده وسپس به دیگر ساحه های همجوار انتشار یافته است.

اکنون می بینیم که فرضیهٔ پیدایش زبان دری از پهلوی ساسانی، از جهات گوناگون مورد تامل است وپرسشهای اساسی و عمدهٔ مربوط به این موضوع را نمیتواند جواب بگوید. سوال مهم این است که آن سان که حقایق تاریخی ثابت میکند زبانهای پهلوی ساسانی ودری درعین زمان یکی درجنوب و غرب ایران ودیگری در شمال افغانستان رواج داشت؛ چطور ممکن است که دری از پهلوی ساسانی به وجود آمده باشد؟ ونیز حقایق تاریخی به اثبات میرساند که زبان دری در آغاز تشکل، در شمال افغانستان گفته میشد وهمهٔ آثار منظوم ومنثور دری درقرنهای دوم وسوم وچارم هجری دربلخ و بادغیس وهرات وسیستان وبخارا و هرو نوشته شده وقلمرونفوذ دری تاعهد صفاریان از نواحی هرات وسیستان به سوی غرب، فراتر رفته است ودر زمان غزنویان (قرن چارم هجری وقرن دهم میلادی) زبان دری را در ری وجبال وتا عهد سلجوقیان (قرنهای پنجم و ششم هجری و قرنهای یازدهم ودوازدهم میلادی) درآذربایجان وهمدان نمیدانسته اند.

در این اواخر بعضی از محققان، از آن جمله آقای ادیب طوسی استاد دانشگاه تهران، که به نادرستی و بی اساس بودن این فرضیه متوجه شده اند، فرضیهٔ نادرست تردیگری راپیش کرده و گفته اند که زبان دری ازپارسی باستان نشأت کرده است. آقای ادیب طوسی می نویسد: «زبان دری یعنی منشأ زبان فارسی امروزه، از زبان پهلوی ناشی نشده، بلکه منشأ آن مانند زبان پهلوی مستقیماً پارسی باستان است. . . . زبان دری درعهد ساسانیان، زبان معمول ورایج خراسان و نواحی بلخ و بالیان [همچنین شاید بامیان باشد] و افغانستان بوده ...» (۱)

بخش اخراین گفته، درست است وسطابق به واقعیت های تاریخی؛ ولی بخش اول مثل فرضیهٔ، پیشتر این سوال عمده رانمیتواند جواب بگوید: فرس باستان زبان عهد هخامنشی ها درجنوب و غرب

۱- «بحثی درباره زبان فارسی» ارمغان ۱۰:۳ م (دیماه ۱۳۵۳)؛ به نقل الهام همان مقاله مجلهٔ ادب ص (۶۱).

ایران امروزی ودر عراق شیوع داشت؛ زبان دیگری به نام پهلوی ساسانی ازآن زاده شد که آن هم در همان نواحی رایج بود. چگونه ممکن است که از فرس باستان زبان دیگری به وجود بیاید که همه آثار منظوم ومنثوران درشمال افغانستان، یعنی هزاران کیلومتر دورتر از ساحهٔ رواج زبان مادر، نوشته شده باشد وکوچکترین اثری ازآن در خود حوزهٔ استعمال زبان مادر(یعنی جنوب وغرب ایران) دیده نشود وحتی دری را تاقرن ششم هجری درآن جایهاند انند؟ در ساحهٔ زبان و ادبیات وثقافت ودانش،چنین معجزه بی رخ نمیدهد.

علم برای پذیرش حقایق امور واشیا، برهان و سند میخواهد و هیچ سندو شاهدی هم موجود نیست که فرس‌باستان در ساحهٔ افغانستان امروزی مخصوصاً درشمال وشمال شرق این کشور ودران سوی آمو نفوذ کرده‌باشد. نفوذ سیاسی و استیلای‌نظامی کوتاه مدت هخامنشیان تاحدود سغدوخوارزم، نیز قطعاًنمود ارانتشارفرس باستان درافغانستان‌وآن سوی آمو نمیتواندبود.

پیش از اسلام، یونانیها به کشور ماتاختند اما به جز چند کتیبه وسکه‌محض‌به خطیونانی وچند کلمهٔ انگشت شمار،از زبان شان برجای نماند. در آغاز دورهٔ اسلامی عربها به‌این‌سرزمین آمدند ولی با آن که زبان و ادب دری درمرحلهٔ آغازین سیر میکرد، نه تنها ازین نرفت بلکه تاثیر بسیار کوچکی از عربی آن هم تنها ازجنبهٔ لغوی پذیرفت. مغلها،اوغزها به این کشور هجوم‌آوردند لیکن نه تنها برزبان دری که در آن حال ادبیات غنی ومتکامل و پرمایه داشت تاثیری وارد نتوانستند کرد بلکه خودشان این زبان راپذیرفتند و به ساحه های دیگری گسترش دادند.

به گفتهٔ پوهاندالهام «باید در تحقیق جغرافیای زبانها دراد وار تاریخ،محتاط بودوپهنای سیاسی یك قلمرو را با پهنای‌زبان مغالطه نکرد.

اصل سخن این است که زبان دری نه از پهلوی ساسانی نشأت کرده است، نه از پارسی باستان، بلکه در کناره های دریای آمو وبلخ و بغلان واز زبانهای باختری، ازتیرهٔ زبانهای اوستایی غالباً از زبان کوشانی (تخاری) که‌من [الهام] آن‌رازبان‌باختری‌خواهم نامید، ناشی‌شده است، البته باسایه گیری از پهلوی اشکانی وکسب تاثیر لغوی ودستوری از زبانهای سغدی و تخاری[شاید مراد زبان خوارزمی یا زبان دیگری از همان عصر باشد] که همه زبانهای‌خواهر به شماراند. البته در زبان دری عناصر لغوی دخیل یا مشترك‌از زبانهای پارسی باستان،پهلوی ساسانی ودیگر زبانهای این خانوادهٔ بزرگ بسیار است که نظر به حوادث تاریخی و اجتماعی و

حقایق جغرافیا یی امری طبیعی می نماید.»(۱)

در موضوع پیدایش زبان دری از زبان تخاری ، این مساله را نیز باید مورد توجه قرارداد که در بین کلمه های تخاری ودری، مشابهت شکلی نیز دیده میشود که نمایان گر تحول و تغیر کلمهٔ اول به دوم ، تو اند بود : تخ ری به تخری ودخری به دهری و دری. (۲)

در متون منظوم و منثور دری قرون چارم هجری از زمان ترجمهٔ تاریخ و تفسیر طبری ، به کلمهٔ «دری» بر میخوریم واگر همه نوشته هاواشعار قرن چارم و پیش از آن ، در دسترس ماسیبود، در آن آثار نیز حتماً این کلمه به چشم میرسید . سپس در اشعار شاعر ان قرن پنجم وازآن جمله ناصر خسرو بلخی و در طول قرنهای بعدی، این کلمه را عموماً به تنهایی وگاهی به شکل پارسی دری مشاهده میکنیم .

به استناد همهٔ این حقایق وواقعیتهای تاریخی، در قانون اساسی سال ۱۹۶۵ افغانستان ، نام این زبان «دری» تثبیت شد واکنون در برخی از مراکز شرق شناسی نیز آن را به عوض «زبان کابلی» و«فارسی کابلی» به همین نام یاد میکنند.

به این اساس زبان دری معاصر ، یکی از دو زبان رسمی افغانستان امروزی است و صورت قدیمی راکه از آغاز تا قرن هژدهم میلادی رایج بود به نام «دری کلاسیك» یاد میکنیم . زبان و ادبیات دری در عهد صفاریان از حدود طوس ونیشاپور فراتر نرفته بود، در عهد سامانیان به طرف شرق تا یارکند وکاشغروختن و خوقند و پسانتر در همه ایالات ترکستان چین یا سین کیانگ، منتشر گردید.

از آغاز عهد غزنویان ، قلمرو نفوذ زبان وادبیات دری کلاسیك وسعت یافت به سوی غرب ، دامنهٔ آن تا ایران مرکزی وشمالی پهن گردید و در روزگار سلجوقیان بود که دری تا نواحی غربی وشمال غربی آن کشور انتشار یافت و پسان تر در عهد سلجوقیهای آسیای صغیر ، زبان وادب دری به ترکیه راه یافت واین کشور نیز مانند ایران یکی از مراکز بزرگ توسعه وتکامل ادبیات کلاسیك دری گردید وتوسط ترکها زبان دری به اروپای جنوب شرقی وجنوبی منتقل شد وبخش اروپایی ادبیات دری در کشور هایی مانند بلغاریا ، رومانیا و یوگوسلاو یا پدید آمد.

شاید بتوان گفت که پیش از روزگار غزنویان ، نخستین بار در اواخر قرن اول هجری وباز

۱- ادب ص ۶۲. (۲) دهری به فتح دال وهاء است.

در نیمه دوم قرن سوم هجری زبان دری در حوزهٔ سند قدم گذاشته باشد، ولی یقینا در نیمهٔ نخست عهد غزنویان وزمان اقتدار ایشان (اواخر قرن چارم و اوایل قرن پنجم هجری) زبان وادبیات دری و ثقافت افغانی اسلامی در نیمقارهٔ هند به گسترش آغاز کرد وآهسته آهسته رهسپارا یالتهای جنوبی هندوستان شدواین سرزمین مدنیت خیز، روزگاری بزرگترین ونامدارترین مرکزپیشرفت وتکامل ادبیات دری کلاسیک گردید.

در پایان سخن، صمیمانه آرزومیکنم که دوستی وارتباط های زبانی، ادبی وفکری وتاریخی دو کشور برادرافغانستان وهند، که سابقه چند هزارساله دارد، پایدارترو استوارتر، پرثمرتروسود بخش ترگردد.

پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی استاد پوهنتون کابل

دهلی نو، دوشنبه ۲۹ قوس ۱۳۵۵

۲۰ دسمبر ۱۹۷۶

آرزوی هلالی

ای همچو پری از من دیوانه رمیده
صد بار مرا دیده وگویا که ندیده

دریاب که ماتم زدهٔ روز فراقت
هم چهره خراشیده وهم جامه دریده

ای داغ برآن عاشق محروم که هرگز
نی با تو سخن گفته و نی از تو شنیده

زین اشک جگرگون عجبی نیست که امروز
خار غم او در جگر ریش خلیده

آزرده شد از چشم من امشب کف پایت
دردا به کف پای تو آسیب رسیده

آن دل که نه غم خوردی ونی آه کشیدی
از دست غمت آه چه گویم چه کشیده

برروی تو این قطرهٔ خون چیست «هلالی»
گویا که بروی تودل از غصه رسیده

نویسندگان : ویلیم ج. ماکسویل
رابرت ج. برنستین
جودیت برنیستین

برگرداننده : پوهنیار عبدالغیاث نوبهار

فشردهٔ سیر فلسفهٔ تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت در ازمنهٔ قدیم :

در هند :

درتعلیم وفرهنگ باستان هند تعلیم و تربیت جزء شؤن حیاتی وباعقاید مذهبی مردم ممزوج بود هدف شاگرد آنوقت رسیدن بحد کمال وپختگی درهر مرحله حیاتش بود و درطریق دانش تنها ازکتب ومتون کتب مذهبی تعلیم میگرفت .

متون وکتب مقدس آنزمان عبارت بود از ویداها ـ اوپانیشاد ، وگیتا که تاریخ آن به سال ۱۰۰۰ ق.م. می رسد .

معلم بحیث رهنمای انسان احترام میشد وازوظیفه او بود که ماهیت و مفهوم زندگی را بشاگردانش بیاموزاند ، وازپیوستن روح انسان باروح کل، شاگردان راآگهی بخشد .

در چین :

دو مطلب بسیار عمده تفکر وتربیت در تاریخ قدیم چین جاداشته است که هریکی آن توسط یك مفکر نامور معرفی گردیده است .

۱) لاو تسه یا لعو چه بحیث یك مفکر روحانی قرن ۶ ق . م. عقیده داشت که تربیت درذات خود عبارت از تامل دماغی است وبنا برین حال مساعد دماغ جهت رسیدن بمقصود

مهمتر است نسبت بدانش خاص . اثر دانشوری و روحانیت در آن شخص بمشاهده میرسد که قدرت آفرینش دارد وبه همین دلیل کیفیت روحی انسان بزرگترین موهبت است .

۲— کانفوسیوس بحیث مفکر قرن ۵ ق.م. بیشتر اندیشهٔ تطبیقی و عملی داشت و بر عکس لاوتسه به اخلاق و کانونهای محترم جامعهٔ انسانی بیشتر دلچسپی داشت تا حال روحی انسان. او ضرورت تعلیم وتربیت رافقط یك وسیله حفظ ونگهبانی جامعه میدانست و روی همین اندیشه یك پیمانه محدود تعلیم وتربیت را مورد نیاز وانمود میکرد. چون نظم وشکل را معرف قانون خداوندی میپنداشت از آنرو مرد باتربیت کسی رامیشمرد که نیکوحال ومفیدبود نه آنکه درظاهر صاحب صفات عالی معنوی جلوه میکرد .

هرچند که هر یك ازمفکرین مذکور جنبه های مختلف تربیت رابا اهمیت آن بیان کرده اند باآنهم نکته قابل ملاحظه آنست که هیچکدام آنها نظریه دیگرش را از بحث خود خارج ندانسته بلکه درعوض اندیشه خودرابنیادی ترو اساسی تر جلوه داده است .

مصر :

مطالعهٔ مصر باستان سه حقیقت بارز را آشکار میسازد: نخست آنکه قدیمترین مدنیت داشته تشکیلات پیشرفته ۶۰۰۰ ساله جامعهٔ آن شهرت تاریخی دارد. ددیگر آنکه آثار و شواهد زیادتری ازطرز حیات ومدنیت قدیمی آن نسبت به هر جامعه دیگری مکشوف وحفظ گردیده است ، سه دگر آنکه مدنیتهای بعدی حتی مدنیت غربیها اکثر براساس وپایه مدنیت مصری بناوانکشاف یافته است.

عوامل و اسبابیکه مدنیت مصری را به اوج ترقی و شکوه کشید تقریباً همان عوامل اسباب سقوط وانقراض مدنیت آنرا نیز فراهم کرد که از آنجمله البته ذهنیت مردم آنجا را راجع بچگونگی و آئین تربیت میتوان عامل مهم شمرد .

نخست در مصر بود که بفضائیل انسانی مانند راستی، دروغ، حق، انصاف، و امثال آن توجه شد، نه تنها در نظر بلکه در عمل نیز اینگونه فضائل جا گرفته بود. هر عملی را که راست بود میپذیرفتند و دوست میداشتند و هر عملی را که زشت و ناپسند بود رد میکردند ونفرت نشان میدادند. بطور اجمال خصوصیات تعلیم و تربیت و مدنیت مصری را چنین خلاصه میتوان کرد:

۱-تقریباً بطور عموم تعلیم و تربیت فرزند باختیار پدر بود، پدر طریق کار کردن را به پسر میآموخت وعملاً او را در شؤن زندگی رهنمونی میکرد، البته طریقهٔ منظم تر دیگر غیر از آن که ذکر رفت وجود نداشت ـ تنها سیستم شاگردی وجود داشت و رائج بود. پسران ذکی وبااستعداد

بهدف کاتبی در مکتبهای عدلی و یا مکاتب مختلفهٔ حکومتی تربیه میشدند.

اساس تعلیم و تربیت آن بود که مواد را فقط بواسطهٔ نقل اشکال هیروغلیفی بیاموزندو سپس صداها را یاد گیرند. بمنظور پرورش دانایان اهمیت نوشتن بر خواندن قدامت داشت. سعی میشدتا آموزش ازطریق تقلید و تکرار انجام پذیرد و بفراگرفتن دانش عقلی و انکشاف فکری زیاد توجه نبود. رویهمرفته تعلیم و تربیت در میان آنان جنبهٔ حرفه ئی و عملی داشت.

۲- پیشوایان مذهبی بحیث کاتبان خانهٔ خدا متصدی کلیهٔ تعالیم عالی بودند و به تغیر وتحول فوق العاده بدبین و مخالف بودند و در امور جامعه موقف محافظه کاری خویش را حفظ میکردند. وسایل و استناد معتبر مکالمه وتبلیغ آنها همانند تجارت و حکومت همانا اقوال واسنادی بود که فوق العاده مهم شمرده میشد.

۳- دماغ مصریها صرف بمسایل مفید حیاتی علاقه میگرفت و در موضوعاتی مانند هندسه حساب، نجوم، میخانیك، جغرافیه، و طب پیشرفتهای چشمگیر کردند و از دانش خود درحل مسائل حیاتی استفاده میکردند، مگر وقتیکه، یکمك یك دانش یك مسأله را حل میکردند دیگر در آن ساحه، دانش انکشاف نمیکرد.

در ساحهٔ نوشتن وفن نویسندگی نیز مصریها پیشرفتهای شگرف کردند و در حقیقت نخستین مردمی بودند که بسهولت مینوشتند، ثبت کردن شهرت هر فرد جامعه ووجود کاغذ پاپیروس مهمترین عوامل انکشاف فن تحریر بشمار میرفت.

معماری نیز بدرجهٔ عالی پیشرفت کرده بود که در عصر یونانیها بهاوج ترقی رسانده شد.

سقوط مصریها:

دلچسپی و اشتغال صرف به امور عملی یك جزو مهم علل سقوط مصریها بود، علم و دانش مصریها منحصر بفرد و خاص بود، جنبهٔ عام نداشت و برای حل مسایل جهانی علاقه نداشتند بر تعمیم بخشیدن آن نیز سعی نمیکردند. مصریها علاقه نداشتند که دانش در قید اصول و نظام ویا در دایرهٔ نظریات در آورده شود و نه بروش عقلی و علمی بر آن فکر میکردند. بنابر علل فوق و علاقهٔ منحصری که بکار های عملی داشتند نو آفرینی، انکشاف تخیل، و دست آورد های فکری بسیار محدود و ناچیز بود و هیچگونه احترامی بر اصل دانش نداشتند. بلکه دانش صرف وسیلهٔ انجام کار های آنها بود و بس.

تعلیم و ترتیب کلاسیك:

خدمات یونانیها و رومنها :

مدنیت یونانی :

درساحه مطالعات تاریخ وفلسفه تعلیم وتربیت، یونانیان ، بفرهنگ غرب بیان فیض زیادرساندند. مدنیت غرب از یونان منشا گرفت ودرساحه صنعت معماری، هنر ادبیات ، علوم مثبته ،ورزش،و تربیت همه مرهون یونان اند.

تمایل به عیش وخوش گذرانی تاثیربزرگی درحیات یونانیان داشت. یونانیان عقیده داشتند که عیش وتفریح یك ضرورت مبرم زندگیست که در موقع آن به شخص فرصت پیدا میشود تابه مزایای شوروشعف زندگی پی برد اما درمیان آنان بودند یك قشر با نفوذ ومتوسط که همه نیروی خود را صرف برای زنده ماندن صرف نمیکردند بلکه درفعالیتهای نو آفرینی و ایجاد صرف مساعی میکردند.اینان وقتیکه یك آلهٔ بسیط راسیسا ختند به آن اکتفا نمیکردند بلکه در بهترساختن کیفیت وتکامل آن کوشش میکردند تا از آن درچندین کار استفاده کنند وهم بشکل وساخت آن اصلاحات آورده مرغوبتر سازند . ترویج بازیهای المپیك در یونان مثال برجسته دیگری از محصول فکر ومدنیت یونانیها میباشد .نه تنها مسابقات ورزش برای تربیه وتبارز ورزشکاران عمومیت یافت بلکه مسابقات هنری برای پرورش وتبارز استعداد ها درنظم ، شعر ،ودرامه ،وموسیقی نیزطرف توجه قرار داشت .یونانیان عقیده داشتند که تنها اشتراك کنندگان مسابقات ازلذایذ کامل زندگی برخوردار میگردند زیرا اینهایند که برای تولید شور وهیجان در بازیها آمادگی میگیرند. زنان قطعاً از اجرای مسابقات معاف بودند .

تربیه از نظر فیلسوفان ودانشمندان یونان :

افلاطون . (۴۲۹ — ۳۴۸ ق . م .)

این مفکر برجستهٔ یونان درچند اثر معروفش (جمهوریت، توانین، وغیره)جنبه های مختلف تعلیم و تربیت را مورد بحث قرار داده است: « بمکتب باید بردیم، مسؤلیت حکومت در تعلیم وتربیت چیست ، کی باید مصارف تعلیم وتربیت را بپردازد وغیره» ازجمله مباحث او بود که حتی در مبحث تعلیم وتربیت امروز نیزاینچنین مباحث جای خود را حفظ کرده است .

افلاطون وفلسفه تعلیم وتربیت او :

چنین بنظر میآید که نظریات تربیتی افلاطون از استادش سقراط بیشتر الهام گرفته است

طریقه سقراط که افلاطون نیز از آن پیروی میکرد مبنی بر یکسلسله پرسشها بی بود که شخص را بخویشتن جوئی وخود آزمائی رهنمونی میکرد . اصول افلاطون نسبت به اصول سوفسطائیان کاملتر ومنتظمتر بود ، افلاطون با سوفسطائیان وپروگرام تربیتی آنان مخالف بود، نخست باین دلیل که سوفسطائیان در برابر کارشان پول میگرفتند ، ودیگر آنکه تعلیم و تربیت آنان بیشتر جنبهٔ تجارتی وحرفه ئی داشت و سوفسطائیان حیثیت معلم جامعه رانداشتند ودر فلسفهٔ آنان شك وشرك گرائی بیشتر جاه داشت .

نظریات افلاطون پیرامون تعلیم وتربیت در کتاب «جمهوری» و« قوانین» بیشتر نمایان شده است .«جمهوری » که دراوان جوانی اونوشته شده بیانگر آراء ونظریات او میباشد لاکن «قوانین» که در دوران پیری وی نوشته شده بیانگر نظریات محافظه کارانه او است. نظریات دوران جوانی افلاطون جامعهٔ بی را ترسیم میکند که همه افراد آن دانش فراگرفته‌اند وازطریق اکتساب تعلیم و تربیت نتائج پسندیدهٔ اخلاقی درانجامعه ببارخواهد آمد لاکن دیری نمیگذرد که در این نظریه اش شك پیدا میکند .

افلاطون تعریف تعلیم وتربیت را مراحل تربیهٔ اخلاقی میداند که درین مراحل بزرگسالان عادات وخواص نیك را که محصول تجارب گذشته وتفکر آنها است به نسل بعدی میسپارند و این نوع تربیت بطورطبیعی درسن شباب آغاز میابد.

طرز تربیه از نظر افلاطون . او دولت را مسؤل تعمیم تربیت کامل وانکشاف خردسالان میداند، در نظراو دختران وپسران باید بین سن شش سالگی وهفت سالگی بمدرسه بروند. درختم این دورهٔ مدت دو سال تربیت ثقیل نظامی را باید طی بنمایند ، دربیست سالگی یکسلسله امتحانات را باید بگذرانند وبشرط کامیابی تاسن سی سالگی باید به تعلیم وتربیت خود ادامه بدهد . ناکامان امتحانات بخدمت نظامی ویا کارگری باید شامل گردند . جوانان نخبه و با استعداد بعد از امتحان پنجسال بفراگرفتن علوم ذهنی ونظری باید مشغول گردند .علوم ذهنی ونظری شامل آرایی در بارهٔ اداره ، قانون ، اخلاقیات،وروحیات بود . در ختم تعلیمات اینان لقب ومقام فیلسوف واشراف رامیگرفتند وبرمملکت حکمروائی میکردند .دسته ناکامان امتحانات در دفاتر ودستگاه حکومت میتوانستند شامل وظایف گردیده بحکومت خدمت بنمایند .

طرح تربیتی افلاطون استوار براندیشهٔ بود که شخصیت شخص درطول سالهای تحصیلش باید رشد کرده وکامل گردد لهذا در طرح تربیتی او مضامینی جاداشت که بیشتر موافق بهدف اصلی بود.

در طرح تربیتی او موسیقی ، جمناستیك ، وریاضیات شامل بود ، ودر باره هریك از ین اجزای پروگرامش چنین میاندیشید :

۱) موسیقی را پرورندهٔ احساسات عالی میدانست ،ادبیات وتاریخ را نیز مربوط آن میدانست.

۲) داشتن بدن سالم و عقل سلیم برای یك یونانی امر حتمی دانسته میشد و بهمین لحاظ افلاطون جمناستیك را جزو طرح تربیتی خود انتخاب کرده بود.

هدف جمناستیك آموختن رقص واجرای حرکات موزون (طوریکه تعلیم وورزش درعسکری اهمیت دارد) بود که فکر میشد هم‌آهنگی بین وظایف جسم و دماغ بوجود میآمد.

۳) از دیدگاه افلاطون هدف ریاضیات انتظام بخشیدن رابطه بین دانش نظری وعملی میباشد. ریاضیات شخص را کمك میکند تا بر خویشتن ومحیط زندگانیش تسلط پیدا کند . اندیشهٔ افلاطون رادر طرح ترتیب او چنین میتوان خلاصه کرد:

۱) آموختن چنین پروگرام فرد وجامعه رابجهت اصلاحات وتحول مطلوب سوق میدهد.

۲) تربیت باید یك عمل دوامدار باشد .

۳) ازراه تعلیم وتربیت درست تجارب مفید را با عمل یکجا میتوان کرد.

۴) ازطریق تعلیم وتربیت درست اصول زیست باهمی و زندگی اجتماعی راسیتوان آموخت.

۵) شخص با تربیت حاکمیت بر نفس داشته صاحب عادات و خصائل نیك خواهد بود.

۶) تعلیم وتربیت صرف بمقصد حرفه و پیشه بیهوده خواهدبود.

۷) تعلیم و تربیت جامع وآزاد شایسته ترین طریق شاگردی است.

ارسطو (۳۸۴- ۳۲۲ق.م.) :

از فلسفهٔ تربیتی او حتی امروز بحیث مأخذ معتبر تعلیم وتربیت استفاده میگردد او و پیروانش بیشتر مؤید طرح هنر های آزاد میباشند.

اندیشه های تربیتی ارسطو و افلاطون در بسی مواردشباهت زیادداشت . هردو فیلسوف دربارهٔ اهمیت تعلیم‌وتربیت هم‌رای بودند .

ارسطو دولت را مسؤول فراهم آوری اسباب تعلیم و تربیت افراد جامعه میدانست زیرا از دیدگاه او هدف وغایهٔ تعلیم وتربیت آماده ساختن افراد برای خدمت‌گزاری و ایثار بدولت بود. دراینمورد درکتاب ۷و۸ (سیاست) اوشرح مفصل داده شده است.

دراندیشه تربیتی ارسطوتعلیم وتربیت جامع وآزاد اهمیت زیاد داشت. ازدیدگاه او تربیت بایست شخص را به‌اصلاح خودش رهنمونی کندوهیچگاه نباید غایه حرفه ئی وپیشه وری داشته باشد.طریقهٔ

تربیتی او درحقیقت یك طریق فوق العاده عالی بود که به تمام افراد جامعه یك کشور زمینه تعلیم وتربیت مساعدرا میخواست اما غلامان یونان که اصلا ازیونان نبودند ازین اندیشه او خارج بودند. باشندگان اصلی یونان آرزوی هیچ شغل دیگرجز خدمت بدولت رانداشتند وصرف در اوقات تفریح از کار فارغ بودندوازین اوقات برای فعالیتهای ابتکاری استفاده میکردند.

درخصوص تعلیم وتربیت انحصاری که زاده خصائل طبقاتی وازنگاه ارسطو بارآورنده کشمکش طبقات بود چنین میاندیشید که برای رفع چنین برخورد درآینده باید تعلیم و تربیت از شکل انحصاری بشکل عامه برگردانده شودواطفال بی نوا وتمول دریك محل بصورت مساوی تعلیم وتربیت گیرند باین ترتیب اندیشه ارسطو درنهایت چنان بود که آرزوهای تمام افراد جامعه بطور مساوی و عادلانه بسر آورده شود.

طرح تعلیم وتربیت جامع وآزاد ارسطو چهارآموزش اساسی رادربرمیگرفت:

۱) خواندن، ۲) نوشتن، ۳) جمناستیك، ۴) موسیقی. ازدیدگاه او خواندن ونوشتن بحیث دو مضمون حیاتی شخص را دربیشبرد امورزندگی بطورموفقانه کمك میکند.

جمناستیك بدن راسالم واندام را متناسب میگرداند که بکمك این نیروشخص میتواند دماغ راسلیمانه بفعالیت اندازد، واما راجع بموسیقی بطورواضح وروشن نمیدانست چه سودی بشخص میبخشد لاکن عقیده داشت تاجائیکه موسیقی به پیشرفت ورشدشخص کمك کرده بتواندمورد تأیید وهرگاه خارج این واقعیت بمنظورپیشه وشغل آموخته شود قابل تأییداونبود. نه تنها این عقیده اودر موردموسیقی بلکه درمورد تعلیم وتربیت بطور کل صدق میکرد.

از دیدگاه ارسطو غایهٔ اصلی تعلیم و تربیت گرفتن مانند زندگانی رسیدن بخوشبختی و سعادت است. رامش از کلمهٔ سعادت رشدخصائل نیك ورشد استعداد دماغی، صحت، و استفاده هوشمندانه از اوقات تفریح بود. خصائل نیك را از طریق تجربه و عادت میتوان کسب کرده و خصائل نیك بایست جزءعمل وعادت شخص گردد تابابن ترتیب شخصیتش رشد کرده شاهد خوشبختی و سعادت رادرآغوش گیرد، در غیرآن صرف دانستن خواص وخصائل نیك بطور مجرد این معنی را نمیدهد که شخص تربیت گرفته است. ارسطو خودش را نمونهٔ شخصیت کامل وانمود میکرد و میگفت دیگران باید شخصیت او را پیروی نمایند زیرا حرکات و کردار او روی یکسلسله عاداتی بنا یافته بود که در آوان جوانیش بی ریزی گردیده بود.

ابیقور (۳۴۱-۲۷۰ ق.م.):

در فلسفه ترهب و انزوا گرائی شهرت دارد. از دیدگاه او انسان باید در جستجوی زندگی

ساده‌وبی پیرایه باشد ،از رنج وغم دنیا بپرهیزد و بکنج امنیت وآرامی گوشه نشینی اختیار کند. او همیش به اعتدال در همه امور تبلیغ میکرد .

افکار التذاذ از زندگی را که منسوب به ابیقور میدانند در حقیقت زادهٔ اندیشهٔ فیلسوف دیگر یونانی بنام اریستیپوس (۳۵۴- ۳۵۵ ق .م.) بود. اندیشهٔ او دراین فلسفه‌آنبود که انسان باید چنان زندگی را بر گزیند که‌ازبیشترین عیش ولذت بهره‌مند گردد زیرا منظور نهائی انسان دوری از بدبختیست .

ستویسزم (Stoicism) یافلسفه که همه بدیه‌ها را بفلاح بشر میداند.این فلسفه زادهٔ اندیشهٔ زینو (۳۴۰- ۲۶۵ ق .م.) باشندهٔ سیتیوم بود. پیروان این فلسفه همه دارائی مادی را بیهوده و پوچ میدانستند و میگفتند بهتر بن زندگی‌نصیب کسیست که‌با کمترین چیزسازش کرده توانسته است .

در سقوط مدنیت یونان بسی عوامل دست داشت که از جمله مدهای طبیعی جغرافیائی ،ظهور انفرادیت وخود سری، و ضعف حس وطنپرستی‌را بطور واضح ومعلوم میتوان نام‌برد. کو های بلند و جزایرسنگی تجزیهٔ شهرهای ایالتی گردید اهمیت اطاعت به ایالت‌مقد متر از اطاعت به‌مملکت شد، تضعیف حس وطنپرستی نیز زادهٔ روش تعلیم وتربیت آتنیان بود که دران شخصیت پرستی و فردیت بیشتر پرورش میافت ، تعلیم وتربیت آتنی فقط بواسطه خانواده‌اداره میشدنه‌بواسطهٔ دولت. بنابر همین علل تعلیم وتربیت اطفال دراطراف همان ارزشهایی دور میخورد که‌نزدخانواده وجمعیت اهمیت داشت، وخود پرستی نیز زادهٔ همینگونه ارزشها بود .ورزشهای یونانیان نیز حس‌فردیت وخود خواهی را تقویت میداد ،بطور مثال در بازیهای‌المپیك مسابقات‌فردی وجود داشت،بازیهای جمعی رواج نداشت . این در هم پاشیدگی های معنوی اسباب پراگندگی جامعه و بالا خره سقوط مدنیت‌یونان رابار آورد .

ترحم

چنان خواندم دراخبار موسی علیه‌السلام که بدان وقت که شبانی میکرد یك شب گوسپندان را سوی حظیره می راند. وقت نماز بود و شبی تاریك و باران به نیروآمد چون نزدیك‌حظیره رسید بره یی‌بگریخت موسی علیه‌السلام تنگ دل شد وبراثروی بدو بد بران جمله که چون دریابدچو بش‌بزند، چون بگرفتش دلش بروی‌بسوخت وبر کنارنهاد وی را، و دست بر سروی فرود آورد وگفت:«چراگریختی و ماد ر رایله کردی ؟» (تاریخ بیهقی — ابو الفضل).

پوهاند محمد رحیم الهام

پیدایش و منشأ شعر

دانشمندان معاصر معتقدند که شعر یکی از کهنترین فعالیتهای هنری بنی آدم است. شللی شاعر و نقاد معروف انگلیس گوید:

«از آنجا که شعر کلام مخیل است و تخیل از بدو پیدایش خاصهٔ بنی آدم بوده است، بنابرآن پیدایش شعر با پیدایش انسان همزمان صورت گرفته است.»(۱) وی در جای دیگر گوید:

((آنگاه که جهان جوان بود همه گفتگو های انسانی شاعرانه بود)). (۲) کرستوفر کادول در کتاب ((خطا و صواب در شعر)) چنین نویسد: ((هر جامعه یرا که در نظر گیریم و تاریخ ابداعات هنری آن را بررسی کنیم، شعر به حیث کهنترین آفریدهٔ هنری آن جامعه عرض وجود میکند.)) وی همچنان میگوید: «ممکن است جوامعی یافته شوند که شعر به شکل خاص آن و به حیث پدیدهٔ هنری علیحده و مختص در آنها بسیار قدیمی نباشد، درآنصورت حتماً شکل های دیگر ادبی یعنی نوعی یا انواعی از آثار هنری لسانی در آن جامعه یافته میشود. (۳) در چنین جوامع کتب تواریخ، آثار دینی، افسونها و جادو ها، حتی قوانین اشکال ادبی دارند. کهنترین آثار لسانی جوامع متمدن تقریباً همه و بدون استثنا ممیزات و جنبه های شعری را واجد اند، یعنی مسجع، مقفی یا موزون اند یا اینکه واجد خصوصیاتی هستند که از گفتگوهای روزمره تفاوت میدارند. این کلیه در مورد آثار لسانی جوامع یونانی، سکاندیناوی، انگلو ساکسون، رومن، هندی، چینایی، جاپانی، مصری، و مردمان ساکن در مرزوبوم آریاناویجه (افغانستان قدیم) کاملاً صادق است.

شاید گفته شود که این آثار به مفهوم معاصر آن اشعار خالص و سره نیستند، اما اگر از یکسو

1—2 English Critical Texts, D. Jand Ernest De Chickers, Oxford University Press, 1970, PP. 225—56.

3— Illusion and Reality in Poetry, C. Caudwell, International Publishers, New York, 1963, pp. 13-30.

تحول شعر را به شکل کنونی آن در نظر گیریم و از سوی دیگر شعر را چنانکه زبانشناسان معتقدند «شکل ممتاز و عالی تر زبان عادی و روزمره»(۱) بدانیم یکسره شعر اند. امتیاز و علو این آثار نظر به گفتار عادی و روزمره در این است که ساختمان مشخص و معلوم ظاهری دارند: وزن دارند، با سجع و موازنه آراسته اند، کلمات آنها با اصوات هممخرج، قریب المخرج، مشابه، یا مماثل آغاز و پایان مییابد. کلمات آنها هجاها یا تکیه های متناظر یا متساوی دارند و حتی احیاناً قافیه دارند یعنی به صورت عموم جنبه ها و ممیزاتی را واجدند که زبان عادی و روزمره فاقد آن هستند. و همین خصوصیات است که چنین آثار را جنبه های مرموز، جادوانه و جاودانه می بخشد و ما آنها را اصولاً به حیث ممیزات شعری کلام می شناسیم.

اینکه گفته میشود هنر تقلید طبیعت است و ارسطو گوید تقلید یکی از ممیزات جبلی بشر است صدق ادعای ما را ثابت میسازد. وقتی بنی آدم به سخن گفتن آغاز کرد معلوم است که از تقلید و تخیل، که ارکان اساسی شعر را تشکیل میدهند و هر دو از خواص طبیعی انسان اند، استفاده کرد و بعید نیست که نخستین مصنوع هنری وی با استفاده از این دو ودیعهٔ فطری به شکل شعر عرض وجود کرده باشد.

هر جامعه یی را که در نظر گیریم چیستانها، ضرب المثلها، کلمات قصار و افسانه هایی دارد که در طی اعصار و قرون سینه به سینه حفظ شده و از نسلی به نسل مابعد به ارث مانده است. همهٔ این مظاهر لسانی که بدون شبهه بسیار قدیمی هستند اکثر خصوصیتهای شعری را واجد اند: بعضی به شکل مصرعهای موزون و ابیات موزون و مقفی و ترانه های خیلی ساده هستند، در بعضی دیگر مانند افسانه ها، جابه جا مصرعها، ابیات و ترانه هایی وجود دارد که عالیترین اشکال ادبی و شعری را متجلی میسازند.

ما یک افسانه فولکوری افغانی داریم که در آن پدری به اثر تحریک زن خود پسر خود را که مادرش مرده است، میکشد. خواهر این پسر استخوانهای برادر خود را در خریطه یی میاندازد و بر شاخ درختی میآویزد. این استخوانها به شکل بلبلی مبدل میگردد که در هر کوی و برزن و در باغ و بوستان چنین ترانه میخواند:

من بلبل سرگشته ـ از کوه و کمر گشته

پدرک مره کشته

1— Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt and Company, 1933, p. 22.

ما پندرك مره خورده
جان خوارك دلسوختیم
هدکهای مره چینده
بر شاخ درخت بسته
آخر شدیم یك بلبل
پر پر، پر پر، پر . . . !

نویسنده در کودکی این افسانه را بیاد داشت وترانهٔ آن را سایر کودکان زمزمه میکردند. جمشید بهنام در رسالهٔ ادبیات تطبیقی مینویسد.

«همه کودکان ایرانی در شهرها و روستاها این ترانه را زمزمه میکنند:

منم منم بلبل سرگشته
از کوه و کمر برگشته
پدر نامرد مرا کشته
مادر نابکار مرا خورده
خواهر دلسوز
استخوانهای مرا با هفت گلاب شسته
زیر درخت گل چال کرده
منم شدم یه بلبل،
پر . . . پر . . . پر . . . ! . . .

«و چقدر متعجب می شویم که همین ترانهٔ خود مانی را از زبان گوته در نمایشنامهٔ فاوست میشنویم ویك تحقیق دقیقتر نشان میدهد که در زبانهای آلمانی، آیرلندی، فرانسوی، انگلیسی عین ترانهٔ بالا موجود است. (رجوع شود بکتاب برادران گریم) واگر باز هم در مطالعهٔ خود پیش برویم به افسانه یی از متولوژی یونان میرسیم که مطابق آن: چون دختر Zethos میخواست بچه های Neobe را بکشد زن Amphion اشتباها دختر خود را کشت واز کرده پشیمان شد و سپس . . . آن دختر را بصورت بلبل درآوردند.» (۱)

وجود این ترانه در زبان دری وفارسی وتمام زبانهایی که جمشید بهنام ذکر کرده است میرساند که این شعر به حدی قدیمی است که از دوران زندگی با همی آریاییها که طبق نظریه یی در

۱- ادبیات تطبیقی، جمشید بهنام، چاپخانهٔ مسعود سعد، ۱۳۳۲ ص ص ۱۲ - ۱۳.

سواحل جهیل کسپین میز یسته اندواز آنجابه بلاد مختلف گیتی مهاجرت کرده اند، منشا میگیرد. شا ید این شعر در نخستین زبان اندوارو پا یی سا خته شده بود که تا کنون بعد از هزا ران سال در زبانهای معاصر منعشب ازان زبان کهن هنوز هم، ورد زبان کودکان است .

شعر در آغاز ودر اکثر جوامع بانوعی موسیقی همراه بود. جورج تا مسن و کرستو فر کادول هر دو در آثار خویش (۱) اشاره میکنند که یونانیان باستان موسیقی خالص نداشتند ، بلکه آهنگهای موسیقی را برای اشعارو ترانه ها می‌ساختند. در کشور خود ما افغانستان تا کنون موسیقی خالص انکشاف نیافته است. تقریبا تما م آهنگهای موسیقی د ر حقیقت شعر هایی هستند که توسط آلات موسیقی و حنجرهٔ آواز خوان سروده زمزمه میشوند. شاید امیرخسرو بلخی باتوجه به همین حقیقت در قطعه یی که اهمیت شعر و موسیقی را مقایسه میکند موسیقی را زیورشعر میداندو میگوید :

مطربی میگفت با خسرو که ای گنج سخن
علم موسیقی ز علم شعر نیکو تر بود

زآنکه آن علمیست کز دقت نیاید در قلم
لیك این علمیست کاندر کاغذ و دفتر بود

پاسخش دادم که من در هردو معنی کاملم
هر دو راسنجیده برو زنی که آن در خور بود

نظم را کردم سه دفتر وربه تحریر آمدی
علم موسیقی سه دفتر بودی ار با ور بود

فرق گویم من میان هر دو معقول و درست
تا دهد انصاف آن کاز هردو د انشور بود

نظم را علمی تصور کن بنفس خود تمام
کاونه محتاج اصول و صوت خنیاگر بود

گر کند مطرب بسی هان هان وهون هون در سرود
چون سخن نبود همه بی معنی وابتر بود

نایزن را بین که صوتی دارد و گفتار نی
لاجرم در قول ، محتاج کس دیگر بود

پس در این معنی ضرورت صاحب صوت وسماع
از بـرای شعر محتاج سخـن پرور بـود

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش
نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

در قطعه یی که نقل کردیم امیرخسرو که در شعرو موسیقی هردو دستی قوی و طبعی بلند داشت و بگفته خودش در هردو معنی کامل بود «هان هان و هون هون مطرب را درسرود» بدون شعر «بی معنی و ابتر» میخواند وچنانکه قبلا گفتیم نغمه ، یعنی موسیقی را زیور عروس شعر میداند وبدینصورت موسیقی را با شعر همراه و همگاه میپندارد .

اچ. جی. واز در کتاب «طرح تاریخ» درباب انکشاف قوهٔ تکلم در انسان گوید که زبان انسان بدوی چنان با حرکات و اشارات جوارح جسمانی توام بود که میتوان گفت «به‌جای اینکه انسان بدوی گپ بزند میرقصید.» هرگاه اقوال کادول وتامسن وولز را پهلوی هم بگذاریم چنین نتیجه میتوانیم گرفت که انسانان بدوی به هنگام سخن گفتن هر سه هنر عمدهٔ شعر ، موسیقی و رقص را همزمان بکار میبردند .

در آغاز این مبحث گفته ایم که شعریك اسلوب خاص زبان است . پس لازم است برای تحقیق در مبدأ شعر نه تحقیق در مبدا زبان دست بازیم و دست یا زیدن با تحقیق در مبدأ زبان مستلزم کاوش راجع به مبدأ خود انسان است .

هر چند دانش امروزی به‌یقین نمیتواند مبدا انسان راتشخیص وتثبیت نماید ، اما یك نکته چنانکه سعدی گوید یقینی است کـه « بـه نطـق آدمـی بهتـر اسـت از دواب » . درپهلوی این ممیزه بنی آدم خاصیت افزارسازی داردوهمین دوخصوصیت نطق وافزارسازی بشررااز سایرحیوانات امتیازی بخشد . دانشمندان انسانشناسی معتقدند که بنی آدم در بدوحال در جنگلها میزیست . زندگی متمادی درجنگل آدمی را قادر ساخت تا از دوپای پیشین خود به حیث دستها استفاده کندسرانجام چنان تغییرات درهیات انسانی بوجود آمد که منتج به‌راه رفتن وایستادن وی گردید ووظیفه پاها ودستها ازیك دیگر جداشد . سرانگشتان انسان را قدرتی پدید آمد که اشیای مادی را چنان که خودخواهد شکل دهد وبدینصورت افزارهای ساخته دست انسان به وجود آمد . انسان به جای آنکه بااستفاده ازآنچه از طبیعت به‌وی ارزانی شده بودقانع باشد ، به کندن زمین آغاز کرد ، دران کاشت ، آبیاریش کرد ، ازان بهره گرفت ، آن رامیده کردواز ان نان پخت . ازافزارهای ساخته خویش در رام کردن طبیعت کار گرفت . درضمن مبارزه درراه رام کردن طبیعت آگاه شد که حادثات چسان واقع

میشوندو چگونه میتوان حادثات را پدیدآورده. انسان سرانجام مستشعر گردید که وجود قوانین طبیعی امری ضرور یست وباید خصوصیات این قوانین رابرای وصول به مقصود خویش به کار انداخت. امادر مواردیکه از ضرورت آفاقی قوانین طبیعی نا اگاه ماند پنداشت که جهان ما حول خود را بایکار انداختن اراده خویش تغییرتوان داد. و بدینصورت جادوبمیان آمد. جادو وشعبده یا سحر بگونه گون صورت تعریف شده است. احسان طبری در رساله یی به نام «برخی بر رسیهاد رباره جهان بینی ها و جنبشهای اجتماعی درایران» طبع سال ۱۳۴۸ صفحه ۲۸ گوید: «جادواعمال، آداب و تشریفات و مقرراتیست که هدف آنها آن است که بر پایه باور به وجود یك جهان سری و نا مشهود ماوراء طبیعی ونیر ومند تراز طبیعت مشهود درواقعیت تاثیر کند ودرجهان واقعی طبق میل جادوگریا جادوپرست تغییرات مطلوب بوجودآورد. ازجهت علمی جادورابه نوع جادوی تعرضی یاسیاه یامضر (Prothreptique) وجادوی پیشگیری یاتدافعی یاسفید ویا مفید (Prophylactique) تقسیم میکنند. هدف ازجادوی تعرضی زیان زدن بدیگری و هدف ازجادوی تدافعی حفظ خود در قبال زیان دیگری است. موافق تقسیم دیگر جادومیتواند عملی انفرادی، گروهی یا جمعی باشد مثلا کسی افسون میخواند وبر خود میدمد تادر فلان کار موفق شود. این یك جادوی انفرادی است ووقتی مثلا گروهی از بو میان آستر الیا پیش ازرفتن بهشکار وبه قصدطلسم کردن صید خود دست به رقصهای ویژه میزنند، این یك جادوی گروهی است. جادوبه لفظی وعملی نیز تقسیم میشود.

«از قدیم الایام تا کنون مسایل جادویی بصورت علومی تنظیم شده مانند: علم اسطرلاب ونجوم (استرولوژی که غیر ازاسترونومی بمعنی ستاره شناسی است) علم اعداد (Numérologie)، علم حروف ونقاط، علم اسماء، جفر، رمل، سیمیا، کیمیا، حساب، جمل کفبینی (Chyromancie) وسیماشناسی (فیزیونومی) و تفاءل و تطیر و تعبیر خواب و علم طلسمات وغیره، وغیره.»

کارتولیدی در بدوحال گروهی بود. درچنین حالت، بکاربردن افزارها وضع تازه یی درمفاهمه بوجودآورد. بانگهای جانوران از نظر تنوع ووسعت بسیار محدود است ولی صداهای انسانی شمرده تر گردید و به حیث وسیله منظم ساختن وهم آهنگ گردانیدن حرکات گروه کارگران به شکل ماهرانه ومنتظم بر کشیده می شد. وبدینصورت باپدیدآمدن افزارزبان پدیدآمد.

کارگران بصورت دسته جمعی کار میکردند وباهرحرکت دست یاپاوهر ضربه چوب یا سنگ طور دسته جمعی آوازی برمیکشیدندو زبان به این صورت به حیث یك جزء تخنیك واقعی بهره برداری به کاررفت.

باانکشاف مهارتهای انسانی همراهی صداهاباجنبشها به هنگام کار لزوم فیزیکی نداشت. کارگران قادر به کار انفرادی شدندولی وسیلهٔ دسته جمعی کاربه شکل تمرینی که قبل ازشروع

کار اجرا میگردید برجای‌ماند وسرانجام این جنبشها وایما های دسته‌جمعی وهمآنگ که‌باری توأم باخود کارصورت میگرفت‌به شکل هنر تقلیدی رقص عمومیت حاصل کرد که در بین قبایل بدوی تاروزگار ماباقی مانده است.

ودرضمن گپ زدن نیز انکشاف یافت . اجرای این عملیه که دربدوحال به حیث‌یك‌رهنما با استعمال افزار کار همراه بود به زبان ، به مفهومیکه امروز از آن ملحوظ است یعنی یك افزار کاملا دقیق وکاملا شعوری تفاهم بین افراد ـ مبدل شد . زبان‌هنوز هم بارقص تقلیدی به حیث بخش گفتاری به کارمیرفت وهمدرین نقطه وظیفهٔ‌جادوئی خود را احراز کرد . به همین جهت در هر زبانی دونوع اسلوب گپ زدن موجود است:یکی گپ زدن عموم یا وسیلهٔ عادی و روزمرهٔ مفاهمه بین افراد ودیگر گپ زدن شاعرانه یاچنان وسیلهٔ مفاهمه که جدی تر ، شایستهٔ اجرای دسته جمعی مراسم نیایش ، خیال انگیز ،موزون وجادوانه‌میباشد .

اگر این توضیح درست باشد به این معنی است که زبان شعر بدوی تر از زبان عموم است زیرا خصوصیات عروضی، موسیقیت‌وخیال انگیزی را که از خصوصیات طبیعی زبان بدویست بیشتر حفظ نموده است.

توضیح پیدایش شعر به نحوی که بیان شد متکی‌بر طرز بینشی خاص ودر عین حال به‌حیث فرضیه ییست که اثبات آن بحثهای جدی، جالب ومفصل را ایجاب میکند .مقصود ماازبازگویی این فرضیه این است که بدانیم تکامل شعر از صورت گفتاری وبدوی به‌صورت نگارشی‌ومدنی آن ازشکل خاص آنچه که‌ما«زبان‌رفیع» یاغیرعادی‌نامیده‌ایم‌صورت گرفته‌است.ـ تغیرپذیری‌واختصاص زبان توأم‌باتکامل مدنیت‌یك‌جامعه باسایرعناصرمدنیت همان‌جامعه هماهنگ است . انکشاف‌مدنیت‌مشتمل برتغییرمتداوم‌تقسیم کاراست وآن‌خود علت‌اختلاط‌مجاری‌اقتصاداجتماعی‌میباشد. همچنانکه‌جسم‌انسان بخاطر اختصاصی‌اجزای آن برای اجرای امور مشخص توسط سیستم اعصاب توحید می‌شودواین اتحاد وپیوستگی اجزا باعث ادامهٔ زندگی هر جزء میگردد ، به همین صورت زیر بنای تولیدی جامعه‌در اثنای کسب‌اتحادمنشعب گردیده میرود. این‌امر درهرمدنیتی بمشاهده میرسد که درآن زیربنای اقتصادی منکشف ومتداخل میگردد. تمام‌رو بنا های‌فرهنگی آن به‌عین صورت‌انکشاف وتداخل حاصل میکند .شعر نیز در یك حالت بسیط اقتصاد قبیلوی‌یا تحول و انشعات آن‌قبیله به سوی فرهنگ‌غنی ومعاصر به فعالیتی‌مبدل‌میگردد که در پهلوی‌داستان ،تاریخ و نمایشنامه و جود

میدارد . این گونه تحول نه تنها باعث وضوح معنای شعر میگردد ، بلکه اگر مسیر تدریجی تحول آن راتعقیب کنیم مقام تمام هنر ها وعلوم را درحیات انسانی آشکار می سازد . توام بانکشاف جامعهٔ انسانی هنر نیز مطابق به جامعه انکشاف میکند ودر عین حال بیانگرو نما یشگر واضح ور وشن مشخصات فرد، جامعه وفرهنگیکه امکانات چنان انکشافی رامسیر گردانیده است، میباشد.

اما سؤال در این است که معاییر قضاوت درمورد انکشاف یك جامعه به نسبت جامعهٔ دیگر کدام است؟ آیا این انکشاف زادهٔ استحالهٔ بیولوژیکی است ؟ فشر در پاسخ این سوال چنین اظهار عقیده کند که انکشاف یك جامعه زادهٔ انطباق بیولوژیکی آن است. به این معنی که تعداد نفوس یك جامعه به مصرف محیط آن جامعه ازدیاد می پذیرد . وازدیاد نفوس یك جامعه به سطح اقتصادی تولیدات آن ارتباط دارد . به هراندازه یی که سطح تولید یك جامعه بلند تر باشد به همان پیمانه انسان بر محیط خود غلبه حاصل میکند.

درسطح اقتصادی تولید جوامع ، درمراحل مختلف، انکشاف مساویانه صورت نمیگیرد وبدین صورت معاییر بیولوژیکی در جوامع انسانی اهمیت خود را در انکشاف فرهنگ از دست میدهد . تحول غیربیولوژیکی (فرهنگی) انسان که برساختمان نسبتاً غیر متحول بیولوژیکی وی، درمراحل تاریخی، تحمیل گردیده است. موضوع تاریخ ادبیات یك جامعه را تشکیل میدهد . این تحول به علتی غیر بیولوژیکی است که ذاتا اقتصادی میباشد وخود ، داستان مبارزهٔ انسان را باطبیعت بیان میکند. داستان غلبهٔ متزاید انسان را برطبیعت و بر خود انسان که البته ناشی از انکشاف خصوصیات جبلی آدمی زاده نیست ، بلکه زادهٔ نظامهای تولیدی، به شمول افزار ها، تخنیك بکاربردن افزارها، زبان ، نظامهای اجتماعی، منازل ودیگر ساختمانهای خارجی منقول و روابط میباشد. بنا براین فرهنگ از تولید اقتصادی یا شعر از نظام اجتماعی جدا ساخته نمیشود. فرهنگ وتولید اقتصادی ونیز شعرونظام اجتماعی باهم یکجاو درمقابل مشخصات عادی بیولوژیکی انسان قراردارند. بنابراین شعر کدام پدیدهٔ نژادی، ملی یا بیولوژیکی نیست، بلکه یك پدیدهٔ روحی واجتماعیست.

دکتور اسدالله حبیب

ادبیات معاصر دری

بررسی ها، نظریات و پیشنهادها

-۲-

دورهٔ بیدل گرایی یا عصر بیدل

از نیمه قرن ۱۸ تا نیمهٔ قرن ۱۹

از نیمهٔ قرن ۱۸ با تاسیس دولت مرکزی ابدالی و توجه امرای آن خانواده به شعر و هنر، باز کاخها مرکز تجمع شعرا و هنر مندان گردید. در عهد حکومت ابدالی زبان دری زبان رسمی دربار بود واکثر پادشاها ن و رجال دولتی قبیله ابدالی بزبان دری شعر میگفتند وبه شعر دری علاقمند بودند وبا تشویق شعرا پاسداری شایسته بی از ادبیات وشعر دری کردند. تیمورشاه، شاه شجاع، شهزاده نادر، شهزاده عبدالرزاق، عبدالله خان دیوان بیگی وکیل الدوله همه در شعر دری شهرتی ومقامی داشتند.

توجه شعرای افغانستان به «سبک هندی» درسراسر قرن هفده ونیمهٔ اول قرن هجده در این دوره جهت معینی یافت وبدور محور واحدی متمرکز گردید. در دربار تیمورشاه درانی حلقه ادبی تشکیل شد که از اعضای آن خودشاه، میرهوتک افغان، لعل محمد عاجز طبیب ومیرزا قلندر بودند. فضای این حلقهٔ ادبی با مشاعره های به طرز میرزا عبدالقادر بیدل (۱۷۲۱-۱۶۴۴م) که در «سبک هندی» مقام ومکتب خاصی دارد گرم می شد.

توجه به مکتب بیدل ارمغانی بود که توسط شعرای ما که در هند یا آسیای میانه سفر کرده بودند به افغانستان آورده شد وبیدل که درآنوقت هرسال سالگرد وفاتش را شعرای شاه جهان آباد باتجمع برمزارش وخواندن اشعارش برگزار می کردند (۱) وآوازه سخنش آسیای میانه وافغانستان راسخر

---

۱) غلام همدانی، عقدثریا.

کرده‌بود ازواقف‌و هاتف وطالب آملی و کلیم وفیضی جلوتر افتاد وسخنوران افغانستان رابد نبال کشید. بیدل گرایی درسایه برج وباروی دربار روییدوتادورترین گوشه های مملکت ریشه‌دواند.

عهدشاهان‌درانی ازنظرسیاسی پرحادثه ونارام بودوبار جنگ‌ها بدوش رعیت سنگینی می کرد و به نوبت خود آتش شورش هاوزدو خورد های تازه وتازه تررا می‌افروخت.

دراین‌دوره مالیات به‌اجاره داده می‌شدوچون‌دراثر جنگ‌ها اقتصادزراعتی پامال می‌شد مردم تقاضای عظیم دولت‌رادرباب مالیات‌پاسخ گفته نمی توانستندومستاجران‌نمی‌توانستند زر خزانه دولت‌را برسانند. چنانچه مورخ وطن‌آقای‌عزیزالدین‌وکیلی فوفلزائی‌در کتاب تیمور شاه‌درانی‌در درضمن واقعات زمان تیمورشاه می‌نویسد: «اعلیحضرت‌تیمورشاه نظر به‌پراگندگی او ضاع وعدم دارائی فرمانی به‌اسم شیخ عبداللطیف خان که‌درآغاز سلطنت موصوف حیثیت وزیر مالیه‌را داشت صادرنمودومتن‌فرمان‌اینکه ازعمال‌مستاجران زرسرکار راحصول نموده‌وبزود ترین فرصت تحویل خزانهٔ‌شاهی نماید» (۱)

شیخ عبداللطیف تمام مستاجران حاضرکابل را آگاه ساخت‌وازجمله‌بدنبال کاکاعبدالخالق سدوزایی که‌مستاجر شکار پور ومبلغ شش‌لک روپیه باقی ده‌بود کسان‌خودرافرستاد. عبدالخالق‌خان برادر خود را به شکار پور روان کرداما هنوز زر نرسیده بود که عبداللطیف‌با فرستادن‌مکرر محصلان او را به‌ستوه آورد. وی‌ناچار باچند نفر از ملا زمینش شباشب به‌سوی‌قند هار گریخت که سخن به قیام کاکا عبدالخالق وشورش قندهار ویورش به‌سوی پایتخت کشید. بدینصورت هنوز که وضع اقتصادی جامعه متشنج بود وصوفیگری و«سبک هندی» در میان‌شعرای افغانستان‌رواج زیاد داشت، تصوف پردامنه و به کمال رسیدهٔ بیدل که‌در محیط هند با رنگ های پذیرفتنی شیوه تفکر وزیست هندی‌رنگین شده بود، با زبان خاص بیدل یعنی زبانی آراسته با رمزو کنایه وصنایع لفظی ودرسطحی عالی برای اکثریت شعرای مادلنشین بود و مطلوب. چون عرفان بیدل وغزل های صوفیانهٔ و باهمان شکل افاده‌منحصر به‌فرد ودر اوج تمام ارزش‌های هنر درباری را داشت، نه تنها درعرصهٔ صد سال یعنی از نیمهٔ قرن ۱۸ تا نیمهٔ قرن ۱۹ طبقات حاکمه افغانستان به پخش وگسترش آن تلاش ورزیدند بلکه دردوره های بعدی نیز گاهی در زمان تسلط ادبیات مترقی ومردمی در پهلوی آن به زندگی ادامه داده است وگاهی غلبه یافته بر تاج سنت گرایی وتقلید وعنعنه پرستی مسلط بر ادبیات درخشیده است و تا امروزطرفدارانی در میان شعرای افغانستان داشته است.

---

۱) عزیزالدین وکیلی‌فوفلزایی، تیمورشاه درانی، کابل ۱۳۳۳، ص ۶۴.

شایسته یاد آور یست که تا امروز بیشتر شعر صوفیانه وعقاید عرفانی بیدل را شعرای ما آموخته وبه آن دلبسته اند واز آن در کار شاعری اثر پذیرفته اند ویا بیشتر در دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات افغانستان پیروی از بیدل وگرایش به شیوهٔ شاعری او چون نوعی سنت‌گرایی و تقلید وبرخوردی بیمارگونه به شعر وادبیات ظهور کرده است وتنهااستادانی مانند عبدالعلی مستغنی در دورهٔ «ادب فنی» وقاری عبدالله ملک الشعرا در دورهٔ «شعر سبک جدید» که ذکرش خواهد آمد به تعهد بیدل در برابر اجتماع واندیشه‌های مترقی او متوجه گردیده وجوه واقعگرایانهٔ شعر بیدل را و پیشروی های او را در استعمال زبان و شیوه های توصیف و تجسم ستارهٔ راهنما قرار داده‌اند . درین مبحث مراد ما از مکتب بیدل همان یک جهت از مکتب هنری او ومقصود از بیدل گرایی توجه به عرفان بیدل وتقلید از غزلهای صوفیانهٔ او میباشد .

از چهره های تابناک شعر در عهد تیمورشاه یکی میر هوتک افغان است پسر محمد زمان خان که در عهد احمد شاه بابا تولد یافته است. وی مصاحب ومشاور تیمورشاه درسفروحضر بود . در شعر از بیدل پیروی میکرد ودراین سبک سرآمدروزگار بود. از قصیده ونامه ها یکه دوست وشاعر معاصرش عاجز کابلی در زمان اقامت او در بلخ برایش فرستاده‌است برمی‌آید که عده یی از معاصران همیشه در منزل افغان یا عاجز جمع می شده اندو «بیدل خوانی» می کرده اند. توجه میر هوتک افغان به شعر بیدل به آن پیمانه بود که اکثر مضامین اشعار بیدل درسخن او راه یافته است مثلا موضوع این بیت بیدل :

زسودای چشم تو تا کام گیرم دو عالم فروشم دو بادام گیرم

درین بیت میر هوتک دیده می‌شود:

گر به سودای دوچشم تو بود دسترسم دو جهان گیرم و قربان دو بادام کنم

سال تولد وفوت میر هوتک را نمیدانیم اما اینقدر معلوم است که دیوان اشعار خود را در سال ۱۲۰۳ هجری قمری (مطابق ۸۹-۱۷۸۸ میلادی) تمام کرده است . (۱)

---

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ میرهوتک افغان رجوع شود به : مقالهٔ عاجز افغان یا افغان عاجز نوشته حافظ نورمحمد کهگدای ، مجلهٔ کابل سال ۱۳۱۳ ویادی از رفته گان ، تألیف خسته ، دولتی مطبعه، کابل، ۱۳۳۴ ومقالهٔ آقای عبدالحی حبیبی : دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه ، مجلهٔ کابل، سال سوم ،، شمارهٔ ۸ و اسان التواریخ ،عبدالمحمد مؤدب السلطان جلد هفتم وتیمورشاه درانی تألیف عزیز الدین وکیلی (بخش تذکرهٔ شعرای دور تیمورشاه) ومقاله خسته زیر عنوان «افغان» در مجلهٔ عرفان ، شمارهٔ ۸ سال ۲، عقرب ۱۳۳۵ وتذکرهٔ روز روشن ومقاله آقای سرور گویا زیر عنوان « دیوان میر هوتک افغان» در مجلهٔ کابل، شمارهٔ دهم، سال سوم.

میرزا العل محمد عاجز یکی دیگر از شعرا و طبیب در بار تیمور شاه است که از شاه به تاریخ ۱۴ ربیع الاول سال ۱۱۹۲ عبدالشافی خان لقب یافت. وی تا سال ۱۳۲۸ هجری قمری زنده بود و به کمال پیری رسیده است، چنانکه خود گوید:

خم شد قدم از حسرت ایام جوانی * این بار سبک مایه چه مقدار گران بود.

تاریخ تولد و فوتش در دست نیست. عاجز اکثر غزلهای بیدل را تخمیس کرده و خود نیز به شیوهٔ بیدل غزل می سرود و از شعرای «سبک هندی» به شوکت نیز توجه داشت. عاجز و میر هوتک افغان و میرزا قلندر دوستان صمیمی و هم عقیده بودند و نه تنها از شیوهٔ شاعری بیدل پیروی میکردند بل که به وی ارادت میورزیدند و چون پیر و پیشوای معنوی به بیدل مینگریستند.

در سنه ۱۲۰۴ که شاه مراد بیک حاکم بخارا به مرز های شمالی افغانستان رخنه کرد تیمورشاه سوی بلخ شتافت و میر هوتک و میرزا قلندر را نیز با خود برد و عاجز در کابل ماند، وی در قصیده ۲۶ بیتی خود بیاد آن دو دوست گرامی چنین می نویسد:

اول فصل ربیع و آخر ماه صیام
بود کز نیرنگ کاری های دهر بی مدار

بر من عاجز بلایی شد محیط از چار سو
در برویم بسته بود از شش جهت راه فرار

داشتم از جمله یاران دو یار مهربان
چون دو چشم خود عزیز و خورده بین و نیک کار

آن دو تن همچون دو لب سرپوش حرف و صوت من
من از ایشان چون سخن مشهور هر شهر و دیار

آن یکی از بی نظیری شوکت وقت سخن
وان یکی از طبع سالم صائب این روزگار

آن یکی میر هوتک در شاعری افغان لقب •
وان یکی میرزا قلندر باغ معنی را بهار.. (۱)

---

(۱) مفصل شرح حال عاجز را در تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسهٔ ها و تالیف آقای محمد حیدر ژوبل، کابل، ۱۳۳۰، ص ۴۲۳ و عاجز افغان و افغان عاجز و یادی از رفتگان و تیمورشاه درانی که در مورد شرح حال میر هوتک اشاره کردیم می توان جستجو کرد.

میرهوتك افغان نیز دراشعارش ازدوستی خودباعاجز یاد کرده است ومثلا دراین غزل :

من وعاجز سبب عرض تمنای همیم محفل افروز هم وانجمن آرای همیم...

میرزاقلندر که آرامگاهش امروزدرپریان پنجشیربه باباقلندرمعروف است فرزندشاهین داداست که درپریان درخانواده متدینی تولدیافت.

علوم متداول را درپنجشیر وقطغن فراگرفت ودرشاعری به شهرت رسید ودر سلك مصاحبین تیمورشاه درآمد. (۱)

بیدلگرایی درعهد فرزندان تیمورشاه نیز ادامه یافت. شاه شجاع درشعراز پیروان بیدل بود. دردیوان او اکثر غزلها به اقتفای بیدل سروده شده است؛ مثلاً این غزل:

دارم دلی چون غنچه تنگ ازعشق جانان در بغل

مجروح وغرق بحر خون از زخم هجران در بغل (۲)

واین وزن وقافیه وردیف رابیدل سخت پسندیده و غزلهای زیباو استادانه در آن قالب سروده است با این مطالع:

ای از خرامت نقش پا خورشیدتابان در بغل

ازشوخی گردهت عالم گلستان در بغل (۳)

عمریست چون گل میروم زین باغ حرمان در بغل

ازرنگ دامن بر کمر از بوگریبان در بغل (۴)

محو جنون سا کنم شور بیابان در بغل

چون چشم خوبان خفته ام نازغزالان در بغل (۵)

می آید ازدشت جنون گردم بیابان در بغل

توفان وحشت درقدم فوج غزالان در بغل (۶)

وشهزاده عبدالرزاق پسر زمانشاه نیز در غزل پیرو بیدل است، مثلاً این غزل او :

---

۱) جهت مزید معلومات رجوع شود به مقالهٔ محمد هاشم انتظار، شرح حال ملا قلندر، مجلهٔ آریانا، شمارهٔ اول سال ۱۳

۲) شاه شجاع، دیوان، مطبع اسلامیهٔ لاهور، ص ۱۸۲

۳) بیدل، کلیات، جلد اول (غزلیات)، پوهنی مطبعه، ۱۳۴۱، ص ۸۰۷

۴) همانجا، ص ۸۱۶ ۵) همانجا، ص ۸۱۸

۶) همانجا، ص ۸۱۸ وبه همین وزن وقافیه وردیف غزلهایی از سخفی خراسانی وقدسی نیز داریم و شاید ازشعرایی دیگرهم دیده شده باشد.

بتی دارم برو چون مه ولی چشمان مستستش دو افعی حلقه ها بر بسته و بر گل نشستستش

به پیروی از این غزل بیدل سروده شده است:

من وآن فتنه بالایی که عالم زیر دستستش اگر چرخست خاکستش وگر طوبیست پستستش

در باریان شاعر وشعرای در باری بیدلگرایی را تا اواسط قرن ۱۹ بصورت تمایل ادبی مسلط بر قلمرو ادبیات دامن زدند.

سردار علم خان علم پسر ارشد سردار عبدالله خان دیوان بیگی عهد احمدشا بابا ووکیل الدوله تیمور شاه در شعر دری پیرو بیدل بود، چنانکه خودش در غزلی چنین اشاره به موضوع دارد:

کن علم وا د رسخن سازی به شهر قند هار

پیرو صاحبدلی چون حضرت بیدل مرا (۲)

سردار مهردل مشرقی متولد در ۱۲۱۲ ه.ق. (مطابق ۹۸ — ۱۷۹۷) و متوفی در ۱۲۷۱ ه.ق. (مطابق ۵۵ - ۱۸۵۴م) در قندهار محافل بیدلخوانی دائر میکرد و شعرار ابه پیروی از بیدل تشویق مینمود وخودش به روش بیدل شعر می گفت (۳)

سردار غلام محمد طرزی که در سال ۱۲۴۰ ه.ق. (مطابق ۳۰ - ۱۸۲۹م) در شهر قندهار تولد شده ودر سال ۱۳۱۸ ه.ق (مطابق ۱۹۰۱ — ۱۹۰۰م) دردمشق وفات یافته است بیشتر به تقلیداز قدماشعر می گفت و بخصوص پیرو بیدل بود و بعد از او پسرش محمدامین عندلیب متولد در ۱۲۷۱ ه.ق. (مطابق ۵۵-۱۸۵۴م) از طرفدار ان جدی شعر بیدل بود.

وی درثنای بیدل وشعرش گفته است: ز بان جو هر شمشیر زهرآلود میباشد

رگ تب لرزه و بیم است مردطبع بیدل را

و درافتنای بیدل جای دیگرچنین تاکید میکند:

پیرو بیدل به گلز ار سخن شوعند لیب

مرشدصاحبدلان واهل معنی بیدل است (۴)

بیدلگرایی محدود بدربار نماند. شعرای زیادی در گوشه های مختلف افغانستان به آن پیوستند و

---

۱) بیدل همان اثر، ص ۷۷۲

۲) عزیز الدین وکیلی، همان اثر ص ۲۱۹ و ۲۲۰

۳) خسته، یادی از رفتگان، ص ۱۰۸

۴) محمد سرور گویا، آثار نزدیکان، مجلهٔ کابل، شماره ۱۱، سال ۳

شعر بیدل در اکثر حلقه های ادبی راهش را باز کرد. میرزا عبدالواسع طبیب پسر میرزا لعل محمد عاجز نیز از پیروان بیدل بودو میر محبتبی الفت کابلی فرزندمیر مرتضی کابلی که درسال ۱۲۲۴ ه. ق. تولد یافته و درسال ۱۲۹۸ ه. ق. وفات کرده دیوان خود را درسال ۱۲۴۹ تمام نموده که درآن اشعار زیادی به پیروی بیدل دارد. (۱) میر غلام شاه ذوقی دروازی متوفی درسال ۱۲۵۲ ه. ق (مطابق ۳۷-۱۸۳۶) از پیروان بیدل وصائب بود (۲) وعبدالواحد صریر که درسال ۱۲۲۳ ه.ق. (مطابق ۹-۱۸۰۸ م) درخرم سمنگان تولد یافت فرزند عبدالشکور خرسی بود و در شعر از بیدل پیروی می کرد و حتی در نامه یکه ازاو مانده است تاثیر سبك نثر بیدل بوضاحت دیده میشود (۳)

نصرالدین وارث شبرغانی که شاعری متصوف بود درشعر سبك بیدل را می پسندید (۴) و میرمحمد غوث کامل متوفی در ۱۳۳۶ ه.ق. که درفقه وحدیث وتفسیر استاد مسلم عصر بود به تقلید بیدل شعر میگفت وبه حافظ وصائب نیز علاقه داشت.

در دورهٔ بیدلگرایی تقلیداز شیوهٔ سخنپردازی بیدل تنهاسودی که به شعر دری آورد همانا تشجیع شعرا بود به استعمال ترکیب ها وعبارات تازه مخصوصا به روش بیدل درهمان محدودهٔ موضوعات عشق وفناشدن وپشت پازدن به هستی مادی وغیره که ازنظر محتوی وارزش های زیبایی شناسی به تکامل شعرو به غنای بیشتر آن کمکی نتوانست بکند.

در این دوره مانندهر دورهٔ ادبی دیگر بیرون جریان عام ومسلط شعرایی قرار داشتند که بیشتر به تقاضا های اجتماعی می پرداختندوموضوعات شعر خودرا از زندگی خودوجامعه انتخاب میکردند. سردسته اینگونه سخنوران که تعدادشان نهایت اندك است، عایشه شاعرهٔ نام آور افغانستان است. عایشه که هرچند خودوابسته به دودمان سلطنتی بود در برخی ازغزلها یش که بروزن و قافیه بعضی غزلهای معروف حافظ سروده شده است بیداداجتماعی وخودسری امراو مردم فریبی ها را به باد انتقاد گرفت و در بخش عمدهٔ دیوان به مناسبت کشته شدن فرزند جوانش فیض طلب درنبرد کشمیر باسوگنامه های دردناکی بزبان ساده درپیکار با سیاهکاریهای قدرتمندان برآمدوتصاویردرخشانی ازجامعه وزندگی مردم ودربار بدست داد.

---

۱) آریانا دائرة المعارف، افغانستان، کابل، ۱۳۰۰ ه.ش، ص ۳۲۴

۲) خسته، همان اثر

(۳) خسته همان اثر، ص ۵۴.

(۴) آریانا دائرة المعارف، افغانستان، ص ۳۲۵

یکی دیگراز خصوصیات دورهٔ بیدلگرایی رجوع شعراوهنرمندان است از کشور های همسایه به سوی دربار های افغانستان که میرزا محمد واصل فروغی اصفهانی شاعر ، شهاب ترشیزی شاعر ، محمد هاشم لاهوری نقاش و آقابابای اصفهانی حجار از آن شمار اند .

در نیمه قرن نزدهم تجاوز مسلحانه سپاه برتانوی به خاك افغانستان (۱۸۳۸-۳۹) حادثه تکاندهنده یی بود که لزوم اتحاد طبقات وقشر های مختلف مردم رانشانداد. عده یی از شعرای کشور با مردم مجاهد پیوستند وباسلاح شعردر پیکار آزادی میهن واردشدند این دوره راکه دور حماسه سرائی واشعار رزمی نامیده ایم ویکی از دور ههای تابناك شعردری میباشد پس ازاین معرفی خواهیم کرد.

کیف جهان

از دهر، کیف پرچین، چین برجبین نباشیم
بد بین وحسرت آگین- با آن واین نباشیم

دنیا اگر همین است، رحلت ازان یقین است
پس مصلحت براین است پر کبرو کین نباشیم

شکران نعمت اولی - نزد خدای دانا
مغرور عیش دنیا - غافل ز دین نباشیم

آسمان طر از سازد- آنکس که الفت آرد
چون خجلت سخن چین- سربر زمین نباشیم

باشیم خوش شعاری - چون کیف نوبهاری
از دشمنی چوماری - در آستین نباشیم

نتوان کنی مدارا - نیشم مزن خدا را
چون زهر تلخ، حاشا - گرانگبین نباشیم

آید بشکنانیم - هر آله قتاله
تیرو کمان نگیریم - اندر کمین نباشیم

افتاده را بجوییم - گرد از رخش بشوییم
راه وفا بپوییم- تابله بین نباشیم

اسپ سمندگرنیست- دست تودر کمرنیست
بدگام، پای خر نیست - گرپشت زین نباشیم

در زندگی قناعت - باشد ترا سعادت
(آن) راگرندادت- غمگین به (این) نباشیم

کیف جهان به یاران- باشد چوگل به بستان
بی یاسمن نباشیم - بی نازنین نباشیم

(نیسان) بعزم سنگین دنیا گرفته آیین
در این طریق پر چین- فرد پسین نباشیم

محمد حیدر نیسان (ابیر)

لندن ۲۳ می ۱۹۷۷

سید جمال الدین افغانی متفکر بزرگ
و رهبر آزادی

نویسندهٔ : دکتور وی. سی، سر یو استاوا
مترجم دوکتور محمد حسین راضی .

این مالت ازطرف پرو فیسور دا کتر وی . سی، سریو استاوا نگاشته شده است نامبرده فعلاً تحت پروگرام روابط فرهنگی بین حکومات جمهوری افغانستان وهند بحیث استاد مهمان در پو هنتون کابل به تدریس انترو پولوجی اشتغال دارد .

* * *

ازینکه طی اینگونه سیمینار های بین المللی (۱) شخصیت و کارنامه های مرد مبارز ودانشمندی چون سید جمال الدین افغانی که بی شبهه رهبر بزرگ آزادی ومتفکر سترگ شرق می باشد درپرتو تحقیقات علمی از ظلمت وبوته فراموشی نیم قرن اخیر (۲) آورده می شود تانقش اساسی و واقعی این

---

(۱) مقصود نگارنده سیمینار بین المللی هشتادمین سال وفات علامه سیدجمال الدین افغانی میباشد که بتاسی از مشی فرهنگی نظام مترقی جمهوری بتا ریخ ۱۸ - ۲۴ حوت ۱۳۵۵ در کابل آنهم در تالار هوتل انترکا نتیننتل دا یرشده بود .

همچنان منظور نگارنده سیمیناری میباشد که بمناسبت یاد بود صد مین سال ورود سیدجمال الدین افغانی در قاهره ازطرف حکومت جمهوریت عربی مصردر سال ۱۹۷۶ درشهراسکندریه برگزارشده بود.

(۲) تمام کتابهای عمده ایکه درنیمه اول قرن بیست در باره افغانستان توسط نویسندگان خارجی نوشته شده است یاازسهم و نقش سید جمال الدین افغانی در راه بیداری و اتحاد مردم علیه استعمار کاملاً چشم پوشی کرده اند یا اینکه بصورت بسیار سطحی و ضمناً ازآن یاد آوری کرده اند. مثلا کتابهای ذیل دیده شود. (رك: ماخذ)

ناگفته نباید گذاشت که در سال ۱۹۴۴ حکومت ومردم وطنپرست افغانستان دراین راه گامهائی برداشت، تابوت این فرزندبزرگ افغانستان رااز استانبول به ساحه پوهنتون کابل انتقال داد.

شخصیت برا زندهٔ قرن نزدهم شرق نزدیک(۳) در راه انکشاف فکری و آزادی مردم از چنگ استعمار واستبداد (۴) از نظرتاریخی بررسی گردد؛ کاری است بس موزون وشایسته هرنوع تقدیر. جای بسیار تأثر و تأسف است که در موردشخصیتی مانند سید جمال الدین افغانی که تبحرو نبوغ اوثابت بود وچون سفیر سیار آزادی وجنبشهای آزدیخواهی (۵) از یک کشور به کشوری دیگر پیوسته درسفر بود، حتی در زمان حیات خودش مخالفتها و سوء تفاهماتی وجود داشت. چنانکه گفتار خود سید جمال الدین افغانی طی یکی از مکتوب هایش از بالاحصار (۱۸۶۸) (۶) و تبعیدوی از افغانستان در ایامیکه اعلیحضرت امیر شیر علی خان با مشکلات عدیده یی رو برو بود، تصادم ومخالفت سیدجمال الدین افغانی باعلماواخراج وی از مصر، تکفیر سیدجمال الدین افغانی در استانبول توسط «حسن فهمی افندی» کشیدگی روابط اوبا پادشاه ایران بعد از ماجرای اعطای امتیاز تنباکو به یکی از کمپنی های انگلیس در پهلوی یک سلسله وقایع دیگر، اختلافات وی با «سید احمد خان» واز نظر فکری اقامت نا آرام او در هندوستان، مناقشات و مخالفتهای وی با «رنان» در فرانسه و معاش مستمری سیاسی تحمیل شده بر وی در استانبول وغیره بیانگر این مطلب می باشد (۷)

آنچه موضوع را بیشتر دردانگیز می‌سازد اینست که حتی درمدت نیم قرن بعد از وفاتش نیز راجع به اهمیت افکار ونقش کارنامه های انقلابی سید جمال الدین افغانی، در راه ایقاظ و بیداری قدرتهای ملی علیه استعمار واستبداد، نه تنها درشرق کاملا بدان معرفت نیافته اند، بلکه در بعضی حلقه های دانشمندان غربی نیز افکار وکارنامه های وی به‌صورت نادرستی تعبیر می گردد واتهاماتی ناروا درحق‌وی روا میدارند. بعضها را عقیده براین بوده‌است که سیدجمال الدین - افغانی‌میخواست اصل‌واساس‌دین اسلام را دیگرگون سازد(۸)، نزد بعضی از نویسندگان دیگر فکر اتحاد اسلام سید جمال الدین افغانی از نوع اشتباهات تاریخی‌قرون وسطی به شمار میرود (۹). از نظر بسیاری از مؤرخان متعصب وتاریک بین، سید جمال الدین افغانی به این‌متهم شده

---

(۶) مکتوب معروف بالاحصار سید جمال الدین افغانی آنهم در سال ۱۸۶۸ که کابل را ترک میگفت بااینهمه مخالفتها، اتهامات و سوء تفاهمات که دامنگیروی‌شده بود اشاراتی دارد که در اینجا قابل تذکر میباشد:

«انگلیسها مرا یک نفر روسی فکر میکنند. مسلمانان مرا یک نفر زردشتی قلمداد میکنند. اهل سنت و جماعت مراشیعه معرفی میکنند. مردمان اهل تشیع مرادشمن حضرت علی می‌شناسند.»

بود که وی ملحدی بود که علیه اسلام قیام کرده بود و در واقع خواسته اند که بگویند که او اصلا «عقیده» نداشت (۱۰) برخی دیگر از نویسندگان ودانشمندان معتقد بودند که مفکورهٔ سید جمال الدین افغانی مبنی بر احیای عظمت واقعی از دست رفته کشور های اسلامی و اتحاد ویگانگی قاطبهٔ مسلمانان مغایر یکنوع اساس متین اصل ملیت خواهی به معنای عصری آن - حب الوطن - بوده (۱۱) وهدف از آن بیشتر این بوده است که جذرومدروش اصول غیر مذهبی را به کلی برهم چیند (۱۲). از اینها که بگذریم دراین اواخر یعنی تا سالهای ۱۹۷۲ حتی نقش سید جمال الدین افغانی به حیث یک فرد «مصلح» مورد باز پرس وشک واقع شده است (۱۳) چنانکه یکنفر مورخ انگلیس راجع به اینکه سید جمال الدین افغانی سهم زیاد ونقش ارزنده یی در جنبشها وتحریکات مردم هندوستان واتفاقات مابعد آن در آن کشور داشت، اظهار شک و تردید نموده (۱۴). همچنان ادعا شده است که در تعبیر سیاسی سید جمال الدین افغانی از اسلام تاثیرات نوین اروپایی مشهود می باشد (۱۵). بعضی از «انترو پولوجیستان» معتقد اند که در یک جامعهٔ کم سواد وبالاخره در جامعه یکه عنعنات برآنها سخت مسلط بوده است؛ سید جمال الدین افغانی حق داشت از دین بحیث حربه کار بگیرد وبه اینصورت او را مخالف ادامه رسوم ساخته وپرداخته انسانهای متعصب قلمداد کرده اند (۱۶) نگارندهٔ این سطور، به اینکه همهٔ این اعتراضات عصری بر سید جمال الدین افغانی کاملا نادرست می باشد موافق نیست، زیرا در بعضی از این ایراد ها یکمقدار کمی از واقعیت ها را نیز می توان یافت. لاکن این واقعیتها یا اینکه غلط بوده یا نیمه درست بوده اند که به مرور زمان اصل واقعیت فلسفه سیاسی سید جمال الدین افغانی را که اصولا یکنوع صلای عام وندایرای آزادی از تجاوزات ودستبرد های ناروای غرب بر شرق وهمچنان از مستبدین و استثمارگران داخلی بوده است، در انظار چیزی دیگر جلوه داده است (۱۷).

قبل ازآنکه به تحلیل فلسفهٔ سیاسی این «بسمارک» (۱۸) شرق بپردازم لازم به نظر میرسد که به یک سلسله عواملی اشاره شود که در واقع مسؤول اینگونه سؤ تفاهمات وتفسیر وتعبیر نادرست در مورد شخصیت، مفکوره، وفلسفهٔ سیاسی و نقش سید جمال الدین افغانی در سیر تکامل ملیت خواهی در کشورهای خاور زمین می باشد.

چنانکه میدانیم، سید جمال الدین افغانی با مفکوره وفلسفه سیاسی، دینی واجتماعی ایکه داشت، در حقیقت به مخالفت ومخاصمت آن قدرتهایی قیام کرده بود که از بازیگران و صحنه سازان عمدهٔ دراماتیک تاریخی قرن نزدهم محسوب میشدند. این قدرتهای سه گانه که

این مبارز والا تبار افغانی به پاس خاطر منافع اکثریت با آنها در آویخته بود، عبارت از حلقه‌های استعماری غرب، قدرتهای مستبد و دیکتاتور داخلی و نیروهای متنفذ روحانی بوده‌اند. لهذا بانظرداشت اینهمه ضدیت های آید یالوژیکی که میان سید جمال‌الدین افغانی وقدرتهای سه‌گانه فوق الذکر وجودداشت، ایجاد اینهمه مخالفتها واتهامات در مورد شخصیت سیدجمال‌الدین افغانی وپخش تفسیر وتعبیر نادرست گفتارونوشته های وی ازطرف حاسدان ودشمنان این فرزندان برومند شرق در زمان حیاتش یك امربسیارطبیعی وقابل فهم می باشد. شعارهای ضد استعماری وضد حلقه های غربی سیدجمال‌الدین برقدرتهای غربی بسیار تلخ تمام می شد (۱۹). همچنان دعوتهای او از توده وطبقه مظلوم برای تحقق بخشیدن مفکوره عدالت اجتماعی و مشروطه خواهی واصلاحات سانندداروی تلخ برقدرتهای مستبدزمان اثرناگوار به‌جامی گذاشت (۲۰). همچنان تفسیر وتعبیر بسیار درست وی ازواقعیت دین اسلام ودرخواست و تقاضای وی برای ایجاد یکنوع توافق وسازش بین دین اسلام وعلوم عصری وروشهای فلسفی یکنوع قرص شفابخش یادوای تلخی بود که بلعیدن و هضم آن برای قشر روحانی آنوقت عالم اسلام ناممکن بود (۲۱). به‌این ترتیب چنانکه گفته‌آمد، فلسفه زندگی وسیاسی سیدجمال‌الدین افغانی در میان هیچیکی ازحلقه های مقتدر ومتنفذ ومعتبرقرن نزدهم هواخواهانی پیدا نکرده است (۲۲) البته ناگفته نماند که سیدجمال‌الدین افغانی وافکار وی یکعدهٔ محدودی از روشنفکران علاقمندرابه خود جذب کرده بود (۲۳) که افکار وفلسفه سیاسی وشخصیت اورا تأیید میکردند ودرسلك پیروان وفادارش نقش خودرا انجام میدادند. لاکن آنچه مسلمست اینست که اکثریت مردم چه‌در داخل دنیای اسلامی بودندویادرخارج عالم اسلام بودند قصداً وعمداً افکارسید جمال‌الدین افغانی راغلط تفسیروتعبیر میکردند (۲۴). انعکاس تعصبات این دسته ازمغرضین رادرمورد موفقیتهای اجتماعی سیدجمال‌الدین افغانی در تمام نوشته ها وآثار مورخان دنیای استعمار وهمچنان در کارهاونوشته های آن دسته ازروشنفکران شرق که دیدگاه شان تنگ است واز چارچوب رسوم وعنعنات فراتر فکر کرده نمی توانند میتوان سراغ کرد.

برای اینکه این موضعگیری های مغرضانه وقضاوتهای متعصبانه بعضی از مورخان معلوم الحال واضح وروشن شناخته شود لازم به‌نظرمی‌رسدتایك تحلیل علمی ازاصل واساس واقعیت فلسفه سیاسی سیدجمال‌الدین افغانی بعمل‌آید تادر پرتو این بررسی مستند تحلیل علمی نقش واقعی وتاریخی سیدجمال‌الدین افغانی راهیچ یك مرد مبارز وتجدد طلب شرق در راه تکامل و پیشرفت جهش وجنبش های تاریخی ومدنی آسیایی ارزیابی کرده بتوانیم.

ازنگاه طرز تفکرفلسفی گفته‌می‌توانیم که سیدجمال‌الدین افغانی اصولا یك قائد و پیشوای

آزادی وجوهر انسانیت بود (۲۵) که میخواست رسالت تاریخی و انسانی خود را چنانکه باید وشاید انجام دهد. مفکوره آزادی روح وروان آدمی شامل یك سلسلهٔ موضوعات از قبیل آزادی از هرنوع استعمار و استثمار، آزادی فکر، آزادی بیان وگفتار، آزادی عقیده وبالاخره آزادی ووارستگی از عنعنات ورسوم ورواج های نامطلوب ونامعقول می شود.

درعصریکه سید جمال الدین افغانی می زیست شرق بصورت عموم درچنگال استعمارگران واستثمار کنندگان خارجی وداخلی مظلومانه می تپید. وقتی مساله استعمار واستثمار مردم در شرق ازنگاه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی وبالاخره ازنظر فرهنگی وروحی بررسی گردد درمیابیم که مسؤول این همه حوادث اسفناك درشرق، سیاست های استعماری اروپایی و روحیه دیکتاتوری و مستبدانه حکومات کشورهای آسیایی بوده اند. بنابران این گروه کثیر مردم زیرفشار دیکتاتوران ظالم و ستمگار داخلی ازیکسو وتجاوز وتعدی استعمارگران غربی ازجانب دیگر «حیات گوسفندانهٔ شانرا سپری میکردند» روح شان تقریباً کشته شده بود. به گفته روسو که گفته بود «انسان آزاد خلق شده لاکن درهرجا مقید است» بر مردمان آسیا بیشتر از مردمان غرب مصداق پیدا میکرد. چه اغلب مردمان آسیا زیرفشارهای سیاسی نوای استعمارگران خارجی ومستبدان داخلی بسر میبردند وبه مرض جهل وعقیده پرستی سخت مصاب بودند. درواقعیت امر قرون نزدهم یکی ازتاریکترین دوره های تاریخ شرق ازنظر انحطاط سیاسی وزوال فرهنگی به شمار میرود (۲۶).

درچنین شرایط واوقات تیره وتاری بود که افکار سید جمال الدین افغانی مانند آفتاب جهانتاب «آزادی روح وروان آدمی» در آسمان شرق به تلالو پرداخت. از نظر من چنین مفکوره اصل واساس فلسفهٔ سیاسی این فرزند بزرگ «شرق» واخاصتاً واین فرزند برومند «نوع بشر» را عموماً تشکیل میدهد. اندرین جاست که ما میتوانیم طبیعت صوفیانه وفوق العاده فیلسوفانهٔ سید جمال الدین افغانی را ببینیم (۲۷). بانظرداشت اقتضاآت سیاسی آنزمان ونیروهای تاریخی داخلی و خارجی که درفعالیت بودند یك ایده آل فلسفی به وسیله بسا مفکور های عملی و معمولی متمم باید به اثبات میرسید. به همین ملحوظ سید جمال الدین افغانی از اصول و روشهای گوناگون برای تحقق بخشیدن ایده آل خود که عبارت از زنده نگهداشتن وتقویت روحیه آزادی وآزاد یخواهی می باشد استفاده کرد. برخی ازین روشها عبارت از راه انداختن جنبشهای «اتحاد اسلام»، آغاز تطبیق اصلاحات از سطح بالا. جلب کمك از قدرت های سوم مانند فرانسه وآلمان، در برابر انگلیس و روسیه وبالاخره برقراری وتأمین موازنهٔ قوا نین انگلیس وروس می باشد.

این حقیقت را نمی توان انکار کرد که جنبش های «اتحاد اسلام» که از طرف سید جمال الدین افغانی راه انداخته شد متکی برمفکورهٔ اتحاد پیروان دین اسلام وقلع و قمع عنصر ملیت بود. البته نباید فراموش کرد که شرایط واقتضاء زمان واوضاع وحالات تاریخی همان وقت ـ ایجاب میکرد که همچو جنبشی در عالم اسلام راه انداخته شود. هرچند نگارنده بانظر پروفیسور دوپری Dupree که گفته است در یک جامعهٔ که سواد وسطح دانش محدود باشد دین را درخدمت سیاست گماشتن امر یست طبیعی، موافقت ندارم. نگارنده راعقیده برین است که جنبش اتحاد اسلام که سید جمال الدین افغانی ـ سلسله جنبان آن محسوب می شود از نگاههای منطق تاریخی و ایجابات خاص زمانه یک جنبش مطلوب بوده است زیرا خاطره های یک قلمرو بزرگ متحد مسلمانان «امپراطوری عثمانی» که گروه کثیری را در گذشته به جاه و جلال رسانیده بود، هنوز در ذهن های مردم تازه وزنده بود. در آن روزگار غیر از دین اسلام هیچ چیزی دیگر به اندازهٔ این عامل اتحاد ویگانگی بین مردم آسیا وافریقا را فراهم کرده نمی توانست.

اگر عوض سید جمال الدین افغانی هر مفکر سیاسی دیگری هم می بود مانند سیدجمال الدین افغانی چاره نداشت جز اینکه از دین ومفکوره های دینی برای تحقق اندیشه های سیاسی خود که عبارت از آزادی از استعمار و استثمار غرب واستبدادودیکتا توری مطلقهٔ شرق بود، کاربگیرد. (۲۹) مؤرخان غرب نسبت اینکه سید جمال الدین افغانی از دشمنان سرسخت متجاوزین غرب بود نباید هنگام قضاوت وارزیابی کار نامه های وی زیر تاثیر تعصبات و کینه توزی ها یشان مطالب غرض آلودی را بدست تاریخ بسپارند، زیرا سید جمال الدین افغانی به همان پیمانه که با استعمار غرب مخالفت میکرد، بااستبداد ودیکتاتوری و مطلق العنانی که در آن وقت درشرق رواج داشت نیز میجنگید. سید جمال الدین افغانی به تاسی از رسالت تاریخی خود، برای تامین وتعمیم روحیه دیمو کراسی ونظام های دیمو کراتیک قیام کرده بود (۳۰). این مرد مبارز برای تحقق عدالت اجتماعی بخاطر منافع اکثریت ورفاه مردم بمبارزه علیه ظلم وستم پادشاهان برخاسته بود. این سیدجمال الدین افغانی بود که ازنظر سیاسی تخم های مشروطه خواهی را در سرزمین کشور های مختلف شرق میانه بذر کرد (۳۱). مسأله را نباید فراموش کرد که مفکوره «اتحاد اسلام» سید جمال الدین افغانی اصولا یک مفکوره سیاسی بوده است. این مطلب کاملا درست است (۳۲). که او خلیفهٔ عثمانی اساساً سیدجمال الدین افغانی بیشتر منظور سیاسی داشت تا منظور دینی. این موضوع رانیز باید بدانیم که فلسفهٔ سیاسی. وحدت اسلام سیدجمال الدین افغانی برروی پایه ها و اصول گستردهٔ مسایل انسانی وبشر دوستی بنیا نگذاری شده بود و تعصبات مذهبی

را در هیچ یکی از مقالات وخطابه هایش نمی توان سراغ کرد . در هندوستان برای اینکه مردم آن کشور را به جنگ های منظم علیه حاکمیت وتفوق انگلیس در آن سرزمین برانگیزد از مردم هندو ومسلمانان هندوستان التجا کرد تا اختلافات مذهبی شانرا فراموش کرده باهم متحد شوند (۳۳). این سید جمال الدین بود که بصورت غیر مستقیم باعث شد تابین جمعیت علمای هندو کانگرس ملی هندوستان یک نوع اتحاد وهمکاری (۳۴) در راه استقلال هندوستان بر قرار گردد . علاوتاً سید جمال الدین افغانی بر افکار مولانا . « آزاد » . ویکعده دانشمندان دیگر و جنبش خلافت در هندوستان تاثیراتی وارد کرد (۳۵) . افکار علامه اقبال واشعار وطنپرستانهٔ او از سید جمال الدین افغانی سخت متاثر می باشد (۳۶) همکاری و تشریک مساعی سید جمال الدین افغانی با دلیپ سنگه علیه استعمار قابل یاد آوری است . در حیدر آباد دونشریه باژور نال یکی بنام (معلم) ودیگرش بنام (معلم شفیق) الهام نشرشان را از سید جمال الدین افغانی گرفتند (۳۷) این گفتهٔ که سید جمال الدین افغانی در هندوستان بسیار موثر واقع نشد یک گفتهٔ واهی و غیر مستند وتعصب آمیز می باشد ، سید جمال الدین افغانی در هندوستان از قدرت های غیراسلامی نیز درخواست هائی میکرد وگذشته های درخشان وبا شکوه آنانرا بخاطر شان می آورد (۳۸). این گفتار که بکار بردن دین بحیث یک حربهٔ سیاسی نشان دهندهٔ نفوذ وتاثیرات اروپایی است به این معنی صحت ندارد که دین اسلام از آغاز یک فلسفهٔ کامل زندگی و بالاخره یک مدنیت بوده واخیراً یک قدرت جهانی شده است (۳۹). لهذا به عقیدهٔ من بکار بردن دین بحیث یک حربهٔ سیاسی آنهم بخاطر احیای مجد دا سپراطوری اسلامی ودبدبه و شکوه آن وبالاخره برای آزادي از تجاوزات وظالم غرب باعنعنات اسلامی سازگاری داشت و یک نوع میراث یا تاثیر اروپایی نبود. من این نکته را تائید می کنم که سید جمال الدین افغانی چنان مفکر مترقی بود که تحول و اصلاحات را نیازمبرم عصر میدانست و به همین ملحوظ به بسط و توسعه دانشهای علمی، عصری و فلسفی همت گماشت. ازین نگاه سید جمال الدین افغانی از پیروان معتقد به اصالت عقل بود و با دین و مذهب مخالفتی نداشت (۴۰) علیه اسلام بشورش نپرداخته بود .

دین اسلام بذات خود ضرورت تحول را برسمیت شناخته وتفسیر تأویل مجدد احکام را ، درصورتیکه شرایط و حالات تغییر کرده باشد ، مجاز میداند بنا کارهای سید جمال الدین افغانی به حیث یک مجاهد مبنی بر تعبیر و تفسیر احکام و قوانین اسلامی با اقتضا آت زمان و تاریخ سازگار بود، اگر به تئوری «چلنج و جواب» ارنولد تاین بی عقیده داشته باشیم (۴۱)

می توانیم بگوئیم که فلسفه سیاسی سید جمال‌الدین افغانی با اینگونه تفسیر وتعبیر از سیرتکامل تدریجی موافق و سازگار بود. استعمار غربی که متکی بر عیسویت و استثمار اقتصادی و سیاسی بود در قرن نزده شرق را در معرض یک چلنج وآزمون تاریخی قرار داد که پروگرام «اتحاد اسلام» سید جمال الدین افغانی در حقیقت یک نوع پاسخ با عکس العمل درستی در برابر این چلنج به شمار می رود. جنبش پان اسلامی سید جمال الدین افغانی متکی بردو اصل بود: یکی از این اصول یا پایه ها عبارت است از عکس العمل و پاسخ دشمنانهٔ وی در برابر تجاوزات غربی. اصول وپایهٔ دومی آن را اتخاذ مفکوره های غربی تشکیل میداد (۴۳). چلنج دیگری که از طرف خود این کشور ها داده شده بود عبارت از ظلم و ستم مستبدان واستثمار مردم بود که سید جمال‌الدین افغانی در برابر این چلنج خاموش ننشست و عکس العمل وی در این مورد. عبارت بود از مساعی خستگی ناپذیر اوجهت تأسین وتعمیم دیموکراسی و نظامهای دیموکراتیک، اصول مشروطیت و به‌خصوص روحیهٔ برادری بین مردم که از نظر سیاسی و دینی آنهم دین اسلام خیلی مؤثر واقع می شد (۴۴) عکس العمل هایی را که سید جمال الـدین افغانی و پیروانش در برابر اینهمه چلنج هـای عصر مربوطهٔ شان از خود نشان دادند، سر انجام بی نتیجه نماند و بازی در امای قرن نزده و بـه نـفع مردمان وطنپرست و مبارزین ملی تمام شد، زیرا مصر ودیگر کشورهای عربی، ترکیه، ایران، افغانستان هندوستان و اندونیزیا تقریباً در حدود نیم قرن بعد از وفات سید جمال الدین افغانی آزادی خود را حاصل کردند (۴۵). نگارنده را عقیده بر این است که فلسفهٔ سیاسی جنبش «اتحاد اسلام»

سید جمال الدین افغانی مبنی بر آزادی وتأسین روحیه برادری بین مردم در واقعیت مناسبترین عکس العمل تاریخی در برابر این چلنج یا آزمون تاریخی استعمار غربی مآبی، عیسویت ودیکتاتوری و استبداد و استثمار اقتصادی و اجتماعی بود.

اگر مسأله تاریخی آن را از دیدگاه مارکس تحلیل و تفسیر نماییم (۴۶) به این نتیجه می توان رسید که مساعی خستگی ناپذیر سید جمال الدین افغانی برای آزادساختن شرق از چـنگ استعمار غرب و دیکتاتوری مستبدانه، مبنای صحیح اقتصادی دارد. استعمار و استثمار غرب که زادهٔ انقلاب صنعتی می باشد به اشکال مختلفی چون پیدا کردن بازار های جدید برای تولیدات صنایع غربی واستثمار منابع سر شار اقتصادی شرق که به طور زیان آوری زندگی اقتصادی و مؤسسات شرق را متاثر ساخت، به اساس تاریخ نگاری مارکسیزم، همین مسایل چنان اوضاع و شرایط انفجار آمیزی را به بار آورده بود که سید جمال الدین افغانی از آن به نفع مرامهای سیاسی و اجتماعی خود استفادهٔ شایـانی نمود. بر علاوهٔ اینکه در مقالات و خطابه های سید جمال الدین افغانی به

این موضوع اشاراتی شده.نقشی را که وی در قرار داد «اعطای امتیاز تنباکو» (۹۱-۱۸۹۰) ایران(۴۸) بازی کرد، موقف اقتصادی سید جمال الدین افغانی را تمثیل می نماید. از نگاه مقایسوی این حرکت سید را بانهضت وتحریکات «نمک» مهاتما گاندی که از بزرگترین مبارزین آزادی هندوستان و دنیا می باشد مقایسه میتوان کرد .

چنانکه گفته آید، نقش سید جمال الدین افغانی به حیث نجات دهندهٔ گروه کثیر انسانهای شرق از چنگ استثمار اقتصادی و محرومیت منابع وتولیدات اقتصادی با تفسیر فلسفهٔ اقتصادی- مارکسیست ها از تاریخ سازگاری به هم می رساند .

اگر خواسته باشیم فلسفهٔ سیاسی سید جمال الدین افغانی را از دیدگاه فلسفی دیالکتیک هگل با نظر داشت اصول سه گانهٔ آن(**تیسز، انتی تیز و سنتیز**) تحلیل کنیم به این نتیجه رسیده می توانیم که اندیشه ها و ارزشهای سیاست باطرح دایالکتیکی نیز موافقت بهم میرساند. زیرا حالات وشرایط زار و اسفناک دنیای مسلمانان ، استعمار غربی و روحیه دیکتاتوری واستبداد واستعماریکه در قرن نزده مشهود بود از نگاه فلسفی هگل و پیروان او یکنوع «تیسزی» بود که سیدجمال الدین افغانی بافلسفهٔ سیاسی ضداستعماری خود . «انتی تیسزش» را برای تامین روحیهٔ دیموکراسی در داخل، تقویه جنبش اتحاد اسلامی ، اتحادو وحدت دنیای اسلام به اساس روحیهٔ مجدداسلام و همچنان وحدت قدرتهای غیر اسلامی شرق علیه تجاوزات و استعمار غرب ارائه کرد .

مایهٔ بسیار خوشی اینست که مساعی خستگی ناپذیر، مبارزات پیگیر و الهامات سیدجمال الدین افغانی درمدت نیم قرن بعداز وفاتش منتج به چنان نتایجی گردید که غایت مطلوب سید جمال الدین افغانی بود. به این معنی که دراثر اینهمه تعلیمات وتبلیغات سیدجمال الدین افغانی مبنی بر مخالفت با استعمار، استثمار واستبداد در کشور های مصر، ترکیه، ایران ، افغانستان، هندوستان وحتی اندونیزیا چنان جنبشهای رهایی بخش ملی به میان آمد که مردم شرق را ازچنگ استعمار، استثمار و استبدادرهایی بخشید.

به اینصورت چنانکه گفته آمد سیدجمال الدین افغانی ،اساساً یك رهبر بزرگ آزادی ومتفکر بزرگ عالم بشریت بود که به خاطر همین داعیه یعنی آزادی مردم شرق از اسارت وقید سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی وفرهنگی میزیست. ودر راه تحقق این اندیشه های عالی انسانی ، جان خود را به جان آفرین سپرد. اعتقادیکه سیدجمال الدین افغانی برای آزادی سیاسی داشت ازاحساسات عمیق وعلاقمندی مفرط وی به اصول مشروطیت ومخالفتهای سرسخت وی بااستعمار ، استثمار و

استبداد که دامنگیر شرق بود سر چشمه میگرفت .

شعارها و دعوتهای بلندآوازهٔ سیدجمال الدین افغانی برای آزادی اقتصادی، مبنی براین فلسفه بود که کنترول وسایل ووسایط تولیدی همه بدست مردمان آن محل باشد. مساعی و مبارزات سیدجمال الدین افغانی در راه تقویت روحیهٔ تجدد خواهی در اسلام مبنی برمخالفت وی بارسوم وعنعنات ساخته و پرداختهٔ دستهای مغرضین بود ، واز احساسات آتشین وی نسبت به معقولیت و صافی وپاکی اسلام نمایندگی میکند. منظور ازمبارزات سید جمال الدین افغانی در راه آزادیهای فرهنگی بیشتر این بوده است که تقلید کورکورانه از معیارها وارزشهای غرب به حال مردم مانه تنها مفیدنیست بلکه مضرهم تمام می شودالبته سیدجمال الدین افغانی اتخاذ وپذیرش آن اندیشه ها و مفکوره های غربی را که با اساسات اسلامی توافق بهم میرسانید و معقولیت درآن سراغ می شد؛ یک امر مجازو مفید میدانست (۵۱) . به اساس این حقایق به جرأت میتوان گفت که سید جمال الدین افغانی به حیث یک رهبر بزرگ آزادی عالم بشریت درقرن نزدهم که شرق را از خواب غفلت بیدار ساخت وعظمت و شکوه از دست رفتهٔ شانرا احیاء کرد، بابسمارک (Bismark) المانی و (Cavour) وهمچنان (Garibaldi) ایتالوی، جارج واشنگتن وابراهام لنکن امریکایی، مها تماگاندی و«سبها ش چاندرا بوز» هندی و بسااز شخصیتهای بزرگ دیگر دنیا که حیات خودرا وقف مبارزات آزادی مردم شان کردند همردیف شناخته شده می تواند.

مأخذ

FOOTNOTES

1. This International Se-minar on Sayid Jamaluddin Afghani at Kabul is a clear evidence in the direction and is a fitting beginning for the Republican era under its dynamic President Mohammed Daoud. Similarly commemoration of the centenary of Afghan's arrival in Cairo, celebrated in Alexandaria, the Arab Republic of Egypt in 1976 is also an evidence in support of it. See Nevin Abdul Rah-im, Sayyid Jamaluddin Al-Afghani's Seminar, THE KABUL TIMES, August 21, 1976— page 2 honouring

2. The attitude of neglect may be seen in the fact that all major books on Afghanistan in the first half of the twentieth Century generally either completely ignore him or refer to hi-min a very cursory and casual manner. See Skyes Sir P. — A HISTORY OF AFGHANISTAN, Ferrier J.P.— HISTORY OF AFGH-AFGHANISTAN, Fraser-Tytler W.K. Afghanistan 1950. It was in 1944 that Afghanis-tan took steps to remove the remains of this great son of Afghanistan from

Istanbul to Kabul Univers-ity Campus.

3. Holt, P.M. etc. and oth-er (ed) THE CAMBRIDGE HISTORY OF ISLAM, Vol. I Oxford University Press 1970— P. 689.

4. Gibbs H.A.R., MODERN TRENDS IN ISLAM, Beirut, 1976 p. 141.

5. Ali Mohammed, A cul-tural History of Afghanist-an, Kabul, 1964, p. 237.

6. The letter written by Afghani 'from Bala Hissar while leaving Kabul in 1868 reveals his misunderst and-ing personality in unmista-kable terms. The evidence is so revealing that it deserves to be quoted in ex-tension:

'The English believe me a Russian.
The Muslim think me a Zoroastrian.
The Sunnis think me as a Shia.
And Shias think me an enemy of Ali.
Some of the friends of the four companions have believed me a Wahaabi.
Some of the virtuous imam-ites have imagined me a Babi.
The Theists have imagin-ed me a materialist.
And the pious a sinner bereft of piety.
The learned have consid-ered me an unknowing sin-ner.
Neither does the nubelie-ver call me to him.
Nor the Moslem recognise me as his own.
Banished from the Mos-que and rejected by the te-mple.
I am perplexed as to wh-om I should depend and who I should fright.....' from Abdul Hakim Tabibi's THE POLITICAL STRUGGLE OF SAYID JAMALUDDIN AF-GHANI Kabul, 1977, Anne-xure II p. 36. See docume-nts Tehran University.

7. For details of these events see Goldzihar, Ignac. 'CEMALED—DIN—EFAHA-NI ISLAM ANSIKLOPEDI-SE 3 cit, Istanbul: Nibili—Egitin Basvmevi, 1963. (Turkish), Gibb H.A.R., and Krammers J.H. (ed), Shor-ter Encyclopadia of ISLAM, New York, 1961 pp. 85—87. For his controversy with Sir Sayyed Ahmed Khan see Ahmed Aziz, Sayyid Ahmad Khan, Jamaluddin al—Afg-hani and Muslim India, ST-UDIO ISLAMICA XIII, Par-is, 1960, p. 68, Chand Tara, HISTORY OF THE FREED-OM MOVEMENT IN IND-IA, Vol II. Delhi, 1967. p.364—65. For his controvers with Renan see Holt p. m. and Leeois Bernard (ed), HISTORIANS OF THE MI-DDLE EAST, Oxford Univ-ersity Press, 1962 Mahdi Muhsini, Jamaluddin Al—Afghani, ROOTS of MODE-RN ISLAMIC THOUGHTS, THE KABUL TIMES June 25, 1967, p—3 and 4. See Goichon A.M. (translation) REFUTERTRION DES MA-TERIALISTES, Paris.

8. Kedourie, Elie, Afghani and Abdu's: AN ESSAY ON RELIGIOUS IN BELIEF AND POLITICAL ACTIVISM IN MODERN ISLAM, Oxford University Press, 1966.

9. Ahmad Maqbul, INDO—ARAB RELATIONS, New DELHI, 1969, p. 57.

10. Saunders, J.J., A His-tory of Medieval Islam, Lo-ndon, 1965, P. 219 Kedourie Elie, 'Nouvelle Lumiere Sur Afghani et Abduh, OR-IENT, No. 30—31, 1964, Du-pree Louis, AFGHANISTAN, Princeton, 1973, p. 82.

11. Holt P.M. (ed). THE CAMBRIDGE HISTORY OF ISLAM, Oxford University Press, Vol. I pp., 587, 619.

12. Chand Tara — HIST-ORY OF THE FREEDOM MOVEMENT IN INDIA — Vol 3. New Delhi 1972, p.527.

13. See Naim, S.G. ARABNATIONALISM, AN ANTH-OLOGY, 1962, Keddie, R. Nikki, AN ISLAMIC RESP-ONSE TO IMPERIALISM,Berkley, 1968 and SAYYED JAMALUDDIN AFGHANI, A POLITICAL BIOGRAPHY, Berkley, 1972.

14. Hardy, P. The Musli-ms of British India,Cambri-dge University Press 1972, p. 119—120.

15. Holt P.M. and Lamb-don K.S. (ed) THE CAMB-RIDGE HISTORY OF ISL-AM VOlI p. 68.

16. Dupree Louis, AFGH-ANISTAN, Princeton 1973 p. 82.

17. Katibah, H.I. THE NEW SPIRIT IN ARAB LANDS: New York 1940. Gibb, H.A.R., MODERN TR-ENDS IN ISLAM, BEIRUT, 1975.

18. Louis Bernard, THE MIDDLE EAST AND THE WEST, P—103.

19. Fisher, S.N. THE MI-DDLE EAST — A HISTORY, New York 1965, Chand Tara-HISTORY OF THE FREED-OM MOVEMENT OF IND-IA, Vol. 2 and 3, New Delhi, Kllema Aaron S. FOUNDA-TION OF BRITISH POLICY IN THE ARAB WORLD, the Cairo Conference of 1921 Baltimore, 1977 Kolin Hans, Jamaluddin Afghani ENCY-CLOPAEDIA OF THE SOC-IAL SCIENCES, Vol. 7 New York 1932.

20. Hamilton Angus, PR-OBLEMS OF THE MIDDLE EAST, London, 1909 Hith P.K.— THE NEW EAST IN HISTORY A 5000 YEAR ST-ORY NEW JERSEY, 1961.

21. Saunders J.J. A HIST-ORY OF MEDIEVAL ISLAM

22. Holt P.M. etc. THE CAMBRIDGE HISTORY OF ISLAM p—689 Vol. I.

23. Mohammad Abduh was a devoted follower of him— see Schacht J. MOH-AMMAD ABDUH, ISLAM ANSIKLOPEDISI 8 cilt Is-tanbul, 1971 other followers included Mohd Rashid Rida. Abdul Rahman, Mustafa Kamal, etc. see SHORTER ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM, New York 1961, p. 85—87.

24. Tabibi Abul Hakim THE POLITICAL STRUGG-LE OF SAYID JAMAL-UD-DIN AFGHANIS Kabul, 1977 p. 36.

25. Binder Leonard, THE IDEOLOGICAL REVOLUT- ION IN THE MIDDLE EA-ST, New York 1964, THE CAMBRIDGE HISTORY OF ISLAM, Vol, 16—689, Chand Tara, HISTORY OF THE FREEDOM MOVEMENT OF INDIA, Vol 2.

26. Ali Mohammad ACULTURAL HISTORY OF AFGHANISTAN P 227—233, Cnahd Tara—HISTORY OF THE FREEDOM MOVEME-NT OF INDIA, Vol 2.

27. Binder Leonard, THE MIDDLE EAST AND THE WEST P—103; Nikki R. Keddie—For HIS MYSTIC NATURE — Oxford Univer-sity Press P. 38.

28. Tabibi, Abul Hakim, of at page 9—27, Cragg, Kenneth, COUNSELS IN CONTEMP-ORARY ISLAM, Oxford Un-iversity Press, 1965, Keddi Nikki R. SAYYID JAMA-LUDDIN AL—AFGHANI, A POLITICAL BIOGRAPHY, Berkley, 1972.

29. Kenny L. AL—AFGHA-NION OF DESPOTIC GOV-ERNMENT, JOURNAL OF AMERICAN ORIENTAL SO-CIETY, Vol. 81 (1) 1966 p. 20 Ahmad A Afghani's In-dian contacts JOURNAL of AMERICAN ORIENTAL SO-CIETY, 89 (30 1969, p. 476-504.

30. Holt P.M. Op cit VolI p—652.

31. Hamilton Op cit. (ed).
32. Holt P.M. p. cit Vol1 p. 652.
3. Tabibi A.H. op citp. 9.
34. Chand Tara op cit Vol3 p—232—33.
35. Holt P.M. op. cit. Vol.2 p. 98.
36. See Vahid, Syed AbdulIQBAL, HIS ART AND THOUGHT, LAHORE 1948.
37. Anwar Muazzam, Jam-aluddin al-Afghani in IndiaBULLETIN OF THE INSTITUTE OF ISLAMIC STUD-IES Hyderabad, 1960 p. 88.
38. Holt P.M. op. cit. Vol.1 p. 652.
39. Ibid.
40. See SHORTER ENC YCLOPAEDIA OF ISLAMp. 85—87—.
41. A STUDY OF HISTO RY.
42. Keddi Nikki R. An ISLAMIC RESPONSE TO IMPERIALISM LOS ANGLES. 1968.
43. Holt P.M. op. cit Vol.I page 689.
44. Ibid.
45. For Nationalist Move ment in Egypt, Arab Turk ey, Iran, Afghanistan and India see Chand Tara op. cit, Abdal Malik Anwar, EGYPT MILITARY SOCIETY New York 1963. Carl Brockelmann HISTORY OF THE ISLAMIC PEOPLES; London 1933, Gregorian Va rtan THE EMERGENCE OFMODERN AFGHANISTAN POLITICS OF REFORMS AND MODERNISATION 1880—1947, California 1969 P.M. Hitti, S, The Near EastIN HISTORY, A 5000 YEAR HISTORY, New Jersey, 1961. Hourani Albert, ARABIC THOUGHT IN THE LIBERAL AGE 1898—1939.London 1970, Lewis Bernard,THE EMERGENCE OF MODERN TURKEY, LON DON 1961, p. 336 Bassam Ti-bbi, NATIONALISM IN DERPRITTEN WELT AM ARABISCHEN BEIPIEL, 19 71.
46. See Carr E.H. THE PHILOSOPHY OF HISTORY.
47. Hazen, EUROPE SI-NCE 1915, Lipson, Europein the 19th Century.
48. Holt P.M. op. cit. Vol.I p. 689.
49. Chand Tara--op. cit.Vol 3 p—232—33.
50. See Carr E. H. THE PHILOSOPHY OF HISTORY
51. Tabibi A. H. op cit Ed. 3.
52. Ibid p.3 Gibb H A RMODERN TRENDS IN ISL AM, Beirut p. 1975 Fisher, S.M. THE MIDDLE EAST,A history, 1966, New York.

پوهنیار محمد علم ملهٔ یار

گوشه هائی از فرهنگ عامیانه

کلاشوم نورستان

دوم : - فرهنگ عامیانهٔ شفاهی

ایندر (Endr):

در اساطیر و سرود های محلی نورستان نام ایندر، گیش و داسنی (Dasani) دائم شنیده میشود که در مناطق مختلف نورستان نقش اجتماعی، جنگی و مذهبی را بازی کرده اند. در کلاشوم نورستان مخصوصاً در قریهٔ واما (Wama) (۱) ایندر حیثیت یمرا (Yamara) رب النوع وخالق تمام مخلوقات مردم قدیم نورستان را بخود گرفته بود . در آن قریه بنام ایندر مجسمه چوبی ساخته شده بود که بنام ایندر- توکوره (Endr—tookoora) یاد میشد. ایندر-توکوره در یک خانه بنام ایندر- اما (Endr—ama) یعنی خانه ایندر گذاشته شده بود. بزعم مردمان قدیم ایندر موکل بوجود آوردن زلزله، کمان رستم، نوعیت مشروب ونهال شانی وباغداری بوده است؛ ولی (Morgenstierne) در نوشتهٔ خیلی مختصر که در بارهٔ ایندر نموده است مینویسد : « که ایندر در حصهٔ پدید ها ی طبیعی چندان نقش بارز نداشت » (۱۹۵۳ : ۱۶۳)(برای معلومات بیشتر به نقش ثقافی ار باب الانواع در نورستان قدیم رجوع شود به پالوال ۱۹۷۷) .

همینطور گیش را رب النوع جنگ و در بعضی متن ها براد را ایندر معرفی کرده اند. دوبارین

---

۱ — برای قریهٔ واما مردم قسمت جنوب کلاشوم بنام شیمی (Shimi) وقسمت بالائی آن چامای (Chamai) و خود مردم برای خودشان بنام سانرو (Sanru) ومردم غیر نورستانی این قریه رابنام واما یاد میکنند .

ایندر وکیش جنگ در گرفت اما کیش در هر دو جنگ مغلوب شد. ایندر باغی را آباد نمود که بنام ایندر اکون (Endra—kun) یاد میشود. ضمناً وی یک سلسله اقدامات عمرانی را نیز پیش گرفت که به نسبت کشته شدن پسرش به آرزوی خود موفق نشد.

زادگاه ایندر:

جای اصلی ایندر که از کجا آمده، واضح معلوم نیست اما به اساس گفتار اشخاص چون متکان (Mata—kan) از نیشگرام (۱۹۶۵)، جونت Junt از واما (۱۹۶۴)، کوچای (Kochai) از مولدیش (۱۹۶۸) وچیماک از واما (۱۹۶۹) (۱۹۷۴) ایندر با خانواده و برادرش از ایندر ـ استان Endr—astan (ممکن هندوستان بوده باشد) از بین صدها درهٔ های نورستان منطقهٔ کلاشوم (درهٔ وایگل) را انتخاب کرد. ایندر بار اول به اکون (Akun) آمد ودر اکون به نهال شانی و سرسبزی این منطقه پرداخت. ایندر هرجائیکه قدم نهاد انجار اسرسبز ساخت وصدها نهال را غرس نموده است. ایندر در آبادی وعمران مناطق زحمت زیاد میکشید تامحیطی را که به او متعلق بود آباد و سرسبز سازد. از ین جهت آرام بودن و زندگی بی درد سر را نیز دوست داشت. دربین اکون وتیرگام (Tregam) رب النوع گوار کوانره (Gawar—kawana) نیز می زیست که برای اجداد مردم کلاشوم زیورها، کمربند نقرهٔ، جام نقرهٔ، گردن بند نقرهٔ، گوش وارهٔ نقرهٔ وغیره میساخته. گوار کوانره زندگی پر تکلیفی داشت و دائم آواز چکش وسامان زرگری به گوش ایندر میرسید. ایندر این اواز های گوار کوانره را که به اثر کارش بوجود می آمد تحمل کرده نتوانست، به این معنی که گوار کوانره برای ایندر مزاحمت ایجاد میکرد. چون ایندر باگوار کوانره همچ رابطهٔ نداشت واز طرف دیگر گوار کوانره پیش از ایندر در این مناطق جاگزین شده بود، از ین جهت لازم نمیدانست که بین او و گوار کوانره کشیدگی واقع شود. علاوه برمناطق متذکره جاهای خیلی زیبا و مقبول دیگری نیز موجود بود که ایندر میتوانست در انجا ها جا گزین شود. خلاصه اینکه ایندر اکون را ترک گفت واز دریای وایگل عبور نموده از راه نیشگرام (Nishei—gram) به درهٔ فرعی نشیگرام امد.

ایندر جای اولی خودرا بنابر مزاحمتی که توسط گوار کوانره پدید آمده بود، ترک گفته به دامن کوه و به درهٔ فرعی نیشگرام جایی را بنام آباتی Abatee برای خود انتخاب کرد. در آباتی عوض آب، چشمهٔ شیر نصیب ایندر گردید. وی درینجا به نهال شانی وسرسبز کردن این منطقه پرداخت. ایندر به این عقیده بود که در آباتی بدون مزاحمت اسرار حیات خواهد کرد. لاکن

ستاسفانه درنزدیك آباتی مردم باری (Bari) اهل کسبه کلاشوم که برای مردم اتروجن(۱) Atrojan تبر ، شمشیر ،سپر ، نیزه،سبد،ظروف سفالی وچوب های حك شده تهیه میکردند . همچنان زنان شان بنام باریشتی (Baristi) که برای زنان اتروجن تکه های پشمی ، کمپل وغیره میساختند. محل مسکونی این دسته مردمان حرفوی را بنام با روش Barush یاد میکنند. طبعاً به اثر کسب و مصروفیت حرفوی این مردم که آهنگری، نجاری، سبد سازی، ساختن ظروف سفالی بود وزنان شان به ساختن تکه های پشمی مصروف بودند. این مصروفیت حرفوی این مردم یك سلسله او از هایی را بوجود می آورد که این موضوع نیز باعث ایجاد مزاحمت به ایندر میگردید. زنان موصوف در بافتن پارچه های پشمی یك آلهٔ چوبی بنام کنگه (Kanga) را بکار می بردند. که در اثنای ساختن پارچهٔ های پشمی برای محکم کردن آن با کنگه مکرراً می زدند واین عمل باعث ایجاد آواز عجیب میشود. این آواز بنام کنگه چود (Kanga—chod) یاد میگردد که ایندر از شنیدن آن به جان رسیده بود ،به هیچوجه این آوازرا تحمل کرده نتوانست ،و درنتیجه چشمه شیر، باغچه زیبا ومقبول آباتی را که مال اوبود به مردم نیشگرام به یادگار گذاشت وخودش ازقلهٔ کوه ادرو (Adrow) که در بین نیشگرام وواما موقعیت دارد، عبور نمود. بارفتن ایندر از آباتی چشمهٔ شیرو ابس به آب مبدل گردید. البته ایندر درین سرگردانی ها برای پیدا کردن یك مسکن مناسب با خانواده خویش وبرادرش گیش همراه بود. وقتیکه ایندر وگیش به مناطق وایا رسیدند ،سرزمین زیبا ومقبول را یافتند که درنتیجه برای تملك وآباد کردن این سرزمین بین ایندرو گیش کشیدگی زیاد ورقابت وهمچشمی آغاز گردید .

۱ـ جمعیت های نورستان قبل از ۱۸۹۶ بصورت عموم به دوطبقه اجتماعی دسته بندی شده بودند: که دسته اول رابنام اتروجن (یعنی طبقه علیا) یاد میکردند. این طبقه مردم از جملهٔ مردمان نخبه بوده که نظربه وضع اقتصادی، دادن ضیافت ها ونشان دادن مهارت ها در جنگ بمقابل دشمنان شان رتبه های اجتماعی مختلف را کسب کرده میتوانستند یعنی شخص درطبقه اجتماعی آزادانه از یك رتبه اجتماعی به رتبه دیگر ترقی کرده میتوانست. مردم دسته دوم بنام باری وشواله بودند که موقف های ثابت وغیره متحول داشتند وبه طبقه اول خدمت میکردند وبس. وموقف های شان دربین اجتماع ثابت بود.

شکل و قیافهٔ ایندر :

شکل وقیافهٔ فیزیکی ایندر مشابه به انسان بوده است. اما ایندر جثهٔ خیلی بزرگ داشت. کار های که به توان انسان ممکن نبود ایندر از عهده آن به آسانی بر آمده میتوانست. ایندر شاخ های طلائی داشت و شکل شاخ ایندر راجونت (۱۹۶۵) وچیماك (۱۹۶۹ و ۱۹۷۳) که در باره و اما معلومات داده‌اند چنین تشریح میکنند: ایندر دوشاخ داشت که از پیشانی او شروع شده و شکل بیضوی رابخود گرفته بود وشاخ هابا همدیگر تماس نموده بشکل صلیب در آمده بود . ازین جهت ایندر را بنام انتلا—ایندر (Antala—Endr) یاد میکردند. مخصوصاً وقتیکه او در واما بعوض یمرا کار میکرد اورا به این نام یاد میکردند. همینطور شکم ایندر به اندازه شکم گاو بود. ازمیوه ها انگور، و مشروب رازیاد خوش داشت. ایندر میگفت: «گابوره اوم (Gaboor—om) یعنی همان ایندر هستم که شکم من خیلی بزرگ وبه اندازه شکم گاو است، ایندر اسپ سواری هم میکرد. در تابستان به ایندرا کوڼ که باغ وی بود می آمد وزمستان به ایندر استان میرفت. مخصوصاً در هنگام شب در ایندرا کوڼ به اسپ خود سوار شده هرطرف میگشت ودر ضمن گشت وگذار باغ اندرا کوڼ را نیز تماشا کرده از دیدنش خوشی احساس میکرد . (باقی دارد)

گویا نوشتم

برایت نامهٔ زیبا نوشتم — قدت را از همه بالا نوشتم
شراب لعل تو کوثر ندارد — نگارین گردنت، مینا نوشتم
یقین میکن که چشم می پرستت — به دفتر ساغر صهبا نوشتم
رسان! نامه رسان مکتوب مارا — به خون دل بگو، جانا نوشتم
ترا پر مهر و الفت گفته بودم — نه قلبت جان من، خارا نوشتم
دهانت مهر کردی از تکلم — به رمز دیدگان، گویا نوشتم
جگرخونم «نوابی» زین جسارت — که رویش لالهٔ حمرا نوشتم

غلام حبیب نوابی

رابعهٔ اثیر

بهار ناز

بهار است آن بهار ناز باشد در کنار من
ز وصلش گل همی چینم همین باشد بهار من

بهار است هرگز از کف ساغر و پیمانه نگذارم
نباید جز نشاط و عیش و جام می بکار من

بهار است و جهان از موج گل یک جام رنگین شد
بیا ای نوگل باغ دل امیدوار من

بهار است از خس و خار آتش گل مشتعل گردید
به گلشن ابر میبارد چو چشم اشکبار من

بهار است و چمن از جوش گل ساغر به کف دارد
حریفان باده پیمائی بود امروز کار من

درین فصل طرب خیز ایمن از هر درد و غم باشم
چو موج رنگ و بو در گلشن افتاده دن مذار

جهان چون مغز مجنون یکقلم جام جنون خیز است
منم عاقل چرا دیوانگی نبود شعار من

برآرم شعله گر چون آتش گل در چمن غم نیست
که جز می آتش دیگر نخیزد از شرار من

زمین گل جوش، هوا پر شک و آب همچون گلاب و شیر
جهان خرم ز موج رنگ و بو چون روی یار من

گلستان رنگهای تازه اندر آب اندازد
که آن صیاد را امروز گرد اند شکار من

چو گل از خرمی سر تا بپایم بشکفد هر دم
کدامین نوبهار آتش چو گل زد در کنار من

چمن امشب نمیدانم چه گل در آب اندازد
که من بد مستم و گستاخ و بیباک است یار من

(در ص ۱۵۴)

اخبار سه ماهه

اشتراک در نخستین مؤتمر جهانی تعلیمات اسلامی

پوهاند وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و اوی خارنوال و پوهاند غلام صفدر استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری درنخستین مؤتمر جهانی تعلیمات اسلامی اشتراک نمودند. درین مؤتمر که از تاریخ ۱۱ حمل الی ۱۹ حمل ۱۳۵۶ در مکه مکرمه دایر بود، چهل کشور اشتراک کرده بودند و دارای ۳۱۳ عضو بود.

اشتراک در کنفرانس یک سان نویسی

کنفرانس «یک سان نویسی نامهای جغرافیوی» و «گفت وشنود در باره زبان دری» از تاریخ ۱۸ ثور الی ۳ جوزای ۱۳۵۶ در تهران دایر گردیده بود.

درین کنفرانس که نمایندگان سه کشور همجوار اشتراک نموده بودند از طرف افغانستان پوهاند عبدالحی حبیبی و پوهاند محمدرحیم الهام اشتراک نمودند.

رفت و آمدها

پوهاند محمد امین، پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی و پوهندوی محمد افضل پنوال استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که تحت پروگرام همکاری فرهنگی بین حکومات جمهوری افغانستان وهند در برج قوس ۱۳۵۵ به هند رفته بودند در ماه جوزای ۱۳۵۶ بعد از ختم مدت معینه بوطن بازگشتند.

* * *

بناغلی نصرالله گرندی عضو علمی شعبه پښتوی این پوهنځی که جهت توسعه معلومات بتاریخ ۱۴ اسد ۱۳۵۵ بهند رفته بود بتاریخ ۱۳ ثور ۱۳۵۶ بوطن باز گشت.

بناغلی دکتور گل منان ظریف که جهت اشتراک در سیمینار «مسایل تعلیم و تربیه» وتوسعه معلومات به تاریخ ۱۰ دلو ۱۳۵۴ به المان رفته بود، بتاریخ ۳ حمل ۱۳۵۶ بوطن بازگشت.

بناغلی پوهنمل نادرشاه نیکیار که جهت ادامه تحصیلات عالي بتاریخ ۱۱ جدی ۱۳۵۳ به امریکا رفته بود بتاریخ ۱۱ جدی ۵۵ بوطن بازگشت.

پوهنوال عبد العلی که بتاریخ ۸—اسد ۱۳۵۴ وپوهنوال سید سعدالدین هاشمی که بتاریخ ۱۱ دلو ۱۳۵۴ با استفاده از یك بورس حکومت امریکاجهت با زدید ازموسسات علمی به آن کشور رفته بودند دراواخر سال ۱۳۵۵ بوطن بازگشتند.

پوهنیار لیلی ابراهیم و پوهنیار عبدالستار که با استفاده از یک بورس همکاری فرهنگی بین حکومات جمهوری افغانستان و هند بتاریخ ۱۸ دلو ۱۳۵۵ جهت تهیه مواد درسی بهندرفته بودند بتاریخ ۱۳ حمل ۱۳۵۶ بوطن باز گشتند.

(از ص ۱۵۲)

گر آن سرو روان از ناز در آغوش من آید
پر از گل گردد و گردد تهی از من کنار من

نسیم صبح جوش باده دارد از هوای گل
سرت گردم توئی، هم نشه، هم می هم خمار من

چرا ای خرمن گل از کنارم دور میگردی
کنارم را پر از گل کن بیا اندر کنار من

نخواهم بی رخ تو دیده بکشا یم درین گلشن
تو ئی ای آرزوی جان و دل باغ وبهار من

مرا دوزخ بود نظارهٔ فردوس بی رویت
که بی تو در دو عالم با گل وسل نیست کار من

ز جوش گل نمی گنجد جهان اندر کنار خود
بیا ای نو بهار نا ز پر گل کن کنار من

بسا زم قشقه امشب تا ز مو زنار بر بندم
بیا ای بت برم بنشین وخوش کن روزگار من

مبادا «رابعه» دود دلی درد سرش گردد
به گلگشت چمن امشب خرامد گلعذار من

ارسالی: محمد عمر «اثیر»

سفرنامه ناصرخسرو

اینک چند سطر از سفر نامه ناصر خسرو بلخی رامی آوریم که درین مقاله به فرانسوی ترجمه شده و تقریبا هزار سال پیش نگاشته شده واز اخیر کتاب سفر نامه است. ناصر خسرو وبرادرش پس ازهفت سال سفر به عراق وشام ومصر وحجاز ازراه بصره وپارس به سرزمین خود، یعنی بلخ رسیده بودند. برادر دیگر او، در خراسان چشم براه رسیدن دو برادر بوده بود.

...دوازده هم جمادی الاخر ٤٤٤ هجرت بود که به شهر مرو رسیدیم بعداز دوروز بیرون شدیم ،براه «آب گرم» نوزده هم ماه به فاریاب رسیدیم سی وشش فرسنگ بود

امیر خراسان به شبرغان بود، وسوی مرو خواست رفتن. که دارالملك وی بود مابه سبب ناایمنی راه سوی سنگلان رفتیم .از انجا به راه سه دره سوی بلخ آمدیم

چون به رباط سه دره رسیدیم، شنیدم که برادرم خواجه عبدالجلیل درطایفه وزیر امیر خراسان است.

هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم .چون به دستگرد رسیدیم باروبونه دیدم که سوی شبرغان می رفت برادردیگرم که بامن بود پرسید که:

ـاین از کیست؟

گفتند:

ـازان وزیر .

گفت:

ـشما خواجه عبدالجلیل راشنا سید؟

گفتند:

ـآری ـکس اوبا ماست.

درحال شخصی نزدیك ماآمد و ـ گفت:

ـازکجا می آیید؟

گفتیم:

ـازحج.

گفت:

ـخواجه من عبد الجلیل را دو برادر بودند. از چندین سال به حج رفته اند. واز پیوسته در اشتیاق ـایشان است .از هر که خبر ایشان می پرسد ،نشان نمی دهد

برادرم گفت:

ـمانامهٔ ناصرآورده ایم چون خواجه تو برسد، بدو بدهیم چون لحظه ای برآمد ،کاروان به راه ایستاد ماهم به راه ایستادیم.

آن کس گفت:

ـاکنون خواجه من برسد، اگرشمارا نیا بدلتنگ شود.

برادرم گفت:

ـتو نامه ناصررا می خواهی یاخود ناصر را می خواهی ؟اینك ناصر

آن کس ازشادی چنان شد که ندانست چه کند .ماسوی شهربلخ برفتیم براه «میان روستا».

برادرم خواجه ابوالفتح، براه دشت به دستگرد آمد. در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان می رفت. چون احوال مابشنید، ازدستگرد باز گشت وبر سر پل «جمو کیان» بنشست تاآنکه مابر سیدیم.

آن روز شنبه ٢٦ ماه جمادی الا خر سنه ٤٤٤ بود(آغاز موسم خزان).

بعداز آنکه هیچ امید ندا شتیم ودرسفر به دفعات در وقایع مهلکه افتاده بودیم، واز جان ناامید گشته به همدیگر رسید یم، وبه دیدار یکدیگر شاد شدیم. خدای سبحانه وتعالی رابدان شکر ها گزار دیم؛ وبدان تاریخ به شهر بلخ رسیدیم.

مسافت راه که از بلخ به مصر شدیم ،واز آنجا به مکه، وبراه بصره به پارس رسید یم، وبه بلخ آمدیم غیر آنکه به اطراف به زیارت ها و غیره رفته بودیم ٢٢٢٠ فرسنگ بود...

Il y a environ cinquante ans, les caravanes mettaient sept nuits pour aller de KABOUL à DJELLALABAD.
Ensuite, les gens ont eu accès à la voiture, et pour le même trajet il leur fallait une nuit de route car le chemin n'était pas bon.

Il y a environ une quinzaine d'années, le voyage de HERÂT à KABOUL prenait à peu près une semaine. Le passage du FARAH - RÔD et d'autres rivières était dur pour les camions car il n'y avait pas de ponts.

Aujourd'hui les conditions de voyage ont complètement changé; les autobus vont à HERAT en un jour, parcourant donc plus de mille kilomètres.
En l'espace d'un jour, un camion peut voyager de TORKHAM et DJELLALABAD vers KABOUL, aller à CHARIKAR, JABAL - os- SERAJ, SALANG, KHINJAN, PUL- é - KHUMRI, KOUNDOUZ et parvenir le même jour au port de CHER-KHAN au bord de l'AMOU-DARIA.
Dans la vie d'aujourd'hui, le chemin de fer est nécessaire pour le transport des marchandises lourdes comme le minerai de fer, la houille et les grandes machines. C'est ainsi que l'Afghanistan se prépare à introduire le train afin que le pays soit relié aux chemins de fer de l'Asie et de l'Europe.
l'Afghanistan, comme dans les temps anciens est un lieu important de passage des routes, liant l'ouest de l'Asie à l'est; le nord de l'Asie au sud.
Le progrès dans la construction des routes en Afghanistan, la mise en fonction du chemin de fer, seraient utiles non seulement pour le peuple afghan mais aussi pour nos peuples voisins et ceux de l'Asie.

Depuis une centaine d'années, les bateaux à vapeur allaient de KARACHI au port de DJEDDA.
Nos "Hadjis" prenaient le chemin de l'INDE et faisaient un voyage maritime.

Depuis une quinzaine d'années, ils parviennent à HEJĀZ en une journée. Comme l'état des routes s'est amélioré, ils atteignent HEJAZ au bout d'une semaine s'ils utilisent la voiture.

5

Dans les temps anciens, les caravanes descendaient chaque soir dans une étape (manzel). Entre deux relais, il y avait sept lieues (Far-sang) c'est-à-dire entre quinze et vingt kilomètres.

A chaque étape il y avait un relai (Rabat) ou Caravansérail. La caravane s'y arrêtait. Les voyageurs s'y nourrissaient et faisaient nourrir leurs montures. Le lendemain ils repartaient, le signal étant donné par une cloche (Djaras). Ils emportaient des vivres. S'ils devaient traverser des déserts ils prenaient des outres remplies d'eau. Les caravansérails étaient aménagés dans des endroits pourvus d'eau, près d'un village ou d'une bourgade afin que des vivres et du foin y parviennent. Lorsque la caravane arrivait dans une ville, les marchands de cette ville se réunissaient. La caravane s'y arrêtait pour le commerce et autres occupations. Les voyageurs allaient au "Ḥammām", visitaient la ville, ses bazars et ses lieux de pèlerinage. Si l'un d'eux se sentait malade il recevait des médicaments des docteurs de la ville (Ḥakim, ṭabib).

A cette époque, le danger des bandits et des brigands existait partout. A cet effet, les jeunes de la caravane voyageaient armés; (flèches, arcs, épées et lances).
Le voyage des caravanes dans la montagne était plus difficile.
Le passage du SÀLANG, du CHIBAR, du TANG - é - GHÀROU du LATABAND et des autres cols était très dur pendant le froid.

Le père répondit :

- " Comme tu le dis, les avantages du voyage sont innombrables. C'est le cas du marchand qui, pourvu de richesses possède de dévoués serviteurs, d'actifs apprentis. Ils sont chaque jour dans une ville, chaque soir dans un lieu et ils se promènent constamment.

Le riche en montagne, plaine ou désert n'est pas un étranger.

Là où il parvient, il plante sa tente et s'endort. "

---

b) Voilà un autre exemple de la parole de SAADI de CHIRĀZ
Il s'agit de quelques lignes de l'histoire du marchand faisant également partie du chapitre III du "Golestān".

Un marchand possédait cent cinquante chameaux chargés et quarante esclaves à son service.

Il me dit :

-- " Saadi, j'ai un projet de voyage !"

- " Quel est ce projet ? ".

- " 1) Je transporte le soufre du FĀRS vers la CHINE, j'ai entendu dire qu'il y est très cher.

2) De là, des bols chinois vers ROUM.

3) Les tissus de ROUM vers l'INDE.

4) L'acier de l'INDE vers "ALEP.

5) Le verre d'ALEP au YEMEN.

6) Les pierres précieuses du YEMEN vers FARS (région de Chirāz).

4

Avant l'Islam, des pèlerins venaient de Chine et du Tibet jusqu'à BAMYAN dans notre pays.
Ils ont écrit des récits de voyages qui sont parvenus jusqu'à nous et forment une sorte de source de l'histoire car ils ont cité des noms de villes et de villages et ont décrit la vie des gens.

Après l'Islam, le pèlerinage à la "Kaaba" est devenu un devoir religieux. Les "Hādjis" se rassemblaient, venant de villes et de villages différents, pour rendre visite à la "Kaaba" à l'époque de " Hadj" c'est-à-dire " Id-é-Korbān", à la ville de la "Mecque" ainsi qu'à la tombe du prophète de l'Islam à "Médine".
Le voyage aller retour durait presqu'un an.
Les "Hādjis" de différentes villes voisines formaient une caravane.
Souvent la caravane des marchands les accompagnait.

Ce fut samedi, le 26 du mois Djamâdi II de l'année 444 (début de l'automne
Après bien des découragements, des dangers courus pendant le voyage, après avoir frôlé la mort à plusieurs reprises nous avons retrouvé notre frère et nous en fûmes ravis. Nous remerciâmes le Seigneur.
A la même date nous sommes parvenus à la cité de "Balkh".
De "Balkh" nous étions partis vers l'Egypte, de là vers "La Mecque" et par "Bassora" en "Fārs" et parvenus à nouveau à "Balkh".
Le total faisait 2220 lieues.

o

b) " ANWARI d' ABIWARD" avait fait l'éloge du voyage,en ces termes, il y a 800 ans.

Le Voyage est l'éducateur de l'être humain,
le nid de l'honneur.

Le voyage est la source de la richesse,
le maître de l'Art.

o

3

a) Voilà un exemple de la parole de "SAADI de CHIRĀZ " qui, il y a environ 700 ans, nous donne dans le "Golestān" le récit du jeune homme vigoureux qui voulait voyager.

..... Le fils dit : "Ô Père ! Les avantages du voyages sont nombreux."

1. Le plaisir de l'esprit.
2. Entendre des choses étranges.
3. Se promener avec plaisir dans villes et pays.
4. Acquérir . honneur et politesse.
5. Accroître ses biens.
6. Connaître des amis.
7. Avoir l'expérience de la vie.

N'est-ce pas qu'on a dit :

- " Tant que tu dépends de ta boutique et de ta demeure, ô toi qui n'est pas encore mûr, tu ne seras pas un être humain. Sors, promène-toi dans le monde avant le jour où tu ne seras plus ici-bas."

..... C'était le 12 du mois - Djamādi II, de l'année 444 de l'Hégire- quand nous sommes arrivés de la ville de MERV. Deux jours après, nous en sommes sortis. Ce fut par la voie de " ÂB-é-GARM". le 19 du mois, nous sommes parvenus à "FARYÂB" ; ce trajet représentait 36 lieues (Farsang).

L'Emir du KHORĀSSĀN se trouvait à SHIBERGHĀN et désirait voir MERV qui était sa capitale. A cause de l'insécurité de la route, nous avons dévié vers SANGLĀN. De là, nous sommes venus vers BALKH par la voie de "Sé-DARA".

Arrivés au relai (rabat) de "Sé-DARA", nous avons entendu dire que mon frère ABDOL DJALIL faisait partie du corps des fonctionnaires du Vizir de l'Emir du KHORĀSSĀN . J'étais parti du KHORĀSSĀN depuis sept ans. Arrivé à "DAST-GARD" j'ai vu que l'on transportait des bagages vers SHIBERGHĀN. Mon frère qui m'accompagnait demanda :

- " A qui tout cela appartient ? "

On lui répondit :

- " Ce sont les bagages du Vizir "

Il demanda :

- " Connaissez-vous le Khwaja (le Sieur) ABDOL DJALIL ?

Ils dirent :

- " Oui, son serviteur nous accompagne. "

Là- dessus une personne s'approcha de nous et dit :

- "D'où venez-vous ?"

Nous répondîmes :

- " De HÂDJ ".

L'homme dit :

- " Mon maître, le Sieur Abdol Djalil, a deux frères. Depuis quelques années ils sont partis pour "Hadj". Lui, languit continuellement dans le désir de les revoir. Ceux à qui il a demandé de leurs nouvelles n'ont pas pu lui en donner."

Mon frère dit :

- "Nous avons apporté une lettre de Nāsser, lorsque ton maître arrivera nous la lui remettrons."

Après un moment la caravane s'arrêta. Nous nous arrêtâmes aussi. Cette personne dit :

- "Bientôt mon maître arrivera, s'il ne vous trouve pas il sera triste."

Mon frère dit :

- " Veux-tu la lettre de Nasser ou Nasser lui-même ? Voilà Nasser ! "

De joie, l'homme ne sut que faire.

Nous allâmes vers la cité de "Balkh" par la voie de "Miân - Rostâ " .

Mon frère Abdol-Fath Abdol-Djalil était arrivé à "Dast-Gard" par la voie de la plaine. Au service du Vizir il allait vers l'Emir du "Khorāssān". Lorsqu'il entendit parler de nous, il retourna de "Dast-Gard" et attendit auprès du pont "Jamoukiân" jusqu'à ce que nous y arrivâmes.

1

Les voyages existent depuis que la société humaine existe.

Une forme de voyage est basée sur les saisons.
Même aujourd'hui, les nomades vont vers les montagnes en été et vers les endroits chauds en hiver. Au cours de ces voyages, les membres d'une tribu, accompagnés de leurs femmes et de leurs enfants, voyagent, transportant leurs ustensiles sur des chevaux, des ânes ou des boeufs; ils déplacent leurs moutons, leurs chèvres et même leurs poules.
En même temps, ils font des ventes et des achats.

Dans les temps anciens, en plus des voyages des nomades, les hommes se déplaçaient dans le but d'émigrer d'une région à l'autre, étant donné les guerres, les dissensions, les conditions difficiles de la vie quotidienne, ou la recherche d'une vie meilleure.

Des voyages avaient lieu aussi dans un but commercial; on peut citer par exemple: le commerce de la soie, de la "Chine" vers l'ouest, c'est-à-dire le " Khorāssān" et la "Perse", l'"Iraq", la "Syrie", "Roum" (l'Asie mineure et la Grèce).
Cette route commerciale était appelée " la route de la soie". Elle avait plusieurs branches; l'une allant vers "Boukhārā" et "Merv"; l'autre allant vers "Balkh", "Hérāt"", " Nishāpour" ou de "Balkh" vers "Merv" et "Ray" (près de Téhéran). L'autre branche allait du "Chitrāl" vers "Kaboul" et "Ghazni".

Les gens voyageaient en "qâfila" = caravane, comme quand ils se rendaient en pélerinage.

2

a) Voici quelques lignes du "Safar nama " de
NĀSSER KHOSRAW de BALKH
tirées de la fin de l'ouvrage, lequel a été rédigé il y a environ mille ans.

NĀSSER KHOSRAW et l'un de ses frères, après sept ans de voyage en IRAQ, SYRIE, EGYPTE et HEJĀZ rentraient par la voie de "BASSORA" et "FĀRS" (réglon du sud-ouest de l'IRAN, province de CHIRĀZ) vers leur pays natal, c'est-à-dire BALKH, au KHORASSĀN.

Le troisième frère attendait au KHORASSĀN, l'arrivée des deux voyageurs.

DEPLACEMENTS
et
VOYAGES

des Temps Anciens à nos Jours

Il s'agit de morceaux choisis de textes classiques, accompagnés d'introductions, traduits pour ceux ne lisant pas le dari-R.F

1°- Voyages des nomades ; voyages des marchands.

2°- Textes classiques : a) Récit de Nāsser Khosraw de Balkh rentrant dans son pays, revenant d'Egypte et de Hejāz. (datant de 1.000 ans) (extrait du " Safar nâma."

b) Citation d'Anwari d'Abiward faisant l'éloge du voyage. (datant de 800 ans).

3°- Textes classiques de Saadi de Chirāz (extraits du "Golestān", Chapitre III; datant de 700 ans)

a) le jeune homme vigoureux qui voulait aller en voyage.

b) voyage d'un marchand.

4°- Evolution des conditions de voyage.

5°- Les voyages depuis un demi-siècle.

6°- L'état des choses aujourd'hui.

مدیر مسؤول پوهندوی شا علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند محمد رحیم الها م پو هاند د کتو ر مجروح

پو ها ند محمد فا ضل پوهنوال م . ن نگهت سعیدی

دکتور سید مخدوم رهین

* * *

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات‌وعلوم‌بشری

پوهنتون کا بل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

* * *

اشتراك سالانه

شاگردان مرکز	۲۰ـافغانی
مشترکان دیگر	۲۵ رر
مشترکان ولایات	۳۰ رر

مقالا تیکه نشر نشود ،به‌نویسنده‌پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام‌مجله مجاز است .

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

VOL. XXV, NO. I 21 JUNE 1977

Editor

POHANDOY SH. ALI AKBAR

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House